

«دیورند» به «پایان خط» نزدیک می شود! (میخ آخر بر تابوت «تابوی» دیورند)



نویسنده: عزیز آریانفر
ناشر: تارنمای خراسان زمین
10 جون 2009

آغاز سخن:

در یکی از روزهای سرد زمستان 2005-2006، پژوهشگر جوان- گران ارج آقای داکتر شایق قاسم که در آن هنگام سرگرم نوشتن رساله دکتری در دانشگاه ملی استرالیا پیرامون «خط دیورند» بود، به دفتر کارم در مرکز مطالعات استراتژیک وزارت خارجه در کابل آمد و از من خواست تا اسناد و مدارکی در زمینه به دسترس وی بگذارم تا بتواند از آن ها در نوشتن رساله خود سود ببرد. مگر، آو! از این که حتا یک برگ هم در مرکز مطالعات استراتژیک وزارت خارجه در زمینه در دست نبود و نمی توانستم چیزی به وی بدهم، به عنوان رییس مرکز سخت احساس شرمندگی می کردم.

شگفتی بر انگیز این که در هیچ دفتری از دفترهای وزارت خارجه سندی در زمینه موجود نبود و کمتر کسی در زمینه چیزی می دانست. این در حالی بود که موضوع خط دیورند بیش از یک سده محور اصلی سیاست خارجی افغانستان را می سازد.

بگذریم، البته، ما در بخش مطالعات منطقه بی مرکز مطالعات، دفتری به نام «مطالعات نیمقاره» ایجاد کرده بودیم. اما در این دفتر تنها یک کارمند داشتیم که آن هم دردمندانه کارشناس مساله نبود و تازه کار در این راستا را آغاز کرده بود. روشن است آقای شایق به سایر شعب وزارت نیز مراجعه نموده بود و بی آن که چیزی دستیاب شود، با دست خالی به استرالیا برگشته بود.

شایان یادآوری می دانم که در آستانه آمدن آقای شایق قاسم به کابل، رهنمودی از سوی جناب آقای داکتر عبدالله- وزیر خارجه پیشین به مرکز مطالعات استراتژیک مبنی بر انجام پژوهش گسترده پیرامون موضوع و ارایه گزارش مفصل در زمینه به مقام وزارت دریافت داشته بودیم که آن گزارش نافرجام هم به رغم انجام یک سال ازگار کار پیگیر و سامانمند از سوی مرکز در زمینه به دلیل پایان یافتن کار ایشان در کرسی وزارت و گماشته شدن این جانب به کار دیپلماتیک در خارج هرگز ارایه نگردید.¹

¹ در این جا بایسته می دانم گوشه هایی از خاطرات خود را در زمینه با خوانندگان در میان بگذارم تا ببینند چه کسانی و چگونه در چنین مسایل مهم و سرنوشت ساز تصمیم گیری می نمایند:
شبی مهمان یکی از دیپلمات های سابقه دار کشور که مدت ها در پاکستان کار کرده بود و در مسایل روابط افغانستان و پاکستان خوب وارد بود، مهمان بودم. سخن بر سر موضوع سرزمین های از دست رفته و خط دیورند و اختلافات افغانستان و پاکستان شد. گفت: «متأسفانه گردانندگان کنونی کشور نه تنها پیرامون موضوع مطالعات دقیق ندارند، بل نیز تصویر روشنی هم از مساله ندارند. برخورد شان هم با موضوع کودکانه و سرسری است. چندی پیش در ارگ ریاست جمهوری بودم. گروهی پیرامون رییس صاحب (کرزی) گرد آمده بودند و در رابطه با خط دیورند و مسایل مرزی افغانستان و پاکستان سخن می گفتند. چنان با گرمجوشی و کر و فر، جر و بحث روان بود و چنان غر و فش می زدند که گویی همین فردا آقایان کرزی، اسپنتا و هیواد مل کمر را بسته و به سوی پیشاور مارش خواهند نمود! من که این وضع را دیدم، با خود گفتم خدا خیر کشور را پیش کند. سرنوشت ما به دست چه کسانی افتاده است!».

در یکی از روزها در دفترم در مرکز مطالعات استراتژیک نشسته بودم که ناگهان آقای نوید- سخنگوی وزارت خارجه بی هماهنگی قبلی، شتابزده وارد شد و گفت:

- گپ مهمی است. بعد از دو ساعت به سوی پاکستان پرواز می نمایم. قرار است نخستین نشست سه جانبه نمایندگان بلندپایه وزارت های دفاع و خارجه امریکا، افغانستان و پاکستان برگزار شود. از وزارت خارجه من می روم. لوی درستیز (رییس ستاد) رییس هیات است. پانزده دقیقه وقت بود. خواستم با شما در زمینه مشوره نمایم.
- بسیار خوب، موضوع بر سر چه است؟
- گپ خراب است. همین چند لحظه پیش نزد رییس صاحب برای گرفتن هدایت رفته بودیم. رییس صاحب بسیار سر پاکستان خشمگین بود و رو به جنرال صاحب گفت: «بروید و هر چه که از دهان تان برآمد، بگویید!»
- در یک لحظه در اندیشه فرو رفتم. بالاترین مقام کشور در باره یک مذاکرات بسیار مهم چنین به سویه کوچه و بازار «هنمود» داده است. یعنی چه؟ هر چه از دهان تان برآمد، بگویید!
- خوب، شما چه در نظر دارید بکنید؟ آستین ها را بر زده به جنگ جنرال های پاکستانی می روید؟
- نمی دانیم. شما می دانید که وزیر خارجه نیست. معین سیاسی هم در خارج است. سرپرستی وزارت با معین اداری است. من با استفاده از فرصت آمدم تا با شما مشوره کنم.
- معین اداری در زمینه چه می گوید؟
- چه می گوید؟! گفت «آغای گلم بسیار فکر تان را بگیری که موضوع بسیار حساس و باریک است. خدای ناکرده کدام گپ از دهان تان خطا نخورد. نزد وزیر خارجه خودت مسوول و پاسخگو هستی. آنچه مربوط به مسایل نظامی می شود، جنرال صاحب خودش بهتر می داند که چه بگوید. مسایل سیاسی مربوط شما می گردد. برو پناحت به خدا!»
- خوب، چنین بر می آید که در سر در گمی به سر می برید. رهنمود رییس جمهور این است که هر چه به دهان تان آمد، بگویید و هشدار معین بر عکس این است که چیزی نگویید. نظر خودت در زمینه چیست؟ دستور کار مذاکرات چه است؟
- از همین خاطر نزد شما آمده ام. شما چه مشوره می دهید؟ من در باره مذاکرات چیزی نمی دانم. تنها همین را می دانم که روی مسایل همکاری های سه جانبه در زمینه های امنیتی به خصوص در مرزها صحبت خواهد شد.
- چرا از جنرال صاحب نپرسیدی؟
- او هم چیز زیادی نمی داند. موضوع بسیار محرم است و از همین خاطر تا همین امروز صبح کسی جز مشاور امنیت ملی و خود رییس چیزی نمی دانست.
- عجیب است. هرگاه به سخنگوی وزارت خارجه و لوی درستیز (رییس ستاد ارتش) اعتماد نمی شود، پس چه گفته آن ها را به مذاکرات می فرستند؟ گو این که در کودستان باشیم. به هر حال، ببین، پاکستان یک کشور عادی نیست. آن ها دیپلمات های بسیار ورزیده و زرنگ دارند. هر کلمه بی که می گویند اظهارات رسمی دولت افغانستان تلقی خواهد شد. شاید همه گپ های تان ثبت هم شود. هرگاه سخنان تند و تخریش کننده و زنده بگویید، دستاویزی خواهد شد به دست پاکستانی ها و پسان ها می توانند نزد امریکایی ها سند بیاورند که ببینید ما می خواهیم با افغان ها از در دوستی و همکاری پیش بیاوریم. مگر، آن ها هستند که با ما سر دشمنی دارند.
- به نظر من تا می توانید کمتر حرف بزنید و بیشتر بشنوید و ببینید طرح های آن ها چیست. راستش من نمی دانم که این همه شتابزدگی به خاطر چه است. مگر، نمی توانستند چند روز پیش موضوع را با جزییات و دستور کار نشست به ما بگویند تا در زمینه بررسی های بایسته را می کردیم و از پیش موقف خود را تعیین می کردیم؟
- حالا دیگر کار از کار گذشته است. خوب، ما چه بگوییم؟ هدایت رییس جمهور چه می شود؟
- هر چه است باید در چهارچوب با منافع ملی کشور عمل کنیم. از نظر من محور اصلی صحبت های شما باید این باشد که «افغانستان و پاکستان دو کشور همسایه و برادر هستند. ما در یک جبهه در برابر تروریسم بین المللی مبارزه مشترک را پیش می بریم. تنها، انتظار ما از دوستان پاکستانی بیش از آنچه است که آن ها انجام می دهند. مردم ما و دولت جمهوری اسلامی افغانستان خواهان مشارکت بیشتر و جدی تر دوستان پاکستانی در مبارزه با تروریسم اند.» باز رییس هیات جنرال صاحب است. آدمی است که فراز و نشیب زندگی را بسیار دیده است. می دانم با این هدایت رییس جمهور در موقف بسیار دشوار قرار گرفته است. مگر من او را نیک می شناسم. آدم خام نیست که هنگامه بر پا کند و خوب می داند چه بگوید.
- فکر می کنم موقف امریکایی ها در مذاکرات نیز همین خواهد بود. آن ها نیز از پاکستانی ها گلایه مند هستند که به تعهدات شان در زمینه مبارزه با تروریسم به گونه بایسته عمل نمی کنند. شاید آن ها هم در پی این باشند تا با بهره گیری از مذاکرات فشار بیشتری بر پاکستانی ها وارد بیاورند. این گونه موضعگیری ما با موضعگیری امریکایی ها در مذاکرات هماهنگ می شود.
- این درست است. بهترین گپ است.
- بهتر است، بیشتر شما بیشتر در باره موقف آن ها سوال کنید و کوشش کنید کمتر اظهار نظر کنید. به پرسش های آنان پاسخ های کوتاه و مشخص بدهید و به هیچ رو بهانه بی به دست شان ندهید. می دانی که از جانب پاکستان چه کسی در مذاکرات اشتراک دارد. لوی درستیز پاکستان آدم عادی نیست. در واقع، نیرومند ترین دولتمرد پاکستان است. کمش بر چند صد هزار سپاهی فرمان می راند. خودت در پاکستان بوده یی. بهتر از من دانی که او از چه توریته یی برخوردار است. شما در واقع با مرد شماره دوی پاکستان دیدار دارید.

- خوب، بسیار تشکر. من رفتم. باید به میدان هوایی برویم.
این بود ماجرای گفتگوهای سه جانبه و رهنمود رییس جمهور در زمینه.

اوج این کمیدی هنگامی رخ داد که وزیر خارجه تازه به دوران رسیده افغانستان- جناب رنگین دادفر سپنتا که در روزهای نخست نشستن به کرسی وزارت خارجه در تابستان 2006 سر از پا نمی شناخت و ناز بر فلک و امر بر ستاره می فرمود، برای نخستین بار در تاریخ دیپلماسی ما با لحن بیمارگونه **بی بر پاکستان اعدای ارضی نمود و سپس هم بی درنگ حرف خود را پس گرفت!** کاری که در تاریخ وزارت خارجه و سیاست خارجی افغانستان پیشینه نداشت.

از رفتن داکتر عبدالله و آمدن داکتر سپنتا به وزارت خارجه چندی نگذشته بود در دفتر آقای نوید نشسته بودیم و چای می نوشیدیم و در باره اظهارات وزیر در باره مساله پشتونستان و مناسبات با پاکستان سخن می گفتیم- چیزی که همه را غرق در شگفتی زدگی و گمانه زنی ساخته بود- همه از خود می پرسیدند: انگیزه های سپنتا از این ماجراجویی کودکانه و هنگامه برپایی بیهوده سیاسی چیست؟

ناگهان سکرتر وزیر آمده، رو به نوید گفت:

- جناب وزیر ملاقات دارند. شما را خواسته اند. بفرمایید.

نوید رفت و من به نوشیدن چای ادامه می دادم. پس از چندی دو باره برگشت. نفس نفس می زد. گونه هایش سرخ می زد. اندکی هم پریشان و نگران می نمود. پرسیدم:

- چه شده است نوید جان؟

- رییس صاحب، باید برویم بار و بستره خود را برداریم. گلیم وزارت خارجه جمع است. چه می دانم که بتوانیم دیگر این جا کار کنیم. رفیق شما از کوچه دیپلماسی هم نگذشته است. خدا خیر وزارت خارجه و کشور را پیش کند.

- چه شده است؟

- گپ رفیق تان بسیار خراب است. در مذاکرات بیخی چرند می گفت. انگلیسی اش بسیار خراب است. آن هم با لهجه هراتی شکسته گپ می زند. به دشوار می توان درک کرد که چه می خواهد بگوید. بسیار مسخره است. در گفته هایش تسلسل منطقی هیچ نیست. گاهی از آسمان و گاهی از ریسمان گز می کند. ای کاش به پارسی گپ می زد تا من ترجمه می کردم. نمی دانم چرا به انگلیسی صحبت کرد. **میان او و داکتر عبدالله زمین و آسمان فاصله است. از توانایی و تسلط داکتر عبدالله در پیشبرد مذاکرات و پف کردن های شعار گونه و کودکانه سپنتا. نه، نمی شود. گپ بسیار خراب است. گویی او می خواست به طرف درس بدهد! بیچاره حیران مانده بود که چه بگوید. شما حالا می خواهید در باره پشتونستان و خط دیورند به تحقیق ادامه بدهید و به او گزارش بدهید! هیچ سودی ندارد. بهتر است هر چه زود تر به فکر رفتن و پریدن شویم.**

با توجه به شناختی که در گذشته از سپنتا در آلمان داشتیم، به اندیشه فرو رفتم و گفتم:

- **زمانی تاریخ نویسان بزرگترین اشتباه سیاسی کرزی را کنار زدن داکتر عبدالله و گماشتن داکتر سپنتا به جای وی در کرسی وزارت خارجه ارزیابی خواهند کرد.** درست است که سپنتا در یکی از دانشگاه های آلمان- بوخوم، استاد سیاست شناسی بود. مگر، سیاست شناسی چیزی است و دیپلماسی چیز دیگری. او سیاست شناس است. مگر دیپلمات نه. تازه از افغانستان هم سال ها دور بوده است و حتا یک روز هم در اداره و در وزارت خارجه کار نکرده است. بهتر بود او را می گذاشتند به وظیفه اصلی خود- تدریس ادامه می داد. او برای وزارت خارجه ساخته نشده است.

نگرانی من این است که همه دستاوردهایی که ما در این چند سال در عرصه دیپلماسی و سیاست خارجی داشته ایم، ضرب صفر خواهد شد و مناسبات با کشورهای همسایه و منطقه به شدت برهم خواهد خورد که این کار اوضاع را به گونه دراماتیک و برگشت ناپذیری تیره خواهد ساخت. با گفتارهای زیبا و آراسته و سر دادن شعارهای بیمار گونه در باره دموکراسی و حقوق زنان و بشر و داد زدن از عدالت بی آن که کمترین اعتقاد و پابندی به آن داشته باشد، تندگویی بی پرده در برابر کشورهای همسایه و منطقه نمی توان راهی به دهی برد. من با ساختار فکری او آشنا هستم. با آجنداهای بلندپروازانه شخصی، سازشکاری ها، خودخواهی ها و جاه طلبی ها و با چهارچوب های بیمارگونه از پیش ساخته بی که او دارد، هرگز نخواهد توانست در سیمای یک دیپلمات پراگماتیک تبارز کند. حال از وضع مدیریت و اداره در وزارت چیزی نمی گویم. نه خودش بویی از مدیریت می برد و کسانی را که با خود آورده است. تا بر مسایل مسلط شود، ما از آدمگری می برآییم و کشور به خاک و خون خواهد نشست. کارهای وزارت از همین حالا رو به شارپینگی دارد. بیهوده نگفته اند «سالی که نیکوست از بهارش پیداست!» او برای این که وزیر شود، در دادن تعهدات معامله گرانه به وکیلان و دیگر بزرگان چنان جلو رفته است که در صورت عملی نمودن آن، نیم وزارت از وابستگان غیر واجد شرایط وکیلان و معامله سالاران پر خواهد شد.

به هر رو، من هم پرونده تحقیق بیشتر در باره خط دیورند و مناسبات با پاکستان را بستم. چون دادن مشوره در زمینه به وزیر خارجه و رییس جمهور را بیهوده می یافتم. گوشه هایی از خاطرات خود را که خدمت پیشکش نمودم تنها برای این است که ببینید چه کسانی بر سر نوشت ما حاکم هستند و پیرامون چه مسایلی چگونه تصمیم می گیرند.

هر چه هست، کنون که روزگار فرصت بیشتری در دسترس گذاشته است، امکان این را دارم تا کار در این راستا را از سر بگیرم و دنبال نمایم. امیدوارم در آینده نزدیک بتوانم با گرد آوری یادداشت ها و برداشت های پراکنده کتاب مفصلی در زمینه به دسترس خوانندگان گرامی بگذارم. در این جا برای روشنایی افگنی پیرامون مساله تنها به بازتابدهی چند مقاله بسنده می کنیم.

معیار گزینش مقالات، همانا آگاهی بخشی و روشنایی افگنی آن ها بوده است. به گونه یی که با خواندن این مقالات، خواننده می تواند در روشنی موضوع قرار گیرد و تصویر روشن و برجسته یی به دست بیاورد. به هیچ رو، بار سیاسی مقالات که به دست نویسندگان گوناگون با اندیشه های رنگارنگ نوشته شده اند، در نظر نیوده است و مسوولیت مقالات، روشن است به دوش خود آنان می باشد.

بایسته یادآوری می دانم که برای یک دست ساختن متن، زدودن لغزش های تاپیی، نگارشی و دستوری و مانند آن، با کمال امانت و ویرایش های اندکی در متون مقالات وارد آورده ایم. این گونه ویرایش ها، به ویژه در مقالاتی که از منابع ایرانی برگرفته شده است، تا اندازه یی از سر ناگزیری هم بوده است تا متن را هماهنگ با پارسی دری افغانستان سازگار سازیم. با این هم، در مواردی که در برخی از مقالات «مسایل آشکارا بی اساس» راه یافته بودند، (بیشتر در مقالات نوشته شده از سوی نویسندگان داخلی)، گریزی از ویرایش ریشه یی نداشته ایم.

در یکی، دو مورد دیگر که سر و کار ما با مقالات بیش از حد دراز افتاده بود و یا شماری از مطالب در چند جا تکرار گردیده بود، دست به فشرده سازی متن یازیده ایم. امیدواریم نویسندگان گرامی مقالات با توجه به این که امکان تماس با ایشان و رایزنی در باره ویرایش های انجام شده یا ناممکن و یا در بهترین مورد محدود بوده است، و نیز گرانباری کار ویراستار که به دلیل آن از دیدگاه وقت خیلی در تنگنا هستم، به بزرگواری خویش بر ما در همچو موارد ببخشیند.

در پایان از پژوهشگران و دانشوران گرانمایه خواهشمندم دیدگاه ها، تبصره ها و ملاحظات شان را در باره این کتابواره و هرگاه خواسته باشند، مقالات شان را به نشانی انترنتی زیر گسیل فرمایند تا در کتابی که در نظر است در زمینه به رشته نگارش در آید، بازتاب یابد.

Aziz59@mail.ru

با درود و سپاس

دیری نخواهد گذشت که وزارت خارجه به سینه افتاده و بر عکس دوره داکتر عبدالله که دیپلمات بسیار برجسته یی بود و توانسته بود با بسیار مهارت سیاست خارجی را به گونه یی پیش ببرد که یک نوعی موازنه را در سیاست خارجی (به رغم این که در مناسبات با امریکا اولویت می داد)، نگهدارد و همسایه ها و کشورهای منطقه را به گونه یی مجاب نماید؛ در دوره سپینا افغانستان به منزوی ترین کشور جهان مبدل خواهد شد که حتا نزدیک ترین دوستان آن از آن رو گردانیده و دیگر نخواهند توانست به آن اعتماد کنند. در نظر جهانیان افغانستان کشوری خواهد شد صادر کننده تندروی، مواد مخدر و بی ثباتی. آخرین فرصت های دیپلماتیک را برای رسیدن به یک تفاهم منطقه یی ابرومندانه برباد خواهد رفت و افغانستان را به سوی سیاهی، تباهی و ربادی رهنمون خواهد گردانید.

- مگر او که در همه جا از شایسته سالاری سخن بر زبان می آورد و شعار می دهد.
- پشت گپ نگرید جان! باز خواهیم دهید! من مرده و تو زنده. یک روزی سخنان مرا به یاد خواهی آورد.

یادداشت: دیری نگذشت که سپینا نوید را از وزارت خارجه راند. یکی از کارهای ناشایست و ناپسند سپینا، راندن کارمندان شایسته و کاردان از وزارت و پر کردن وزارت از افراد و اشخاص وابسته به خداوندان قدرت در کشور و سرسپردگان خود و باندش بود. نوید معز- سخنگوی وزارت خارجه- بعدها مستشار سفارت کبرای افغانستان در واشنگتن از جمله نخستین رانده شدگان بود. همه کسانی که نوید را می شناسند، می دانند که او جوان بسیار نیکو، رادمنش، شایسته، پاک نفس، بی آلیش و توانمند بود و بهترین انگلیسی را در سطح وزارت خارجه و افغانستان می دانست. از دیدگاه بسیاری از کارمندان وزارت، راندن چنین دیپلمات تحصیل کرده و شایسته و مسلط بر انگلیسی و عربی و اردو از وزارت خارجه یی که در آن شمار کسانی که بر زبان انگلیسی تسلط دارند، از شمار انگشتان دست فزونتر نمی باشد، از گناهان نابخشودنی سپینا است.

فصل ششم

پشتونستان

بخش یکم

زهر تهیه می گردد

مساله پشتونستان در بافت استقلال افغانستان، به یک رشته گسیخته و باز می ماند. شوروی ها این رشته را ماهرانه کشیدند و تار و پود آزادی افغانستان را ریشه ریشه از هم گسیختند. تلاش امریکا در جلوگیری از نتایج مصیبت بار مساله پشتونستان ناکام ماند. تا جایی به علت جهل به سرشت و عمق مساله و تا جایی هم از این رو که مقامات امریکایی زیر نفوذ روابط استراتژیک میان ایالات متحده و پاکستان رفتند. در این فصل، آثار تباهن آن بر روابط افغانستان- امریکا به بررسی گرفته خواهد شد [1].

مساله پشتونستان در میان افغانستان و پاکستان به وضع چند میلیون از مردمان قبیله یی پشتون تعلق می گیرد که طرز زندگانی ایشان از خانه به دوشی تا ده نشینی اختلاف پیدا می کند و در منطقه یی بود و باش دارند که در دو سوی خط دیورند واقع است. خطی که مرز متنازع فیه میان دو کشور را تشکیل می دهد. به این مردم به اشکال مختلف اشاره شده است، گاهی به عنوان پتهان ها و زمانی به نام پشتون ها (پختون ها) یاد می شوند. زیرا زبان اصلی آن ها (نظریه لهجه منطقه یی) پشتو یا پختو می باشد. آنان همچنان در داستان های خیالی مرز شمال باختری هند که از خامه رودیارد کیپلنگ Rudyard Kipling تراویده، یاد می شوند، هرچند شماری از قبایل و عشایر تقسیم می شوند که تا حدی گیج کننده است اما وجه مشترکی از زبان و دین و تاریخ و رسم و رواج دارند. 2.

در این فصل و در فصل آینده، کوشش خواهیم نمود تا پیچیدگی های قانونی و دیگر پیچیدگی های مساله پشتونستان روشن شود و ناگزیری هایی که در عقب موقعیت پاکستان هست؛ شرح و مساعی ناکامی که ایالات متحده برای حل این نزاع به خرج داده بود، دنبال گردد. همچنان ملاحظه خواهد شد که چگونه اتحاد شوروی از این منازعه زیرکانه بهره گیری کرد تا در روابط میان ایالات متحده و افغانستان رخنه کرده و در بسط نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی خود در افغانستان کامیاب گردد.

موقف افغان ها در باره پشتونستان بر دلایل تاریخی، دموگرافیک، فرهنگی و قانونی اتکا دارد. افزون بر این، دلایل سیاسی داخلی قانع کننده برای پشتیبانی افغان ها از احساسات ملی پشتون ها نیز موجود است. دعوی پاکستان بیشتر بر دلایل قانونی صوری و برخوف از تجزیه سیاسی بنا یافته است. نقش امریکا در مساله با ملاحظات استراتژیکی و نیز با علاقه ایالات متحده به تشویق اعاده مناسبات دوستانه میان دو کشوری که با آن ها از علایق دوستانه برخوردار بود، پیش برده می شد. نخست وضع دو طرف متخاصم مورد بررسی قرار داده خواهد شد.

موقف افغانستان- اساس تاریخی:

پشتون ها منطقه یی را در آنچه که اکنون افغانستان شرقی و جنوبی است، از قرن های زیادی اشغال کرده اند. دانشمندان در باره اصل پشتون ها اتفاق نظر دارند. اما این نسبتاً مسلم معلوم می شود، هنگامی که سپاهیان اسکندر از آنچه که اینک افغانستان نامیده می شود، در سده چهارم پیش از میلاد، 3 می گذشتند، پشتون ها در سرزمین های کنونی خود بود و باش داشتند. موقعیت استراتژیکی سرتاسری سرزمین کوهستانی ایشان که بر معابر عمده در میان آسیای میانه و جلگه های ثروتمند هند حاکم بود، به آن ها کنترل راه های نظامی و بازرگانی را می داد، ایشان را قادر گردانید تا از امپراتوری های پیرامون خود باج و امتیازات سیاسی بگیرند. کوشش برای تسخیر و

رام کردن شان بیهوده ثابت شد و تنها این نتیجه را به بار آورد که احساسات آزادیخواهی آن ها و مهارت های شان چون جنگجویان چریکی سرکش و لجوج، تندتر و بر افروخته تر گردد.

در سال 1893 بریتانیایی ها کوشیدند تا با امضای معاهده بی میان هند بریتانیایی و امیر افغانستان، استقرار و ثبات را در مناطق ایلاتی قایل کنند. این توافق، خط دیورند را به ارمغان آورد که از میان مناطق قبیله بی واقع در میان هند و افغانستان می گذشت. 4 مفاهیم ضمنی این معاهده که ماهیت قانونی دارد در زیر، به بررسی گرفته خواهد شد. اما کارشناسان موافقت دارند که این خط به عنوان یک مرز بین المللی هیولایی است عجیب و غریب. این خط حوضه رود کنر و قبیله بزرگ مهمند را به دو بخش تقسیم می کند و افریدی های معبر خیبر با پناهگاهی در داخل افغانستان مانده اند و سرزمین وزیری های یاغی را از میان می بُرد. این خط نمی تواند با واقعیت های قومی یا جغرافیایی یا حتا واقعیت های نظامی آنجا مطابقت کند. روستاهای پشتون و حتا خانواده ها را از هم جدا می نماید. خود پشتون ها این خط را یکسره نادیده می گیرند، اما وجود این خط اساس منازعات دوام داری را میان حکومت های هند و افغانستان تشکیل داد و سرانجام در سیمای مساله پشتونستان در میان افغانستان و پاکستان تحول یافت.

مشکل «پشتونستان» پیش از خط دیورند موجود بود. اما کشیدن این خط در سال 1893 بر شدت مشکل افزود و آن را به سده بیستم کشانید زیرا این خط قبایل پشتون را خودسرانه میان افغانستان و آنچه که در آن زمان هند بریتانیایی 5 نامیده می شد، تقسیم می نماید. در سده هژدهم و بخشی از سده نهم، «افغانستان» بر بخش بزرگی از هند شمالی و کشمیر تسلط داشت. بخش بیشتر این سرزمین در آغاز توسط سیک ها و پسان تر به وسیله بریتانیایی ها از آن به زور گرفته شد. گرچه افغانستان کشوری است که در آن اقوام مختلف و زبان های گوناگون وجود دارد، ولی سلسله های حاکم از نگاه تاریخی پشتون تبار بوده اند. از این رو، پشتون ها از جدا سازی بی که خط دیورند بر قبایل پشتون تحمیل می نمود، به تلخی اظهار تنفر می کردند. حکومت های افغانی که یکی در پی دیگری آمد، از هر فرصتی که نوسان های قدرت در نیمقاره هند فراهم می ساخت، بهره گیری کردند تا بر ادعاهای خود برای استقلال داخلی برادران معنوی خویش در آن سوی خط دیورند تاکید گذارند.

صفات جنگی و موقعیت استراتژیک پشتون ها، آن ها را در کشمکش میان امپراتوری های بریتانیا و روسیه برجسته ساخت. روس ها در سده نهم در راستای جنوب در آسیای میانه پیش آمدند و بریتانیایی ها به جهت شمال تاختند تا آن چه را که تهدیدی به منافع شان در پارس و هند تلقی می کردند، بی اثر و خنثی سازند. در این وضعیت، حکومت های ضعیف افغانی در صدد برآمدند تا موقعیت خود را به عنوان یک حایل بی طرف با به کار بردن قبایل پشتون به عنوان **دیوار خاردار** در برابر تهاجم های بریتانیا نگهدارند 6.

در 1907 روسیه و بریتانیا عهدنامه انگلیسی- روسی که حوزه نفوذ را در آسیای میانه معین می کرد، در سان پترزبورگ امضاء نمودند. به هر رو، این تنش زدایی، مشکل قبایل پشتون را حل نکرد. نقش ایشان به عنوان پیاده شطرنج در رقابت قدرت های بزرگ، آن ها را در چنان شیوه زندگانی قرار داده بود که برای بی اعتنایی به روندهای منظم حکومت ها ارزش خاصی قایل شوند. از رفتار آن ها که یگانه ارزش آن ایجاد در دسر برای دیگران بود، از دیر زمانی ستایش می شد. خطاکاری های شان یا با پرداخت اعانه های نقدی تشویق، یا با رشوت خریده می شد تا از آن جلوگیری به عمل آید یا گاهی با اقدامات بیش از حد معمول مجازات می شدند و به سان متمردين از همه حقوق اجتماعی و مدنی محروم می گردیدند. با این هم، دربار افغانی پیوسته احساس مسولیت در برابر رفاه این مردمان قبیله بی می کرد و نفوذ سیاسی را در میان آن ها از راه پیوندهای خویشاوندی و اعانه های نقدی نگه می داشت.

بریتانیایی ها در آرام ساختن یا کسب وفاداری قبایل پشتون پیرامون خط دیورند که مربوط به خودشان بود، هرگز توفیق نیافتند. حکومت هند که از این حصار خاردار که اداره شمال غرب هند را پیهم دشوار می ساخت و نفوذ بریتانیا را در افغانستان خیلی ضعیف و مخاطره آمیز می ساخت، به خشم آمده، خواست با مشکل قبایل دست و پنجه نرم کند. و این مانع را از سر راه خود پس نماید. روی این منظور به صورت متناوب سیاست پیشروی یا پیشگامی Forward Policies را که می کوشید تا نفوذ بریتانیا را در مناطق قبیله بی به زور از پیش ببرد و سیاست عدم فعالیت ماهرانه Masterly Inactive Policies را که نوعی از عقب نشینی بریتانیایی به مواضع ایمن تر در جلگه ها بود، به کار می برد. پشتون های سرکش در کوهستان های شان سیاست های پیشگامی را با

جنگ های چریکی بی رحمانه استقبال می کردند و بر عقب نشینی های آن ها که گاهگاهی صورت می گرفت، لبخند اهانت آمیزی می زدند. 8. در پایان کار، اداره بریتانیا به سیاست جلوگیری و انتقام بسنده می نمود.

در سال 1901 بریتانیایی ها با جدا کردن صوبه سرحد شمال غرب از پنجاب و تقسیم آن به حوزه های پرجمعیت و آباد و نمایندگی های قبیله بی، وضع را به شکل یک موسسه اداری در آوردند در این مناطق قوانینی که از قوانین سایر صوبه های هندی فرق داشت، تطبیق می گردید و مناطق قبیله بی برطبق توافق های معاهده مانند با قبایل، توسط نمایندگان سیاسی که مستقیماً به حکومت مرکزی گزارش می دادند، اداره می شد. این ترتیبات تمایلات آزادمشنانه قبایل پشتون را برانگیخت و مطالبات خودمختاری Autonomous Area را برای منطقه بی که در دهه 1930 پشتونستان خوانده شد، باعث گردید.

وضع قبایل سرحدی پشتون و رفتار در برابر آن ها همواره منشاء اصطکاک میان امیران افغان و اداره بریتانیایی در هند بود. عبدالرحمان که موافقتنامه دیورند را در 1893 امضا کرد و از طرف پسرش حبیب الله پیگیری گردید، به اعمال نفوذ و دادن اعانه مالی و کمک به قبایل ماورای سرحد حتا در اوج قدرت بریتانیا در هند ادامه می داد. 9. شاه امان الله (1919 - 1929) در جریان جنگ سوم افغان و انگلیس که برای افغانستان، حق کنترل روابط خارجی خودش را کمایی کرد و افغان ها آن را جنگ استقلال می دانند، به یاری قبایل ماورای سرحد اتکا داشت. به مناسبت امضای معاهده صلح دایمی در 1921 امان الله به وزیر مختار بریتانیا بی پرده و بدون پیرایه گفت که «معاهده، مادامی که بریتانیایی ها بر قبایل پشتون که نزدیکی شان با افغانستان روشن است، ظلم و ستم روا دارند، نمی تواند یک معاهده دوستی باشد، بلکه تنها معاهده همجواری خواهد بود.»

در سال 1929 امان الله با یک شورش قبیله بی پس از دست دادن حمایت قبایل پشتون به اثر برنامه عصری سازی خود که آزادی و شیوه زندگانی آن ها را تهدید می کرد، برکنار گردید. تخت او از سوی یکن عیار تاجک راهگیر تصرف شد که به نوبت خود به دست جنرال نادر خان- یکی از خویشاوندان امان الله شکست خورد. **نادر، قبایل پشتون هر دو سوی خط دیورند را به دور خود جمع کرد تا برتری سلسله حکمرانان پشتون را در کابل بار دیگر تحمیل کند.** در سپتامبر 1931 نادر که تازه به عنوان پادشاه منصوب گردیده بود، در سخنرانی خود در پارلمان اظهار داشت که سرنوشت قبایل پشتون - در منطقه بی که او سرحد آزاد خواند- مورد علاقمندی خاص حکومت افغان خواهد بود. با آن هم، سیاست های قبیله بی نادرشاه به خاطر قدرانی از کمکی که از بریتانیایی ها در مبارزه وی برای دست یافتن تخت دریافت داشته بود، نسبتاً غیرفعال بود: برای مثال، هنگام آشوب پشتون ها از سوی سازمان «خدایی خدمتگار» در صوبه سرحد شمال غرب در دهه 1930 نادرشاه از پشتیبانی زعیم پشتون ها- عبدالغفار خان خودداری ورزید. او همچنان در خلال شورش مهمند و ورکزیایی و افریدی بیطرف ماند.

موضع افغانستان- پیوندهای فرهنگی:

جنبه های فرهنگی قضیه افغان ها تاحد زیادی بر پیوندهای خویشاوندی میان پشتون های افغان و آن هایی که در شرق خط دیورند به سر می برند، بنا یافته است. پشتون های افغان به تنهایی بزرگترین گروه تباری در افغانستان اند. پشتون ها در هر دو سوی این خط برای قرن ها، دین، عرف و عادات، موسیقی، زبان و ادبیات مشترک داشته و از نظامنامه شرف و افتخار یعنی «پشتونوالی» پیروی نموده اند. این ارزش ها و پیوندهای خویشاوندی توسط دودمان حاکم پشتون در کابل حفظ شده و تاحد چشمگیری معیارهای فرهنگی دیگر اقلیت های تباری را در سرتاسر افغانستان متأثر ساخته است. این یک فرهنگ قومی و مردانه است و فرهنگی است که عمیق ترین احساسات هیجان آمیز را در میان بسیاری از پشتون های افغان درست در باطن، به فرهنگ و رفتار های سنتی خود به شدت پایند هستند، می پروراند. به رغم کینه جویی خانوادگی (بدل) و جنگ های درون قبیله بی و نیز جنگ های میان قبیله بی پیهم شان، پشتون های افغان باز هم یک احساس نیرومند هویت و همگونی را با برادران خود که با خط دیورند از آن ها جدا کرده شده بودند؛ حفظ می کنند. **این یک مساله منطقی عقلانی نبوده بلکه از جذبه و کشش ماتحت الشعوری می باشد.**

سازمان اجتماعی- سیاسی قبایل پشتون علی العموم بسیاری از شرایط لازم ملیت را تکمیل می نمود. آنان یک سرزمین نسبتاً دارای حدود مشخص را اشغال و اداره می کردند که سایر مدعیان قدرت و سلطه را از آن موققانه بیرون می راندند. آن ها دارای هویت قومی و زبانی بوده اند. در دین با هم شریک و عین رسم و رواج ها را دنبال می کردند. ساختمان خانواده و عشیره شان یکی بوده و عین اشکال ادبی، موسیقی، رقص و هنر را داشتند. فشرده سخن این که آن ها تجانس نهادهای اجتماعی و سیاسی یک ملت را آشکار ساخته و احساس همبستگی سیاسی را بسط دادند که با گذشت زمان باعث احساسات ملی پشتون گردید. این حقیقت که آن ها با خط جغرافیایی مصنوعی

تقسیم شدند، نتوانست پشتون های افغان را از بذل مساعی شان برای جلوگیری از جذب و حل خویشاوندان شان در آن سوی خط، در مردمان غیرپشتون پاکستانی که بسیار زیادتر از آن ها بودند، مانع گردد. افزون بر این، احساسات ملی پشتون ها رهبران سیاسی افغان را برآن داشت که به درخواست های بیش از حد احساساتی موکلان پشتون خود که موازنه حساس وضع قدرت شان در برابر گروه های قومی دیگر افغان برآن ها متکی بود، پاسخ بدهند.

موضع افغانستان- دلایل قانونی:

افزون بر عوامل تاریخی و فرهنگی، افغان ها ادعا می کنند، موافقتنامه هایی که احداث و تصویب خط دیورند را تأیید می کند، باطل است. عبدالرحمان که موافقتنامه دیورند را امضاء کرد، توسط بریتانیایی ها در پی جنگ دوم افغان و انگلیس در 1880 برتخت افغانستان نشانده شد. بریتانیایی ها برای مدتی بخش های کوچکی از سرزمین افغان را طعمه خود قرار می دادند. آن ها در سال 1877 دیر DIR، صوات، چترال و باجور را به قلمرو هند بریتانیایی ملحق ساختند. در معاهده 1879 گندمک کنترل گذرگاه سوق الجیشی خیبر را گرفته و نواحی گسترده یی را در لورالای Loralai، ژوب Zhob، پشین، کویته و نوشکی Nushki را به دست آوردند. آن ها با افزایش سربازان در طول کمر بند قبیله یی و تاسیس پادگان های دائمی استراتژیک آغاز کردند خطوط آهن را به سوی افغانستان تمدید نمودند که عبدالرحمان آن را به این عبارت که «به سان خنجری در قلب من پیش می رود» توصیف کرد¹³

در اوج همین دوره «سیاست پیشگامی» (فارورد پالیسی) در سال 1983 بود که بریتانیایی ها به عبدالرحمان پیشنهاد کردند که با نوعی تصفیه در طول نوار قبیله یی موافقت نماید. وقتی که او تردد نشان داد، بریتانیایی ها عبور اسلحه را از طریق هند به افغانستان محاط به خشکی که امیر برای فرونشاندن شورش های قبیله یی به آن ها نیاز داشت، معطل کردند. 14 بنا بر این، افغان ها می توانند شواهد معتبری ارائه دهند که عبدالرحمان تنها به سبب فشار بسیار از سوی بریتانیایی ها موافقتنامه را امضا کرد. آنان ادعا می کنند که این امر موافقتنامه را پوچ و باطل می سازد. زیرا اصل رضایت آزاد که از لحاظ قانونی لازم است، موجود نبود. دلیل قانونی که ادعای اجبار و اکراه را می کند، ضعیف است. زیرا در حالی که عبدالرحمان شاید زیر فشار شدید بوده باشد که امضاء کند اما او یک فرمانروای بسیار با عزم و اراده بود و بس نامحتمل است که فشار به گونه یی بوده باشد که امیر اراده بریتانیایی ها را با اراده خودش عوض کرده باشد، به گونه یی که تعریف قانونی اجبار ایجاب می کند. با این هم، یک مقام بلند پایه بریتانیایی عبدالرحمان را چونان «مردی که در بیشه گرفتار آید»، توصیف می کرد¹⁵

افغان ها دلیل نیرومندتری روی این مدرک که تفاهم نزدیک در باره اصل موضوع موافقتنامه وجود نداشت، اقامه می دارند. باز هم، ولو این که تفاهم مشترک موجود بوده باشد- رفتار بعدی طرف های موافقتنامه نشان می دهد که موضوع اصلی یی که برآن موافقت شده بود، از تفسیر های بعدی آن فرق داشت.

نخست؛ محیط گفتگوها بر امکان سوء تفاهم ها کمک کرد. سیر مورتیمر دیورند Sir Mortimer Durand - سکرتر امور خارجه حکومت هند بریتانیایی در سپتامبر 1893 به کابل رسید و چانه زدن تا نوامبر ادامه یافت. چون امیر انگلیسی نمی دانست، دیورند که خود را یک دانشمند زبان پارسی می پنداشت، موافقت نمود که گفتگوها را به زبان پارسی بدون حضور مترجم شفاهی برگزار نماید. به گونه یی که هر دیپلمات کارآزموده می داند که یک سرایشی لغزنده و پر خطر است. امیر محیل و زرنگ با آن هم منشی یی را در پشت پرده پنهان کرده بود که یادداشت های دقیق می گرفت. افزون بر مشکل زبان، امیر یک مذاکره کننده بی میل، بهانه گیر، «گریزگر»، و «پر پیچ و خم» بود. قراین نشان می دهد که او بر آن بود که آن ها تنها حوزه های نفوذ را تعیین می کردند، نه کشیدن یک مرز بین المللی را. لفظ فرانتیر Frontier (جبهی یا قدامی) که در زبان دری سرحد معنا می دهد، دلالت بر یک گستره (منطقه یا ناحیه) می کند تا بر یک خط مرزی (بوردر) که نشانه یک تغییر ناگهانی حاکمیت است. این به عین تعبیری به کار برده می شود که امریکاییان از غرب به عنوان فرانتیر سخن می گفتند.

عبدالرحمان در ایامی که از عمرش مانده بود، خط دیورند را به عنوان طرحی برای ترسیم مناطق نفوذ می پنداشت که اداره و آرامش مردمان منطقه قبیله یی را آسان سازد و در ترجمه حال به قلم خودش (اتو بیو گرافی) پیوسته اظهار می کند که او هیچ کدام از نواحی پشتون نشین را ملحق به بریتانیایی ها به گونه دائمی هرگز ندانسته است. 16 اداره بریتانیایی در هند در آن وقت و پس از آن، خط دیورند را به عنوان یک مرز بین المللی اعتبار نداد. در گزارشی به تاریخ 10 جولای 1894 اندکی پس از آن که موافقتنامه به امضاء رسید، حکومت هند به لندن

اطلاع داد که «ما می دانیم حکومت علیا حضرت بر این نظر موافقت می نماید که در حالی که ما اکیداً منکر هرگونه قصد برای الحاق سرزمین قبیله یی می باشیم. آرزو داریم تا قبایل را که این فیصله مربوط آن ها است، بیشتر در تحت نفوذ خود بیاوریم». در سال 1898 ویسرای- لارلد الجین Lord Elgin به هملتن Hamilton - سکرتر دولت برای هند نگاشت که موافقتنامه دیورند موافقتنامه یی بود برای تصریح حوزه های نفوذ مربوط حکومت بریتانیا در وضع کنونی. 17

«در 1925 یک نشریه رسمی ارتش بریتانیا اظهار داشت «خط دیورند در موافقتنامه 1893 به عنوان مرز هندی نه بلکه به عنوان مرز شرقی و جنوبی قلمروهای امیر و حدود حوزه های نفوذ مختص به هر دو حکومت توصیف شده و هدف آن توسعه سلطه بریتانیایی بوده است، نه گسترش مرز هند. 18 عین موضعگیری از سوی کمیسیون سیمون Simon Commission که در سال 1928 به هند رفت، تکرار شد «هند بریتانیایی در حدود نواحی تحت اداره پایان می یابد». 19

دیدگاه های پیشین بریتانیایی ها ظاهراً این نکته را روشن می سازد که آن ها هیچ قصدی برای الحاق سرزمین های قبیله یی تا خط دیورند نداشتند، بلکه در پی آن بودند که یک حوزه نفوذ را به منظور اداره منظم تر آن منطقه معین کنند- وضعیتی که سازگارتر با تفوق می باشد تا با حاکمیت مطلق. اگر این امر با توضیحاتی که از سوی عبدالرحمان به عمل آمد و اجراءات بعدی هر دو حکومت یکجا در نظر گرفته شود، این نتیجه به دست می آید که دلیل تفاهم می تواند بر دو سویه مطرح گردد: یا طرف های موافقتنامه در باره دو موضوع مختلف گفتگو می کردند- بریتانیایی ها در باره یک مرز بین المللی و افغان ها پیرامون گستره نفوذ که در آن حالت تفاهم موجود نبوده و از این رو موافقت نامه معتبر نیست. یا آن ها در باره عین موضوع که در آن حالت تفاهم موجود و موافقتنامه دارای اعتبار بوده اما هیچ مرز بین المللی را احداث نمی کند و این تنها بسیار پسانتر بود که بریتانیایی ها تصمیم گرفتند که موافقتنامه را به عنوان مولد و موجد چنان مرزی تفسیر و تشریح نمایند.

اگر مقصد معاهدات بعدی سال های 1905 و 1919 و 1921 باشد، از محتوا و شیوه بیان آن ها آشکارا بر می آید که اعتبار شان متکی بر اعتبار معاهدات پیشین است. آن ها خط دیورند را به این شکل تایید نکردند، بلکه صرف اظهار داشتند که افغان ها تعهدات فرمانروایان پیشین افغان را می پذیرند. این گونه، **معاهده 1919 بیان می کند که «حکومت افغان مرزهای پذیرفته شده از سوی امیر حبیب الله متوفی را که در معاهده 1905 تذکر رفته، می پذیرد»** حبیب الله در معاهده 1905 اظهار داشت «من نسبت به موافقتنامه 1893 به عین روش رفتار خواهم کرد که پدرم عبدالرحمان رفتار نمود». لیکن چنان که ما دیدیم، عبدالرحمان در واقع اعتنایی به موافقتنامه نکرد. از این رو، اعتبار تایید مجدد معاهداتی که پسانتر منعقد شد، در هرحال متکی بر اعتبار و ماهیت و چگونگی تعهداتی است که در موافقتنامه اصلی دیورند پذیرفته و برآورده شده بود، موافقتنامه یی که حوزه های نفوذ را به میان آورد، نه یک مرز بین المللی را. 20

افغان ها برای این که معاهدات خط دیورند را به طور قطعی از اعتبار قانونی ساقط سازند، تذکر می دهند که آخرین این ها یعنی معاهده سال 1921 حق الغاء را برای هریک از دو کشور در ظرف سه سال پس از هشدار یک ساله تجویز می نماید. در جولای 1949 لویه جرگه افغان- بلندترین مقام ذیصلاح ملی، تمام معاهدات را بدوا از موافقت نامه دیورند به پیش رد کرد. افزون بر آن، معاهده 1921 شامل یک نامه اضافی بود که به صورت مشخص به مصالح افغان ها در قبایل ماورای سرحد 21 اعتراف می کرد. افغان ها همچنان استدلال می کنند که پاکستان دولت جدیدی است که بر اثر تقسیم از پیکر هند جدا شده، بنا بر این، یک دولت جانشین نیست که حقوق احتمالی معاهدات بریتانیایی ها را به ارث ببرد. آن ها به پذیرفتن پاکستان در سازمان ملل به عنوان یک دولت جدید اشاره می کنند، در صورتی که هند ناگزیر نبود که به عین طریقه واجد شرایط شمول در سازمان ملل باشد. 22

تا جایی که به آرای همگانی 1947 در صوبه سرحد شمال غرب در هنگام تقسیم ارتباط دارد، افغان ها استدلال می کنند که این آرای همگانی شرایط لازم برای تعیین سرنواخت را که به گونه ضمنی به پشتون ها وعده داده شده بود، آماده نساخت و در آن برای پشتون ها تنها دو حق یا اختیار داده شده بود: یا به هند هندو ملحق شوید یا به پاکستان مسلمان؟ همین ملاحظاتی بر جرگه هایی که در نواحی قبیله یی برگزار می گردید، تطبیق می شد.

استدلال های تاریخی، فرهنگی و قانونی افغانستان در زمینه هیچگاه به شکل ادعای دقیق و صریح در نیامده است. ادعاهای اقامه شده وقتاً فوقتاً تغییر می یافته است. مطالبات رسمی حکومت افغان از مطالبات ناسیونالیست ها و تبلیغ کنندگان تند رو پشتون تفاوت داشته، و محققان متاخر از ادعاهای متفاوت و رنگارنگ افغان ها بیشتر سردرگم و گیج می شوند. سلسله این ادعاها از طرفداری از یک افغانستان بزرگتر که بخش های گسترده هند (پاکستان کنونی) را در بر گرفته به سوی اقیانوس هند پیش می رود تا محض اظهار علاقه به رفاه پشتون های خط دیورند ادامه می یابد. اگر ادعاهای رسمی حکومت افغان در خلال یک مدت زمان مورد بررسی قرار گیرد و از مفاهیم ضمنی تبلیغات شان تجرید شود، یک ثبات قابل ملاحظه بی ظاهر می گردد که در آن سه قضیه اساسی تکرار می شود. این ها عبارت اند از: **تقاضای تعیین سرنوشت برای پشتون هایی که در شرق خط دیورند زندگی می کنند، انکار مداوم و مصرانه از این که افغانستان کدام آرزوی توسعه ارضی دارد، و اطمینان های مکرر به این موضوع افغانستان می خواهد مساله از طریق مذاکرات صلح جویانه برطرف گردد.**

موضع پاکستان:

داعیه پاکستان در مساله پشتونستان بسیار صریح و کمتر پیچیده بوده بر پایه های منطقی و قانونی و سیاست واقعینانه بنا یافته است. پاکستان اظهار می کند که ادعاهای افغان ها مبنی بر پیوندهای تاریخی با پشتون ها عیناً همان تاریخ باستان است. اگر بنا باشد که مرزهای ملی بر طبق تاریخ باستان دو باره کشیده شود، جهان به زودی در هرج و مرج فرو خواهد رفت. به همین شکل، ادعای مبتنی بر هویت فرهنگی، محض یک امر احساسی بوده و بر واقعیت های جدید بنا نیافته است. بسا گروه های فرهنگی در سرتاسر جهان با مرزهای ملی از هم جدا شده اند و ادعاهای داعیان توحید قلمروهایی که باشندگان آن ها به عین زبان سخن می گویند، تنها زیان می رساند و نمی توان به آن اجازه داد که تعیین حدود منظم ملل را مختل سازد.

افزون بر آن، پشتون های افغان خود یک گروه بسیار متفاوت بوده و یک اقلیت از مجموع باشندگان در کشور خودشان می باشند و موافقت نخواهند کرد اگر اتحاد شوروی بر ازبیک ها، ترکمن ها، تاجیک ها و سایر اقلیت ها در افغانستان که خویشاوندان فرهنگی و نژادی در شوروی دارند، ادعا کند.

از لحاظ قانونی، پاکستان اظهار می دارد که خط دیورند هر قدر نواقصی که شاید در آغاز داشته باشد، با آن هم پیمان ها از سوی افغانستان در سه معاهده تصویب گردید. این خط از سوی اکثر ملل به عنوان یک مرز بین المللی شناخته شده است. ممکن است عملکردهای بریتانیا در مراحل نخستین از این تفسیر منحرف شده باشد، ولی در سال 1947 هنگامی که پاکستان به وجود آورده شد، بریتانیا خط دیورند را به عنوان مرز بین المللی هند شناخته و در لایحه بی که به هند و پاکستان آزادی داد، تمام حقوق و تعهدات بین المللی را که در گذشته حکومت بریتانیا از آن ها برخوردار بود، آشکارا به این دو کشور انتقال داد.

پاکستان اظهار می کند که بریتانیا پس از آن، در چندین مناسبت آشکارا خط دیورند را مرز بین المللی میان پاکستان و افغانستان خواند. در 1956 سازمان پیمان جنوب شرق آسیا (Seato) که هم بریتانیا و هم ایالات متحده در آن عضویت داشتند، خط دیورند را به رسمیت شناخت. بنا بر این، پشتون هایی که در جانب پاکستانی خط دیورند زندگی می کنند، شهروندان پاکستان می باشند و ادعاهایی افغان ها برخلاف این امر قانون بین الدول را نقض کرده، مداخله در امور داخلی پاکستان به شمار می رود.

در زمینه دلایل مبنی بر تعیین سرنوشت، به قرار گفته پاکستان، پشتون ها در داخل خاک پاکستان میسور الحال مرفه ترند نسبت به این که اگر آن ها مستقل می بودند و یا به افغانستان عقب مانده مدغم می شدند. پاکستان ادعا می کند که قطع نظر از چند مخالفی که از سوی افغانستان بر انگیزته می شوند، هیچ جنبش آزادیخواهی شایان توجهی در پاکستان نیست، و نه هیچ نشانه بی دال بر میل و رغبت پیوستن به افغانستان دیده می شود. بنا بر اظهارات پاکستان، همه بررسی همگانی سال 1947 این حق را سلب کرد. زیرا یک اکثریت 55 درصد رای دهندگان واجد شرایط در آن شرکت نمودند و بیشتر از 99 درصد آن ها برای پیوستن به پاکستان رای دادند و جرگه های قبیله بی به این نتیجه موافقت کردند. اگر تعیین سرنوشت از سوی افغانستان این قدر مهم پنداشته می شود، چرا پشتون های افغان را در پشتونستان شامل نمی نماید.

به باور پاکستان، مدعیات افغان ها کوشش هایی است که در زیر پرده نازک اتحاد مناطق هم زبان، می خواهند خاک های پاکستانی را به خود ملحق کنند و راهی به بحر پیدا نمایند. این گفته به این حقیقت ثابت می شود که افغان

ها بلوچستان را، جایی که پشتون ها یک اقلیت کوچک اند، جزو پشتونستان می شمارند. چرا؟ پاکستان پاسخ می دهد زیرا که این خطه بندرهای دریایی دارد. خاطره های حاکمیت قدیم افغان ها بر این اراضی بر اذهان شان یکسره مستولی گشته و می خواهند فتوحات و افتخارات پیشین را دو باره در دنیای خیال، زنده سازند. «هنگامه» پشتونستان صرف یک دستاویز چشمگیر تبلیغاتی است برای ایجاد نزاع در پاکستان و افزایش سرمایه سیاسی برای گروه حاکم در افغانستان که بسیاری از آن ها حتی نمی توانند به پشتو سخن گویند و زبان و عادات ایشان صبغه پارسی به خود گرفته است.

سر انجام، پاکستان اصرار می ورزد بر این که حتی موجودیت و هستی سیاسی آن با ادعاهای پشتونستان مورد تعرض قرار می گیرد. در صوبه ها و ایالت های پاکستان نژادها و گروه های مختلف- پنجابی، بلوچ، چترالی، هونزا، پشتون و دیگران بود و باش دارند، اجازه دادن حرکت جدایی طلبانه براساس نژاد و زبان به نابودی پاکستان خواهد انجامید. این درست است که بنگال از پاکستان جدا شد تا بنگلادیش مستقل را تشکیل دهد. ولی این از لحاظ فزیکتی به فاصله هزاران میل از پاکستان دور بود و پاکستان نمی تواند تجزیه دیگری را تحمل کند. مناطق پشتون نشین با دیگر سرزمین های پاکستانی مهلک خواهد بود. این ها واقعیت های سیاسی است چنانی که پاکستان آن ها را می بیند و حتی اگر ادعاهای افغان ها تاحدی اعتبار داشته باشد، پاکستان می گوید که این کشور نمی تواند بدون پذیرش خطر انقراض سیاسی به آن ها اعتراف نماید.

زهر پشتونستان از این پیشآمدهای تاریخی و مجادله های قانونی و فشارهای سیاسی تهیه شد. نتایج آن چنانچه در فصل آینده خواهیم دید، خیلی دور رس و فراگیر بود.

فصل هفتم

پشتونستان: بخش دوم

زهر در جام دوستی

چالش پشتونستان هنگامی به تحول به یک تنش بزرگ آغاز نمود که نفوذ و تسلط بریتانیا در هند پس از جنگ جهانی دوم، رو به کاهش نهاد و کمرنگ گردید. علاقمندی افغان ها به وضع قبایل پشتون ماورای سرحد شدت گرفت. وقتی که تقسیم هند به دو کشور، قریب الوقوع معلوم شد، حکومت افغانی یک سلسله عرض حال ها و احتجاج ها را تقدیم بریتانیایی ها کرده پافشاری می ورزید که این حکومت در هر بحث و مذاکره در باره آینده نواحی قبیلہ یی شامل ساخته شود. ابتدا از سال 1944 هنگامی که جنگ هنوز روان بود، حکومت افغانستان نامه یی عنوانی به حکومت هند فرستاد که علاقه افغان ها را به سرنوشت پشتون ها در صورتی که هند به استقلال نایل آید، یاد دهانی می کرد 1.

در اگوست 1947 اندکی پیش از استقلال هند، شاه محمود- صدراعظم افغانستان که در راه خود به ایالات متحده از لندن می گذشت، با ارنست بیون Ernest Bevin - وزیر خارجه گفتگو نمود. وزیر خارجه به او اطمینان داد که برادری فرهنگی افغان ها و پشتون های صوبه سرحد شمال غرب برهم زده نخواهد شد 2. ضمناً در دهلی نو- جایی که لرد مونت بیتن Lord Mountbatten در باره استقلال نهایی هند مذاکره می کرد، نماینده خاص افغانستان- داکتر نجیب الله توروایانا علاقه افغان ها را به خواست های نواحی پشتون نشین توضیح نمود. نجیب الله [توروایانا] به مونت بیتن گفت که افغانستان پافشاری خواهد کرد تا به پشتون ها فرصت خود ارادیت شان داده شود و دیگر این که افغانستان می خواهد که با آن مشورت صورت گیرد. مونت بیتن که در آن وقت سخت گرفتار کوشش برای حل اختلافات میان حزب کانگرس هندی و مسلم لیگ بود، به نجیب الله توروایانا اطمینان داد که مشکل پشتون در وقت مناسب چنان که باید و شاید مورد توجه قرار خواهد گرفت 3.

آنچه در وقت مناسب رخ داد، رای گیری همگانی در صوبه سرحد شمال غرب بود که برای پشتون ها تنها دو اختیار را داد: به هند ملحق می شوید یا به پاکستان بپیوندید. بسیاری از پشتون ها همه پرسى یا رایگیری همگانی را تحریم کردند و تنها پنجاه و پنج درصد از رای دهندگان واجد شرایط (برعکس هشتاد و شش درصد در انتخابات ایالتی پیشین) شرکت ورزیدند. از پنجاه و پنج درصد شرکت کنندگان، بیشترین شان پاکستان را بر گزیدند. در نواحی قبیلہ یی، جرگه هایی به سرپرستی نمایندگان سیاسی برگزار گردید. این بار نیز حق گزینش، تنها هند یا پاکستان بود. روشن است رجال قبیلہ یی، پاکستان مسلمان را بر هندوستان هندو ترجیح دادند. افغانستان بر رایگیری همگانی و نتایج جرگه به شدت اعتراض نموده، متذکر شد که احساسات آزادیخواهی و استقلال طلبی در میان پشتون ها خیلی بالا گرفته بود. آن ها از انتخاب آزاد که برای شان وعده داده شده بود، محروم گردانیده شدند. اعتراضات افغان ها نادیده گرفته شد و بریتانیایی ها تنها پاسخ دادند که «مساله با معاهده 1921 افغان و انگلیس حل و فصل شده است» 4.

تقریباً بی درنگ روابط میان افغانستان و دولت جدیدالتاسیس پاکستان رو به تیره شدن گذاشت. در سپتامبر 1947 افغانستان نجیب الله تورویانا را به کراچی فرستاد تا با محمد علی جناح - نخستین گورنر جنرال پاکستان معضله را مورد بحث قرار دهد. نجیب الله دریافت که بسیاری از رهبران جدید پاکستان به شمول جناح پناهگزیانان هندی اند و در باره مشکلات نواحی پشتون اطلاعات کمی داشتند. جناح به داکتر نجیب الله تورویانا وعده داد که به موضوع رسیدگی می کنند و ضمناً پیشنهاد کرد که هر دو ملت باید روابط دیپلماتیک برقرار نمایند. افغانستان بی درنگ رای منفی خود را در سازمان ملل پس گرفت و برای این که بر اهمیتی که به مشکل پشتون ها قایل بود، تاکید کرده باشد، شاه ولی- کاکای (عم) پادشاه را به عنوان نخستین سفیرش به کراچی گسیل داشت 5.

افغانستان، داکتر نجیب الله را به عنوان نخستین سفیر به دهلی نو فرستاد تا از قضیه پشتون دفاع کند. در هند نجیب الله گوش های شنوایی یافت. زیرا تقسیم نیمقاره یک تقسیم دوستانه نبوده و پیدایش پاکستان با آشوب های تباری گسترده که در آن ها صدها هزار مسلمان و هندو کشته شدند، همراه بود. به دنبال این، یکی از بزرگترین نقل و انتقال های نفوس در تاریخ صورت گرفت، به گونه یی که میلیون ها مسلمان از هند گریختند و به همان تعداد از هندوها و سیک ها پاکستان را ترک گفتند. پاکستان و هند همچنان بر سر تقسیم دارایی های حکومت مشترک نزاع داشتند و از همه بیشتر در باره وضع کشمیر- جایی که یک مهاراجه هندو تصمیم گرفت که به هند بپیوندد، هر چند اکثریت بزرگ شهروندان وی مسلمان بودند. **هند در مساله پشتونستان فرصتی دید مناسب برای وارد نمودن فشار بیشتر بر پاکستان. و بنا بر این، افغان ها را در مطالبات شان تشویق کرد. این بهره برداری از مساله پشتونستان از سوی هند، پاکستان را خشمگین ساخت.** 6.

ایالات متحده زهر را می چشد:

ایالات متحده اندکی پیش از آن که پاکستان تاسیس گردد، در مساله پشتونستان به گونه قابل توجه درگیر شد. وزارت خارجه بریتانیا موضوع را با سفیر امریکا در لندن در میان گذاشته اظهار نگرانی افغان ها را از جهت پشتون ها و نیز گفتگوهای صدراعظم- شاه محمود را بابتیون در لندن گزارش داد. بریتانیایی ها اظهار نمودند که هیچ گونه همدردی با موضع افغان ها ندارد. آن ها احساس می کردند که نفوذشان بر افغان ها کم است. زیرا پاکستان در صدد پذیرفتن عضویت جرگه کشورهای مشترک المنافع می باشد. برخلاف، ایالات متحده مناسبات بسیار دوستانه یی با افغانستان دارد و می تواند نفوذش را به کار برد تا دیدگاه های افغان ها را نرم سازد. در عین زمان، وزیر مختار افغان در واشنگتن- عبدالحسین عزیز به مقامات وزارت خارجه شکایت نمود که محمد علی جناح وعده های خود را مبنی بر این که روی موضوع پشتونستان با افغانستان بحث می کند، نقض کرده است 7.

دیدگاه های نخستین وزارت خارجه امریکا در باره مساله پشتون ها با موضع افغان ها هماهنگ نبود، مگر یک وضع تفاهم را نشان می داد. برای مثال، در تلگرامی به سفارت امریکا در لندن تذکر رفته بود که: «وزارت خارجه بریتانیا روش مثبتی برای حل مشکلات ارائه نمی دهد. این وزارت دیدگاه های یک جانبه وزارت مختاری بریتانیا در کابل را بازتاب می دهد. مشکل از موضوعات پابرجای دیرینه منشا می گیرد که پیوسته موجب ناآرامی های مرزی شده، امنیت سرحد را مختل می سازد. تا این که سر انجام از راه تفاهم مشترک استقرار یابد. با آن هم وزارت خارجه با فعالیت های افغان ها اظهار هموایی نمی کند و بر آن است که آن ها از نگاه قوانین بین الدول موضع ضعیفی دارند» 8.

از دیگر اسناد و مدارک معاصر بر می آید که واشنگتن نمی خواست به بریتانیایی ها اجازه دهد که پای ایالات متحده را در این نزاع بکشانند. نزاعی که مقامات امریکایی آن را به گونه درست میراث سیاست های امپراتوری و استعماری می دانستند. با این هم، هنگامی که افغانستان در برابر شمولیت پاکستان به سازمان ملل رای داد و پاکستان در سال 1948 با محاصره جزئی کالاهای ترانزیتی از افغانستان انتقام گرفت، پروژه های ساختمانی یک کمپنی امریکایی به نام موريسن کنودسن افغانستان سخت زیان دید. کمپنی مزبور به وزارت خارجه شکایت کرده درخواست نمود چیزی انجام داده شود که از وخامت اوضاع بکاهد و واشنگتن خواهی نخواه خود را گرفتار مساله پشتونستان یافت و آغاز کرد به توصیه به افغانستان به اتخاذ یک موقف نرمتر. در جنوری 1948 مقامات وزارت خارجه امریکا به وزیر فواید عامه افغانستان- محمد کبیر لودین هشدار دادند که کشاکش میان دولت های پاکستان و افغانستان به پروژه های کمپنی امریکایی به نام موريسن کنودسن افغانستان Morrison Knudson Afghanistan (MKA) سخت آسیب می رساند و هم اقتصاد افغانی را به گونه زیان آوری متاثر می سازد. لودین در پاسخ گفت که مساله پشتون ها نسبت به توسعه اقتصادی و [پروژه] موريسن کنودسن افغانستان اولویت و اهمیت بیشتر دارد. این نخستین اشاره واقعی بود که حکومت امریکا دریافت که افغان ها چنین یک اولویت فوق العاده را برای مساله پشتونستان قابل بودند. 9 اندکی پس از آن، مقامات وزارت خارجه امریکا به اعضای هیات بلند پایه افغانی که در باره قرضه بی در واشنگتن گفتگو می کردند، می گفتند که منازعه ممکن است تصمیم امریکا را در این قرضه متاثر سازد.

در جولای 1949 سردار نعیم از وظیفه خود به عنوان سفیر در واشنگتن به کابل بازگشت و به سفارت امریکا اطلاع داد که عمیقاً مایوس است زیرا او سیاست ایالات متحده را در خصوص پشتونستان و در قبال افغانستان به صورت کل یک سیاست بی علاقگی و بی تفاوتی کامل درک کرده است.

لويس درای فیوس- وزیر مختار امریکا در کابل گزارشی در دسامبر 1949 به واشنگتن فرستاد که در آن اظهار نگرانی از این شده بود که شاید افغان ها به علت محاصره اقتصادی و جهت به دست آوردن کمک روی موضوع پشتونستان به شوروی ها رو آورند و پیشنهاد می کرد که ایالات متحده موضوع را جدی تلقی کرده و موافقت به درخواست اسلحه از سوی افغانستان را در بدل نرمش آن ها در باره موضوع پشتونستان مورد ملاحظه قرار دهد. درای فیوس بر این بود که بریتانیا و پاکستان متعاقب همدیگر فعالیت داشتند. به این تفصیل که پاکستان پافشاری داشت که افغان ها گزافه گویی نموده، احساس غلط و گمراه کننده تولید می نمایند و بریتانیایی ها اظهار می کردند که آن ها یک قلم دیگر از تجهیزات نظامی را به افغانستان نخواهند فروخت تا این که منازعه با پاکستان حل و فصل شود " واشنگتن این پیشنهاد را که کمک اسلحه با موضوع پشتونستان مربوط دانسته شود، رد نمود. 11 در ماه مارچ وقتی که نیروی هوایی پاکستان یک دهکده پشتون را در داخل افغانستان بمباران و 26 نفر را کشته و شمار زیادی را زخمی ساخت، روابط پاکستان و افغانستان بدتر شد. دیپلمات های امریکایی در بازدید از محل بمب، با دیپلمات های کشورهای دیگر پیوستند و کمیسیون مشترک بی طرف به سود افغانستان فیصله کرد. سرانجام پاکستان مسوولیت را پذیرفت و خسارات را پرداخت و لیکن تا آن وقت احساسات در هر دو کشور بسیار بالا گرفته بود.

در ماه نوامبر سردار محمد داوود خان به سمت وزیر امور قبایل منصوب گردید. موقف افغانستان بی درنگ شدید شد و فعالیت های ضد پاکستان در نواحی قبایل رو به افزایش گذاشت. این یک سر فلمی در سیاست های داوود بود. هنگامی که او پسان ها به عنوان نخست وزیر زمام امور را به دست گرفت، افغانستان با اغماض و تجاهل هند چنان که ادعا می شود - برخی رهبران را از کمر بند قبیله بی پیدا نمود که نواحی "پشتونستان محکوم" را اعلام کنند. حکومت پشتونستان تشکیل گردید و حاجی میرزا علی خان- معروف به فقیر ایبی- یکی از ناراضیان مشهور قبیله بی بود که هم با بریتانیایی ها و هم با پاکستانی ها جنگیده بود، به عنوان نخستین رییس پشتونستان در تیره باغ در جانب پاکستانی سرحد برگزیده شد. اندکی پس از آن، وزارتخانه داوود مکتب خوشحال خان ختک را در کابل تاسیس کرد. 12 که در آن پنجد شاکرد از نواحی قبیله بی در جانب پاکستانی خط دیورند، به زبان پشتو تدریس می شدند و تاریخ پشتون ها و ارزش های فرهنگی و آزادیخواهی و استقلال طلبی به آن ها کراراً تلقین می گردید. همچنان گزارش هایی وجود داشت مبنی براین که شاگردانی که عمرشان از شش تا هژده سال بود، به عنوان جنگجویان چریکی آموزش نظامی می دیدند. اما از آنجا که پشتون ها در دامان یک فرهنگ چریکی تولد می شدند و در آغوش آن پرورش می یافتند، احتمال آن می رفت که چنان آموزشی ضروری نباشد. 13 .

پاکستان در دسامبر 1949 رفتار بالمثل کرده، اعلام نمود که سر از یکم جنوری 1950 همه تانکرهای افغانی که به منظور حمل و نقل پترول از بندرهای پاکستانی به افغانستان محاط به خشکی در رفت و آمد «مقررات ایمنی را رعایت نمی کنند» متوقف ساخته خواهند شد.

افغانستان با راه اندازی نشرات زنده و کارزار تبلیغاتی رادیویی تلافی را آغاز کرد و پاکستان به زودی با رفتار بالمثل پاسخ داد. 14 بازداشت محصولات پترولی از سوی پاکستان در سال 1950 که در سیمای بطانت، تعلل و کارشکنی آشکار می گشت، به زودی به یک محاصره گسترده تر کالاهای ترانزیتی تحول کرد. به دنبال آن محاصره های همانندی در سال های 1953 و 1955 و 1961 آمد. افغان ها به صورت دو جانبه میان دو کشور و در سازمان ملل اعتراض نموده، قرارداد تجاری سال 1923 افغان و انگلیس را شاهد می آوردند. قراردادی که شرط گذارده بود. کالاهای راهی افغانستان باید آزادانه از راه هند بریتانیایی عبور کند. افغانستان استدلال می کرد که چون پاکستانی ها در باره مسایل مربوط به خط دیورند بر معاهدات افغان و انگلیس استناد کرده ادعا می نمایند که مفاد چنان معاهدات را از بریتانیایی ها به ارث برده اند، باید آن ها همین گونه به موافقتنامه های 1923 احترام گذارند. 15 مقامات پاکستانی به این استدلال ها بهایی نداده و به افغان ها گفتند که اگر می خواهند از فواید مناسبات حسنه با پاکستان برخوردار شوند، ناگزیر خواهند بود که ادعاهای خود را در مورد پشتونستان ترک گویند. عین سرنوشت برای معاهده ترانزیتی سال 1958 که میان پاکستان و افغانستان به ابتکار ایالات متحده مورد مذاکره قرار گرفت، اتفاق خواهد افتاد. 16

در پایان سال 1949 واشنگتن سر انجام درک نمود که نمی تواند از منازعه به دور باقی بماند. مقامات امریکایی گفتگو را با رهبران پاکستانی آغاز کردند. امریکاییان پس از آن که لجاجت و بی عاطفگی پاکستانی ها را معلوم نمودند، با کمرویی و تردد، راه حلی را به هر دو حکومت پیشنهاد کردند که بر تشکیل یک کمیسیون بین المللی با اختیارات عام و تام بنا می یافت. دیپلمات های امریکایی شیوه دیگری نیز پیشنهاد کردند که عبارت بود از تشکیل یک هیات مشورتی تا برای دو کشور در باره کلیه موضوعاتی که قبایل پشتون را در هر دو طرف سرحد متأثر می سازد، کمک کند و در باره منازعات محلی تحقیق نماید. ارجاع مساله به یک کمیسیون بین المللی برای هر دو کشور پذیرا نبود. افغانستان مایل بود که مساله را به سازمان ملل ببرد، اما ایالات متحده از آن جلوگیری کرد زیرا آنگاه ناگزیر خواهد شد که جانب یک طرف را بگیرد. 17.

در دسامبر 1949 جورج سی. مک گی (Gorge C McGhee) - معاون وزارت خارجه در امور شرق نزدیک و جنوب آسیا از پاکستان دیدن کرد و برای بار نخست مزه مشکل پشتونستان را چشید. واکنش او پرده از روی حقایق بر می دارد. وی در یادداشت های خود نوشته است:

«به پشتون ها به هنگام جدایی (هند و پاکستان) به پاکستان مکافات داده شده بود و لیکن این موضوع هنوز هم مطرح است که آیا آن ها می توانند یک دولت مستقل پشتونستان داشته باشند به گونه یی که بسیاری از پشتون ها آرزوی آن را دارند. این موضوع مشکل پیچیده یی میان افغانستان و پاکستان خلق نموده بود که تا هنوز هم ادامه دارد، مشکلی که ما برای حل آن سعی بلیغ به خرج می دادیم تا کمونیست ها را از بهره گیری از آن به سود خودشان بازداریم. افزون بر آن، **یک پشتونستان مستقل از نظر ما نمی شد یک دولت پایدار بماند** و به جز ما کسی نبود که هزینه آن را بپردازد. روابط ایالات متحده با پاکستان در آن وقت رو به بهبود می رفت. پاکستان مخصوصاً بر اثر فشار رقابتش با هند، پیگیرانه توجه ما را به خود جلب و تقرب می جست. پاکستان، در جستجوی کمک، به ویژه امداد اسلحه، زحمت فراوان کشید تا خود را از سیاست بی طرفی هندی جدا سازد و وعده داد که نیروهای آن در صورت حملات ناگهانی کمونیست ها در جنوب آسیا به جانب ما خواهد بود. آن ها برای ما بدیل جالب توجهی به مقایسه با سیاست بی طرفی نسبتاً بی اعتنای هند، پیشکش نمودند. 18

وضع در سال 1950 بدتر شد. سه لشکر قبیله یی که در راس آن ولی خان افریدی قرار داشت، از خط دیورند گذشت «تا درفش پشتونستان را بر رود سند نصب کند». پاکستان بی درنگ محاصره اقتصادی را سخت تر ساخت. هر دو کشور سفیران خود را (از پایتخت های یکدیگر) فرا خواندند. در جولای 1950 افغانستان یک موافقتنامه ترانزیتی را با اتحاد شوروی امضاء کرد و تجارت افغانی برای بار نخست به سمت شمال جریان یافت 19 واشنگتن دیگر به قدر کافی نگران شده و در 6 نوامبر 1950 ایالات متحده تصمیم گرفت تا مستقیماً و رسماً در موضوع مداخله نماید. و با اصرار و ابرام از هر دو کشور خواست که مساله را از راه حکمیت حل و فصل کنند و بر آن ها معروض داشت که این کشور نه به عنوان میانجی، بلکه به صفت واسطه در میان دو طرف عمل کند. راه حل پیشنهاد شده هر دو کشور را متعهد خواهد ساخت که:

- 1 - حملات رسمی را بریکدیگر متوقف سازند و بکوشند تا حملات خصوصی را کنترل نمایند.
- 2 - بکوشند تا برخوردهای مرزی را از میان ببرند و از بیانیه های تحریک آمیز در باره چنان رویدادها خودداری ورزند.
- 3 - تبادل سفیران را از سر گیرند.
- 4 - نمایندگانی را تعیین کنند که در ظرف سه ماه با هم دیدار نمایند تا روی اختلافات شان بدون شرایط قبلی با تبلیغات گفتگو کنند.

افغانستان از این اقدام سیاسی جدید امریکا استقبال و بی درنگ آن را پذیرفت. پاکستان مستقیماً پاسخ نداد. اما نخست وزیر- لیاقت علی خان اعلام کرد که «پشتونستان مولود خیال افراد معینی در افغانستان است». پس از آن سخنانی، رهبران پاکستان حتماً از بحث روی مساله پشتون ها با مقامات افغانی خود داری ورزیدند. 20

در ماه مارچ 1951 معاون وزارت خارجه امریکا- مک گی بار دیگر از پاکستان و افغانستان دیدن کرد. در کابل حین دیدارش با ظاهرشاه، پادشاه طبق معمول به هواداری از پشتونستان سخن گفت.

مقامات امریکایی بیشتر در برابر این که افغان ها پیوسته روی موضوع پشتونستان می چسبیدند، از خود ناشکیبایی و نابدرباری نشان می دادند و در برابر مساعی بی که برای شرح موقف افغان ها صورت می گرفت، به سادگی و بدون سنجش رفتار می کردند. گفتگوهای مک گی با سرپرست صدارت- علی محمد (صدراعظم شاه محمود در خارج کشور بود) واقعی تر و اساسی تر بود. اما همچنان بر موضوع پشتونستان تمرکز داشت. علی محمد اظهاراتش را روی حق خود ارادیت بنا نمود که مک گی بدان این گونه پاسخ داد: که خود ارادیت یک سیاست خوب پس از جنگ جهانی نخست بود. ولی اکنون کهنه شده و پشتونستان از نگاه اقتصادی نمی تواند برپای خود ایستاده شود. او علی محمد را آگاه ساخت که لیاقت علی خان روی دلایل سیاسی داخلی نمی تواند به پشتون ها در پاکستان امتیازاتی بدهد و برای افغانستان بهتر بود یک قرار موقت *Modus Vivendi* را با پاکستان جستجو کند. مک گی تلگرافی به واشنگتن مخابره کرده اظهار داشت که او بر آن است که افغانستان صادقانه می خواهد مشکل را حل کند. واشنگتن بی درنگ تلگرامی فرستاده، پاسخ داد که «در هیچ شرایطی نباید به افغان ها این انتباه را بدهید که دیدگاه های آن ها را تایید می کنیم یا به عنوان میانجی عمل خواهیم کرد. شما باید از هر گونه بحث در باره مسایل قانونی بی چون همه پرسى خودداری ورزید. 21»

مک گی که متقاعد شده بود افغان ها آماده یک رهیافت معقول اند، این موضوع را بار دیگر با صدراعظم لیاقت علی در پاکستان در میان گذاشت. پس از گفتگوی زیاد، لیاقت علی موافقت کرد که جنگ تبلیغاتی را متوقف سازد، اگر افغان ها به عمل متقابل دست بزنند، سفیران را بار دیگر مبادله کند. مسایل را در تراز سفیران مورد بحث قرار دهد و هر مساله حل نشده را در یک کنفرانس مشترک ویژه بحث نماید. او همچنان موافقت کرد که به پیشنهاد امریکا در مورد مساعی جمیله که از دیر زمانی ارایه شده بود، پاسخ رسمی بی بدهد. مک گی در ماه اپریل به واشنگتن بازگشت. درحالی که از آنچه که یک ماموریت موفق صلح می پنداشت، خیلی راضی بود. او به وزیر خارجه- دین اکیسون Dean Acheson و صدراعظم- شاه محمود که در آن هنگام از ایالات متحده دیدن می کرد، چنین گزارش داد. مک گی در این حالت وجد و شادمانی از شاه محمود برای ماهیگیری در پایان هفته در مزرعه خود در ورجینیا دعوت کرد و در یک گفتگوی پوست کنده و بی آلاشانه از صدراعظم پرسید که آیا افغان ها در حمایت از پشتونستان مخلص بوده اند. شاه محمود که اشک در چشمانش دور می زد، با یک بیان فصیح، مک گی را به عمق احساسات افغان ها در مورد این مشکل و از رغبت افغان ها به یک رهیافت صلح آمیز متقاعد ساخت. سر انجام، مک گی برای بار نخست جدیت مساله را درک کرد. 22

انتظار مک گی از پاکستان در مورد تعهداتی که از سوی لیاقت علی خان به او داده شده بود، بی نتیجه ماند. یادآوری های پیهم امریکا نتوانست هیچ پاسخی را از جانب پاکستان برانگیزد. سرانجام در اکتبر 1951 امریکا قطع امید کرده و به هردو کشور اطلاع داد که کوشش های امریکا برای به کار گرفتن مساعی جمیله اش ناکام مانده، و از پیشنهاد خود چشمپوشی می کند. چند روز پس از آن، لیاقت علی خان به دست یک نفر افغان کشته شد که بی درنگ از سوی نگهبانان لیاقت کشته شد. این که چه نقشی را حکومت افغان در این درامه بازی کرده باشد و آن هم اگر کدام نقشی بوده باشد- مرموز باقی مانده، اما تحقیقات پاکستان و بسیاری از کارشناسان هماهنگ که این حادثه کار یک ناراضی تک و تنها بود. 23

جام زهر لبریز می شود:

در سال 1953 سردار محمد داوود- جنرال جوان و نیرومند اردو- پسرکاکای ظاهرشاه، پس از انتقال قدرت از یک نسل به نسل دیگر در داخل خانواده شاهی، صدراعظم افغانستان شد او مسلماً یک ملی گرای پشتون بود که سیاست های اساسی وی بر عصری ساختن سریع در داخل کشور، و تحصیل آزادی برای پشتونستان تمرکز می یافت. اقدامات او که به غرض رویارویی با پاکستان صورت می گرفت، در سال 1955 به آنچه که «ماجرای پرچم» نامیده می شود، انفجار کرد که دو کشور را تا لبه پرتگاه جنگ کشانید. 24

آنچه موجب انفجار گردید، این اعلام از سوی پاکستان در 27 مارچ 1955 بود که آن کشور قصد داشت تمامی صوبه های پاکستان غربی را در «یونت واحد» منضم سازد.

غرض این بود که یک موازنه در نمایندگی در پارلمان ملی میان پاکستان غربی و پاکستان شرقی که پرجمعیت تر بود، برقرار گردد. البته صوبه سرحد شمال غرب که پشتون ها در آن مسلط بودند، نیز در این «یونت واحد» مدغم خواهد شد. در 29 مارچ داوود سخنرانی پی از طریق رادیو پخش کرد که در آن «یونت واحد» را به عنوان کوششی که به منظور اضمحلال و نابودی پشتون ها در پاکستان صورت می گرفت، به باد نکوهش گرفت. روز دیگر، جمعیت انبوهی از مردم که از سوی حکومت تحریک شده بودند، بر سفارت پاکستان در کابل و قونسلگری های آن در قندهار و جلال آباد هجوم بردند. آن ها عمارت ها را ویران کردند و پرچم پاکستان را پاره و آتش زدند و همچنان آلبوم تصاویر خانوادگی شخص سفیر و ساری های همسر او را از میان بردند. در یکم اپریل گروه انبوهی از مردم پاکستان که از حکومت الهام گرفته بودند، با حمله بر قونسلگری های افغانی در کویته و پیشاور این کار را تلافی کردند.

امروز حوادثی از این مانند در جهان، نسبتاً پیش پا افتاده است اما در سال 1955 بی حرمتی به ساختمان های دیپلماتیک به راستی خیلی جدی گرفته می شد. هردو کشور برای جنگ کمر می بستند. شهروندان افغانی و پاکستانی از هر دو کشور یا اخراج و یا فراخوانده شدند. نیروهای مسلح به بسیج نمودن آغاز کرد. پاکستان بر کالاهای ترانزیتی به افغانستان محاصره تحمیل نمود. هردو کشور پوزشخواهی و جبران خسارات را از یکدیگر مطالبه کردند. چون بر آوردن این مطالب مشهود و نزدیک نبود، سفارت ها و قونسلگری ها بسته شد و پاکستان رسماً یک التیماتوم تسلیم نموده تهدید می کرد که اگر جبران خسارات تا 15 می صورت نگیرد، به اقدامات بیشتر متوسل خواهد شد. پاکستان می خواست داوود را سرنگون سازد یا از طریق وارد کردن فشار بر پادشاه او را از وظیفه اش سبکدوش نماید و یا از راه بر انگیختن قبایل برضد او و حمایت ایالات متحده را در این مورد تقاضا می کرد. سفیر وارد Ward و آمر محلی سیا (CIA) در کابل طرفدار همکاری با پاکستان بودند. اما واشنگتن هر گونه اقدامی از این دست را رد کرد.

در این وضع پر تنش، هم پاکستان و هم افغانستان از ایالات متحده خواستند که آیا مایل است نقش میانجی را بازی کند؟ اما ایالات متحده از درگیری در قعر مشکلی که آن را واقعاً نمی دانست، خودداری ورزید.

مساعی امریکا برای حل و فصل منازعه در 1950 به ناکامی رقت انگیزی انجامید. از این رو، واشنگتن نخواست آزموده را باز بیازماید و انگشت خود را بار دیگر در سوراخ گزدم فرو برد. واشنگتن همچنان احساس کرد که مساله اساسی، طرح «یونت واحد» پاکستان بود که یک موضوع داخلی پاکستان به شمار می رفت.

در اپریل 1955 به سفیر وارد هدایت داده شد که دو طرف را برای حل مسالمت آمیز و جبران مناسب (خسارات وارده) فرا خواهد. روی این منظور، او با ظاهرشاه دیدار نمود. پادشاه پاسخ داد که افغانستان حاضر است بر اساس رفتار متقابل، جبران خساره کند. ولی پاکستان در این مورد باید پیشاهنگ باشد. زیرا این کوشش برای پایمال نمودن حقوق پشتون ها در طرح «یونت واحد» آن کشور بود که در گام نخست، سبب بروز این همه خشونت ها گردید. چند روز پسان تر، امجد علی خان- سفیر پاکستان در واشنگتن با وزیر خارجه- جان فوستر دالاس Johan Foster Dulles دیدار کرد و اظهار داشت که داوود باید برکنار شود و از ایالات متحده خواست که بر ظاهر شاه فشار آورد تا او را برکنار نماید. دالاس این خواست را نپذیرفته گفت چنین اقدامی صرف داوود را تقویت و نفوذ شوروی را در افغانستان افزایش خواهد داد. او همچنان به امجد علی هشدار داد که ایالات متحده از کاربرد جنگ افزارهای امریکایی در هرگونه تجاوز در برابر افغانستان، پشتیبانی نخواهد کرد. 25.

به هوراس هلدریت (Horace Hildreth) - سفیر امریکا در کراچی توسط مقامات پاکستانی گفته شد که افغان ها به زودی در برابر محاصره اقتصادی تسلیم خواهند گردید. زیرا راه شوروی نمی تواند که با ترانزیت از طریق پاکستان رقابت کند. همین تحریم بازرگانی و تاثیر آن بر نفوذ شوروی در افغانستان بود که موجب نگرانی در واشنگتن می گردید. در آغاز، سیاست امریکا در قبال تحریم بازرگانی یک سیاست عدم مداخله بود، به این خاطر که با گفتگوهای حساسی که جهت عضویت پاکستان در پیمان بغداد در جریان بود، برخورد نکند. ولی مقامات امریکایی به تدریج متقاعد گردیدند که پاکستان در این پنداشت که راه تجارت شوروی نمی تواند جانشین راه تجارت از طریق پاکستان بشود، اشتباه نموده اند و دیگر این که ادامه محاصره (اقتصادی) سرانجام پیوندهای افغان ها را با جهان آزاد قطع خواهد کرد. این محاصره همچنان نسبت به پروژه های مهمی که از طریق کمک امریکایی تمویل می شد، مصیبت بار ثابت می گردید. در 24 جون سردار نعیم به دالاس گفت که **این محاصره افغانستان را کاملاً متکی به اتحاد شوروی خواهد ساخت** و این که افغانستان نمی خواهد، این امر به واقعیت پیوندد.

در عین زمان، سفیر وارد روش انعطاف ناپذیری را در کابل تعقیب می کرد. او در ماه می به واشنگتن گزارش داد که وی شک دارد در این که فشارهای اقتصادی داوود را سرنگون سازد. ولی با آن هم توصیه نمود «کوشش به عمل آید که افغان ها را به هوش و تعقل آورد» مخصوصاً با یک مانور سیاسی با پادشاه که به قطع برنامه های کمک های امریکا تهدید نماید، مگر این که داوود برکنار شود. دالاس چنین اقدامی را تصویب نکرد. در عوض او به هلدریت هدایت داد که به پاکستان هشدار دهد که تحریم اقتصادی برخلاف توقع، نتیجه معکوس داده به برنامه های امریکا صدمه می زند و افغان ها را به آغوش شوروی می کشاند. در 23 جولای 1955 هلدریت موضع امریکا را به صدراعظم- محمد علی اریه داد. وی پاسخ داده گفت که مشکل حمل و نقل مواد مربوط به پروژه های امریکا را مورد بازرنگری قرار خواهد داد. اما افغان ها در باره راه تجاری لاف می زنند و ایالات متحده نرزش بیش از حد لزوم در برابر آن ها نشان داده از هم پیمان خود یعنی پاکستان پشتیبانی نمی کند. در ماه بعد افغانستان معاهده ترانزیتی جامعی را با اتحاد شوروی امضا کرد و تجارت افغانی از راه روسیه به حرکت افتاد.

در این میان، مصر، ایران، عراق، ترکیه و عربستان سعودی پیشنهاد میانجیگری را کردند. پاکستان و افغانستان، هر دو، پیشنهاد را پذیرفتند. این امر اوضاع را اندکی نرم ساخت و پاکستان آغاز به انصراف از اندیشه سرنگونی داوود نمود. روشن نیست که تا چه اندازه این موافقت و سازش نتیجه اقدامات و مانور سیاسی امریکا بود. اما پسان ها **مقامات پاکستانی ادعا کردند که ناکامی امریکا در تایید موضع محکم پاکستان، بسط نفوذ شوروی را در افغانستان تشویق نموده و در نهایت امر، منتج به این شد که جهان آزاد آن کشور از دست بدهد.** البته این ادعا یکی از ادعاهای شرطی در تاریخ است که در قالب «چه ... اگر ... و ...» بیان می شود. و نمی توان آن را ثابت و یا رد کرد.

این یقیناً درست است که حادثه پرچم و محاصره تجاری که به دنبال آن آمد، نقطه عطفی در روابط آینده افغانستان، پاکستان، ایالات متحده و اتحاد شوروی بود. این همچنان درست است که ایالات متحده سرانجام نقش مهمی بازی کرد. گرچه این کشور از اقدام به عنوان میانجی خودداری ورزید، اما به طور یقین می توان گفت که در یک دیپلوماسی بسیار فعال در سرتاسر منطقه به منظور برقراری دوباره روابط دوستانه، پافشاری بر اعتدال و تشویق مساعی میانجیگرانه کشور های شرق میانه، دست داشت.

در دسامبر 1955 مساعی میانجیگرانه سر انجام موفق گردیده و هر دو کشور موافقت نمودند که جبران خسارات (Amendes Honorables) را محترم بشمرند. میانجیگران بر افغانستان فشار آوردند که این کشور نخست جبران خساره کند و در 10 دسامبر معاون صدراعظم- محمد نعیم به سفارت پاکستان در کابل رفته و درفش پاکستان را با تشریفات کامل برافراشت. دیگر وزیران افغان عین این کار را در جلال آباد و قندهار انجام دادند. یک وزیر کابینه پاکستان به عمل متقابل دست زده پرچم افغانستان را بر قونسل گری های افغانستان در پاکستان برافراشت و بحران برای چندی فروکش نمود.

با این همه، غرور افغان ها عمیقاً جریحه دارد گردید. به اصطلاح پشتون ها، افغان ها ناگزیر به تسلیم شدند. نعیم محرمانه گفت که برافراشتن درفش پاکستان اهانت آمیز ترین تجربه زندگانش بود. دیگر رهبران افغان هم عین احساس را داشتند و با خود عهد بستند که بار دیگر هرگز به فشارهای پاکستان تن در نخواهند داد و از هر منبع

میسر بر نیروی خود خواهند افزود. حادثه بیرق، افغانستان را در برابر نوازش ها و چرب زبانی های روس ها که آمدن آن ها دور نبود، نهایت تاثیر پذیر ساخت. در نتیجه، حل و فصل مشکل ناشی از حادثه بیرق، ایالات متحده در صدد برآمد که با اصرار و ابرام بر اعاده روابط دوستانه به پیمان گسترده تر میان پاکستان و افغانستان از آن بهره برداری نماید. در اکتبر سال 1955 رییس جمهور آیزنهاور نامه یی به ظاهر شاه نوشت که در آن علاقمندی خود را به کمک در راه رسیدن به یک آشتی کامل اظهار کرد و پاسخ مودبانه اما غیرملتزم دریافت نمود. مساعی دیگر امریکایی دیدارهای سران را میان ظاهر شاه و جنرال اسکندر میرزا در سال 1955 و پسانتر میان داوود و نخست وزیران پاکستان- محمد علی و سهروردی، به بار آورد. هیچ یک از این مساعی دیپلماتیک به نتایج ملموسی منجر نگردید.

سه ماه پس از حل و فصل حادثه- دسامبر 1955- بولگانین و خروشچف برای یک دیدار رسمی به کابل آمدند و پیشکش مشهور خود را که عبارت بود از قرصه صد میلیون دالری برای توسعه افغانستان تقدیم نمودند. از نگاه بسیاری از مقامات افغانی، پشتیبانی شوروی از پشتونستان حتما مهمتر از این بود- افغان ها اکنون احساس می کردند که آن ها در برابر پاکستان 17 دیگر تنها و ضعیف نیستند. **منازعه پشتونستان که در گذشته، مایه شکر رنجی میان دو کشور آسیایی بود، اکنون به تدریج به یک مجادله بین المللی که دو ابر قدرت در دو طرف متقابل صف آرایی می کردند، بالا گرفت.** واشنگتن کوشید تا وانمود سازد که از پاکستان حمایت نمی کند. ولی در حقیقت پیمان نظامی اش با آن کشور مانع آن از بازی یک نقش بی طرف در آن مساله گردید. کرملین به سهم خود پشتیبانی خویش را از افغانستان کاملاً آشکار ساخت. هنگامی که خروشچف در ماه جنوری سال 1956 به شورای عالی شوروی خطاب کرد و گفت:

«داعیه افغانستان مبنی بر این که برای مردمان پشتونستان مجاور باید فرصت داده شود تا از اراده خود آزادانه تمثیل کنند، موجه بوده و دلایل خوبی دارد. مردم این منطقه مانند هر مردم دیگری حق را دارند که سرنوشت خویش را خود تعیین نمایند» 28.

در یک سخنرانی رسمی دیگر، خروشچف گفت: «مردم پشتون با یک همه پرسی آزاد باید تصمیم بگیرند که آیا می خواهند در گستره پاکستان بمانند یا یک دولت جدید و مستقل را تشکیل دهند، یا به افغانستان بپیوندند» 29.

شایان یادآوری است که موضع شوروی با پیشنهاد آشکار پیوستن پشتون های پاکستان به افغانستان حتما نسبت به ادعاهای رسمی افغانی جلوتر رفت- **موضعی که هرگز از سوی هیچ حکومت افغانی به گونه علنی از آن حمایت نشده است.** در یک مناسبت دیگر او پاکستان را به خاطر عملیات نظامی در نواحی پشتونستان سخت به باد سرزنش و نکوهش گرفت و این تهدید را افزود که «اتحاد شوروی در برابر تحریکات نظامی در نزدیکی مرزهای جنوبی اش بی تفاوت مانده نمی تواند». 30

سال ها پیش از حادثه بیرق، شوروی ها به افغانستان کمک نظامی پیشنهاد می کردند (مگر) رهبران افغان با توجه به تنفر و بدگمانی دیرینه افغان ها نسبت به روس ها آن را رد می نمودند. پشتوانه این نوع احساسات همانا تنفر و بیزاری سنتی شان از نفوذ بیگانه بود. داوود تصمیم گرفت که کمک نظامی را از شوروی به عنوان پیامد حادثه بیرق بپذیرد. او از رنجش و توهینی که مردم افغانستان احساس می کردند، بهره برداری نموده و در 15 نوامبر 1955 یک لویه جرگه یی را که مجلس بزرگی از سران قبیله یی و رهبران دینی است و از لحاظ تاریخی عالی ترین مرجع سیاسی در افغانستان بوده است، احضار کرد. در لویه جرگه دو مساله را مطرح نمود:

- (1) آیا حکومت افغان باید به پشتیبانی از پشتونستان ادامه دهد؟
 - (2) اگر پاسخ مثبت باشد، آیا حکومت باید نیروهای مسلح خود را به هر وسیله یی که بتواند تقویت کند؟
- اعضای لویه جرگه درک کردند که پرسش دوم به پذیرفتن اسلحه شوروی اشاره می کرد. لویه جرگه پاسخ داد:
- (1) بلی این وظیفه حکومت و مردم افغانستان است که از تعیین سرنوشت برای مردم پشتونستان پشتیبانی کنند.
 - (2) حکومت افغان باید قوای مسلح خود را از هر راه و وسیله ممکن و به هر شیوه یی که شرافتمندانه قابل حصول باشد، مجهز سازد و تقویت نماید.

داوود با این تصویب، تصمیم گرفت پیشنهاد سری کمک نظامی شوروی را که از سوی بولگانین و خروشچف در روند دیدارشان یک ماه پس از تصویب لویه جرگه (مجلس بزرگ قبیله یی) تکرار شد، بپذیرد. این تصمیمی بود

خطرناک و مهلک. زیرا منجر به رخنه شوروی در درون قوای مسلح افغان گردید و این به نوبه خود زمینه کشته شدن داوود را در کوتادی کمونستی در 1978 و هم تعرض شوروی را در 1979 فراهم ساخت.

ایالات متحده افزون بر پیشنهاد کمک، در پی تصمیم داوود مبنی بر پذیرفتن کمک اقتصادی و نظامی از روس ها به پیمان گسترده، هشدارهای شدیدی به افغانستان داد. سفیر وارد بر حسب هدایت، دیداری کوتاهی با داوود کرده و به وی گفت که کمک اقتصادی گسترده روسی سر انجام شوروی ها را قادر خواهد ساخت که اقتصاد افغانی را کنترل نمایند و این که فرستادن منصبداران افغان برای آموزش در شوروی می تواند یک نیروی تخریبی را در نیروهای مسلح افغان به وجود آورد. داوود متکبرانه پاسخ داد که امریکاییان بیش از حد از روس ها می ترسند و افغان ها می دانند که با روس ها چگونه رفتار نمایند و برای سال های زیادی چنین می کرده اند. او همچنان وارد را بر کوتاهی امریکا در تهیه کمک نظامی به رغم درخواست های زیاد افغانی و نیز بر استنکاف از تمویل پلان پنج ساله افغانی سرزنش کرد³¹.

در ظاهر، منازعه پشتونستان در طی مدتی که از حادثه بیرق در 1955 تا 1958 ادامه یافت، خاموش بود و لیکن در باطن کمک اقتصادی و نظامی روسی بر نیروی جنبش خود می افزود. در 1958 جنرال محمد ایوب خان قدرت را در پاکستان از حکومتی که در راس آن جنرال اسکندر میرزا قرار داشت، تصاحب کرد. ایوب یک پشتون اسپین ترین (Spin Tarin) از منطقه هزاره بود که در صوبه سرحد شمال غرب واقع است.² اما نزدیکتر به پنجاب است تا به نواحی قبیلہ یی پشتون. گرچه ادعا می کرد که در باره پشتون ها معرفت کامل دارد، ولی در حقیقت او آموزش دیده مکتب های نظامی بریتانیا و ارتش هندی بریتانیایی بود که از اصل و ریشه پشتونی اش دور مانده بود. او بی درنگ اعلام کرد که قصد دارد در روابط با افغانستان و کار روایی پشتونستان آن، رفتار تشدد آمیزی در پیش گیرد. او اظهار داشت که یک سرباز خشن و درشت پشتون است و می داند که افغان ها تنها زبان زور را می فهمند. مقامات امریکایی به توصیه صلح و اعتدال ادامه دادند. اما روابط افغانستان-پاکستان پیوسته بدتر شده رفت.

در نیمه سال 1959 ایوب به سفیر امریکا- جیمز لانگلی (James Langley) گفت که او در باره گسترش نفوذ شوروی در افغانستان عمیقاً نگران است. او گفت که قرضه های شوروی دیگر بالغ به 300 میلیون دلار گردیده که افغان ها هرگز نمی توانند واپس پرداخت کنند. زیرا بودجه سالانه حکومت آنان کمتر از 50 میلیون دلار است و اظهار داشت شوروی ها اکنون نیروهای مسلح افغان را با جنگ افزارهای سنگینی چون تانک و هواپیماهای عصری تجهیز نموده اند. پنهانکاری مفرطی که این همه در پرده آن انجام شده، نیات سوء را به اثبات می رساند. شوروی ها همچنان بیش از چهل درصد تجارت افغانی را در انحصار خود درآورده بودند و از نظر ایوب در واقع افغانستان را اشغال کرده و اکنون بر آستانه پاکستان نشسته بودند³².

داوود هنگامی که اردوی مجهز از سوی شوروی خود را برای فرونشاندن شورش های قبایل در نزدیکی مرز پاکستان به کار برد تا نیروی خویش را در معرض نمایش بگذارد، شکایت ایوب را قسماً به اثبات رساند. ایوب با احتجاج دیپلماتیک شدید و اظهارات علنی زنده در باره صفات مشخصه خانواده شاهی افغان، واکنش نشان داد.

در دسامبر، آیزنهاور در سر راه برای یک دیدار رسمی از هند، شش ساعت در کابل توقف کرد. هواپیمای بزرگ وی نتوانست در میدان هوایی کابل به زمین بنشیند. بناء آن را به میدان هوایی نظامی بگرام که توسط شوروی ها ساخته شده بود، رهنمایی کردند. وقتی که از هواپیمای نیروی هوایی نمبر یک پایین شد، و از سوی یک گارد تشریفاتی روسی پذیرایی شد، در شگفتی اندر شد. توقف کوتاه او در کابل با یک حمله قلبی جزئی به هم خورد. وقتی که او از پلکان کاخ چهلستون بالا رفت، این را نمی دانست که بلندی کابل از تراز دریا تقریباً 6000 فوت است. روشن است او در چنان شرایطی قادر نبود کدام چیز مهمی را انجام دهد و افغان ها به کنایه گوشزد می کردند که مقامات بلندپایه شوروی هنگامی که از افغانستان دیدن کردند، چندین روز پایبندند.

تنش ها میان پاکستان و افغانستان دیگر به گونه یی شدت گرفته بود که رو به یک انفجار می رفت. رییس جمهور آیزنهاور و وزیر خارجه وی- کرسچین هرتر (Christian Herter) کوشیدند تا روابط دوستانه را بار دیگر بین آن ها برقرار سازند. بر اثر پافشاری امریکا برادر داوود- معاون صدراعظم محمد نعیم به پاکستان رفت تا با ایوب

² بنا به برخی از منابع دیگر، مادر او پشتون تبار بوده است- ناشر

دیدار نماید. این دیدار یک مصیبت بود. برطبق گفته نعیم، ایوب نمی خواست با جدیت مذاکره کند بلکه صرف می خواست برای وی لکچر بدهد. ایوب برای آن که نعیم را تحقیر نموده باشد با کمال تکبر به پشتو صحبت می کرد. زیرا وی می دانست که نعیم با پشتو آشنایی ندارد و خود را در آن راحت احساس نمی کند. ایوب از روی یک سند، فهرستی از فشارها و تهدیدهای مخفی را برخواند که «اگر افغانستان به تضعیف احساس وفاداری اتباع پاکستانی ادامه دهد، چگونه پاکستان افغانستان را پایمال خواهد کرد»، نعیم مودبانه پوزش خواست و بدون این که سخنی بر زبان آورد، مجلس را ترک گفت 33.

ناکامی (مذاکرات) ایوب/ نعیم، افغان ها را در لجاجت شان استوارتر ساخت و داوود به یک رشته عملیات فرامرزی از سوی واحدهای اردوی افغانستان که در لباس مردمان قبیله یی سیمای مبدل گرفته بودند، دست یازید. خطرناک ترین این ها در سپتامبر 1960 در ناحیه باجور در پاکستان شمالی رخ داد. مردمان قبیله یی افغان که از سوی واحدهای اردو پشتیبانی می شدند، شش میل به داخل منطقه باجور نفوذ کردند. در برابر حمله ناگهانی آن ها هم مردمان قبیله یی باجور و هم پیشاهنگان اردوی پاکستان مقاومت نمودند و افغان ها به سختی شکست خوردند.

رویدادهای مشابهی در پی آمد و در سال 1961 پاکستان تصمیم گرفت که رفتار به مثل نموده قونسلگری ها و نمایندگی های افغانی را در پاکستان متهم ساخت به این که آن ها اشیانه های جاسوسان و فتنه انگیزان است. در 23 اگوست 1961 پاکستان مراکز قونسل خود را در افغانستان به گونه ناگهانی بست و تقاضا نمود که قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری افغان در پاکستان بسته شوند. این کار در حقیقت، معنای یک محاصره دیگر و سخت تر تجارت ترانزیتی را داشت. زیرا کالاهای افغانی نمی توانست اسناد ضروری را بدون قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری در پاکستان به دست آوردند. 34.

یک هفته بعدتر، افغانستان التیماتومی تقدیم پاکستان نموده مطالبه کرد که این کشور بستن قونسلگری ها را لغو کند، ورنه افغانستان روابط دیپلماتیک خود را با پاکستان بر هم خواهد زد. پاکستان خودداری ورزید و افغانستان روابط دیپلماتیک را در 6 سپتامبر 1961 قطع نمود. افغان ها اکنون به گونه یی عمل کردند که تنها کسانی که ذهنیت پشتون را می دانند، می توانند آن را توضیح و تشریح کنند. آن ها به صورت یک جانبه مرز افغان را با پاکستان به روی همه ترافیک و تجارت مسدود اعلام نمودند. حتا به روی آن هایی که مستلزم تصدیق قونسل یا نمایندگی تجاری افغانی نبودند.

این اقدام نفس تورید مواد مورد نیاز پروژه های توسعه اقتصادی که از سوی ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی و سازمان ملل تمویل می شد، متوقف ساخت. شوروی ها البته از طریق سرحد باز خود دسترسی آزاد داشتند. پاکستان در برابر این مرزبندی با خودداری از دادن اجازه ورود به هزاران تن از مردم خانه به دوش که از زمانه های خیلی قدیم هر زمستان از اراضی مرتفع افغان به جلگه های گرم سیر پاکستان کوچ کرده و از طریق تجارت یا کارهای سردستی پول کمایی می کردند، واکنش نشان داد. محرومیت و فروماندگی آنان از انجام دادن این کار، فشار اقتصادی و سیاسی خیلی زیادی بر افغانستان وارد کرد که اینک ناگزیر بود راهی برای رسیدگی به وضع کوچی ها در ایام زمستان پیدا کند. البته این قصد پاکستان بود.

دشوار است که تسریع بحران سال 1961 را عقلا شرح داد: دوبری بر این است که ایوب که تازه از یک دیدار رسمی از ایالات متحده برگشته بود- جایی که او موفق نگردیده بود که پشتیبانی اداره جدید کندی را به غرض فشار نیرومند بر هند برای حل مساله کشمیر به دست آورد، به یک پیروزی دیپلماتیک نیاز داشت. تا توجه را از نارضایتی فزاینده داخلی از رژیم مطلقه و استبدادی اش منحرف سازد. او می پنداشت که یک محاصره اقتصادی، افغانستان را به زانو در خواهد آورد و ناگزیرش خواهد ساخت، تا حلی را برای مشکل پشتونستان برطبق شرایط خودش بپذیرد. 35.

تشدد ایوب دو چیز را به انجام رساند: پروژه هایی را که به کمک جهان آزاد در افغانستان تمویل می شد، بالفعل متوقف ساخت و افغان ها را به سوی تکیه بیشتر بر اردوگاه شوروی سوق داد. به ویژه پروژه های امریکایی زیان شدید دید. زیرا از تاخیر زیاد و مشکل تراشی اداری تازه آغاز به حرکت نموده بود. مواد و سامان آلات برای این برنامه ها، آغاز به انباشتن در بندر کراچی نمود.

رییس جمهور کندی - اندکی پس از انتخابش در سال 1960 ملتفت وضع خطرناکی گردید که در میان افغانستان و پاکستان انکشاف نموده بود. او نامه یی به ظاهر شاه فرستاد و در آن، مساعی جمیله امریکا را در حل منازعه

پیشنهاد کرد. ظاهر پاسخ داده بر حقوق تاریخی ترانزیت که نباید با مشکلات سیاسی پشتونستان ربط داده شود، تاکید گذاشت. او از پیشنهاد کندی حسن استقبال نمود. ایوب هم با بی میلی بر پیشنهاد امریکا موافقت کرد. در ماه اکتبر کندی دیپلمات حرفه‌ی کارآزموده- لونگ استون مرچنت (Livingston Merchant) را به عنوان نماینده خاص خود نامزد کرد تا کوشش نماید مصالحه‌ی میان پاکستان و افغانستان به عمل آرد 36.

به مرچنت، در نخستین دیدارش با ایوب، اعلامیه امریکا مبنی بر شناسایی خط دیورند به عنوان یک مرز بین المللی و تاکید این موقف در ابلاغیه رسمی 11 مارچ 1956 سیاتو بی درنگ یاد دهانی گردید. از نگاه مرچنت دلیل نهفته در ورای بحران روان همانا موضع ضعیف ایوب در تب و تلاش وی برای تاسیس یک پاکستان یکپارچه و پایدار بود. او که با اصلاحات قانون اساسی جدید و یک انتقال پیشنهادی از حکومت نظامی به یک حکومت ملکی و وقوع مکرر منازعه کشمیر روبرو بود، در باره نیروهای تجزیه طلب در میان پشتون ها بیش از حد حساسیت نشان می داد. اگر چه چهره دلیرانه‌ی بی از اطمینان به این که تمامی پشتون ها شهروندان وفادار پاکستان هستند، وانمود می ساخت، با آن هم او از دامنه‌ی یابی تبلیغات افغان ها و پویایی های مظنون قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری افغانی در پاکستان به خشم آمده بود 27.

در اکتبر و نوامبر 1961، مرچنت دیپلوماسی رفت و آمد را در پیش گرفته، در میان دیدارها با پادشاه و داوود و نعیم در کابل، و جلسات همانند با ایوب و مشاوران او در کراچی، چندین بار سفر نمود. به زودی آشکار شد که نقطه اصلی اختلاف، بازگشایی قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری افغانی بود. افغان ها نمی خواستند گفتگو، جز آن که نخست تر از همه این ها دوباره گشوده شوند. حجت آن ها این بود که عبور کالا به افغانستان نیاز به اسنادی دارد که «بارنامه» نامیده می شد و تنها از سوی مقامات افغان در پاکستان صادر شده می توانست. پاکستان از اجازه دادن به بازگشایی آنچه که لانه های جاسوسان و شر افروزان می دانست، لجوجانه خودداری ورزیده، ادعا می کرد که حکومت افغانستان می تواند بارنامه مورد نیاز را بدون داشتن قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری در داخل پاکستان صادر نماید.

در ماه نوامبر مرچنت کوشش نهایی اش را به عمل آورد. او اعلامیه مشترکی را تشویق نمود که قرار بود از طرف هر دو کشور در یک زمان منتشر گردد، به شرح زیر:

(آ) ترانزیت از سر گرفته خواهد شد.

(ب) قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری پس از آن افتتاح خواهد گردید.

(پ) هر دو کشور روابط دیپلماتیک را بار دیگر از سر خواهند گرفت.

پاکستان این را رد کرده گفت که ایالات متحده در برابر افغان ها بیش از حد لازم، نرمش نشان داده است. ایالات متحده باید محکم بایستد. یک استراتژی محکم، افغان ها را به هوش و تعقل خواهد آورد. در صورتی که سیاست استرضاء آنان را تنها در تمایل شان به هواداری از شوروی راسختر خواهد ساخت. سپس مرچنت چندین فرمول دیگر را که شامل از سرگیری ترانزیت به گونه موقت بود، آزمایش کرد. ولی همه از سوی پاکستان رد گردید. سرانجام مرچنت به این نتیجه رسید که ناممکن است موضوع ترانزیت را از منازعه اساسی روی پشتونستان جدا کرد. از این رو، او به سادگی از موضوع دست کشیده برای آخرین بار اظهار داشت که همه مساعی وی برای سازگاری میان دو طرف ناکام گردید.

چرا این مساعی عمده دیپلماتیک امریکایی ناکام بود؟ بنا به گفته سردار نعیم، مرچنت نتوانست بیطرف باشد، زیرا:

(آ) پاکستان همپیمان امریکا بود.

(ب) پایگاه هوایی سری امریکایی در پیشاور³ که پروازهای هواپیماهای یو-2 از آن صورت می گرفت، از سوی پاکستان به عنوان حق السکوت ایالات متحده به کار می رفت.

(پ) ایالات متحده و پاکستان گمان می بردند که افغانستان پنهانی یک آله دست شوروی است.

(ت) ایالات متحده اهمیت افغانستان را در امنیت 38 منطقه‌ی درک نمی کرد.

گرچه این ارزیابی، شاید به طور کلی دقیق نبود، اما بی گمان شمه‌ی بی از حقیقت در آن نهفته بود. این امر در عدم توافق میان سفارتخانه های امریکا در کابل و کراچی در باره اسباب و دلایل این بحران بازتاب می یافت. کابل بر

³ . بر پایه برخی از منابع در منطقه بده بیره - ناشر

آن بود که مقصد اقدامات پاکستان این بود که افغانستان را به زانو درآورده و آن را ناگزیر سازد که از داعیه پشتونستان چشمپوشی نماید. تحلیل کراچی آن بود که پاکستان تنها به تحریکات، پویایی های تخریبی، حملات برونمرزی و برانگیختن پشتون های پاکستانی از سوی افغان ها، برای شورش در برابر این کشور، پاسخ می داد.

سفیر بایرود (Byroade) - در کابل و سفیر راون تری (Rountree) - در کراچی، هر دو دیپلمات های کارآزموده و مدیران زیرک بیوروکراسی امریکایی بودند. بایرود اصرار می ورزید که واشنگتن به روان تری هدایت دهد که بر پاکستان فشار آورد تا (از خود) نرمش نشان دهد. راون تری اعتراض و تاخیر می نمود. به دلیل این که پاکستان یک متحد با ارزش ایالات متحده به شمار می رفت. دیگر آن که ایالات متحده هم اکنون فشار زیادی بر ایوب آورده تا در برخورد چین و هند بی طرف بماند و فشار بیشتر بر خلاف منافع، نتایج وارونه و باژگونه خواهد داد. اختلاف نظر میان بایرود و راون تری به چنان پیمانانه رسید که در یک مرحله هر دو به واشنگتن احضار گردیدند تا رویارو در محضر وزیر خارجه و مشاوران بلند پایه اش در باب دیدگاه های شان با هم بحث و مناظره نمایند. دلایل بایرود قناعت دهنده تر بود. اما راون تری دلیل نیرومند «منافع سوق الحیثی» امریکا را در دست داشت. از این رو تصمیم مقامات عالی به این گرفته شد که هیچ گونه فشاری بر پاکستان وارد نشود³⁹.

در پی ناکامی ماموریت مرچنت، سفیر بایرود به نعیم اطلاع داد که ایالات متحده ناگزیر خواهد شد که بخشی از کمک های خود را مخصوصاً برای پروژه بزرگ راه کابل- قندهار قطع کند. نعیم پاسخ داد که چنین اقدامی طوری تعبیر خواهد شد که روی ملحوظات سیاسی اتخاذ شده تا فشار پاکستان را افزایش دهد و پیشنهاد نمود که مواد لازم می تواند از طریق خلیج فارس و سپس از راه ایران نقل داده شود. بایرود پاسخ داد که یک بررسی مقدماتی از طریق ایران مصارف را گزاف و بازدارنده نشان می دهد. با این هم، ایالات متحده بر اثر پافشاری بایرود بررسی امکانات یک راه دیگر را از طریق ایران روی دست گرفت. این امر افزون بر امکانات انتقال کالا از طریق راه آهن تا زاهدان و سپس از راه هوایی از فراز هامون تا قندهار، ایجاب بهترسازی راه ها را از مشهد تا هرات در افغانستان نیز می نمود. این معلوم گردیده بود که هزینه راه های ایران به گونه متوسط تقریباً در هر تن، مبلغ یک صد دالر بیشتر از راه های پاکستان، بالغ خواهد گردید و این مصارف نمی توانست نزد کانگرس موجه جلوه داده شود. زیرا این خود افغانستان بود که مرز را بسته بود. پاکستان اسماً بر پایه معاهده ترانزیتی بی که به ضمانت امریکا در سال 1959 به امضا رسید، رفتار می کرد. زیرا این معاهده تنها از اجازه دادن به کار قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری افغانی خود داری می ورزید⁴⁰.

تا پایان سال 1961 روشن شده بود که راه ایران مشکل را حل نخواهد کرد. در ماه دسامبر بایرود رهنمودی دریافت که به واشنگتن تبدیل شده است. در سیوم همان ماه او با داوود و نعیم دیدار تودיעی نمود. بایرود مورد احترام زیاد رهبران افغانستان بود و با آن ها روابط شخصی نزدیکی داشت. در این مناسبت نعیم از وی پرسید آیا چیزی هست که حکومت افغانستان بتواند به عنوان یادگار قهرمانی در این لحظه اخیر به او ارزانی دارد؟ بایرود بی درنگ پاسخ داد که او از آن حکومت می خواهد که در برابر تحریم کالاهایی که در راه خود به سوی پروژه های امداد امریکایی بود، نرمش نشان دهد. نعیم تبسم کنان اظهار داشت که بایرود از مهمانوازی پشتون ها استفاده می نماید و موافقت کرد که برای مواد امدادی که در بندر کراچی انباشته شده بود 41 برای چندی استثناء قایل شود. سفیر جدید امریکا استیوز Steeves در کابل و مک کوناگی McConaughy در کراچی کوشیدند تا این تحرک را حفظ کنند. اما همراه با نتایج ناچیز.

رئیس جمهور کندی در جریان دوره اجلاس 1962 سازمان ملل که هم ایوب و هم نعیم را به ایالات متحده آورده بود، مستقیماً در حل مشکل سهم گرفت. در دیدارهای جداگانه در 24 و 27 سپتامبر وی ایوب را برآن داشت که در قبال موضوع قونسلگری نرمش نشان دهد و به نعیم گفت که ایالات متحده نمی تواند از سیاست ناکام و خودشکن افغانستان مبنی بر بستن مرزهای خودش که نتیجه غیرمطلوب به بار می آورد، پشتیبانی کند. رئیس جمهور از ایوب و نعیم مصرانه خواست که در مورد پیشنهاد شاه ایران برای میانجیگری همکاری نمایند. نتیجه این ماجرا دیداری بود در سازمان ملل میان نعیم و وزیر خارجه ایران- عباس آرام و صدراعظم پاکستان- محمد علی، تا جایی که یک مصالحه غرض رایگیری همگانی تسوید گردید. اما دو طرف در رسمیت دادن موافقتنامه چندین ماه عمداً سستی نشان دادند.

وضع میان پاکستان و افغانستان اندکی آرام شده بود. ایوب به حکومت نظامی در پاکستان پایان داد و محمد علی بوگرا Bogra را که مایل به سازش با افغانستان بود، به جای منظور قادر تشدد گرا به سمت وزیر خارجه گماشت. در جولای 1962، وقتی که شاه ایران از پاکستان دیدار می کرد، مساعی جمیله خود را عرضه نمود. ایوب قدری نرمش نشان داد، و شاه به کابل رفت. جایی که با داوود کله شق دیدار نمود. اما موفق گردید که یک موافقتنامه ممکن را تسوید نماید. چون باز به پاکستان آمد، ایوب از اصل موضوع ظفره رفت. شاه پیشنهاد کرد که هردو کشور نمایندگانی تعیین کنند که برای گفتگوهای بیشتر از تهران دیدار نمایند. این کار به قدری وقت نیاز داشت تا با چانه زدن های زیاد سازماندهی گردد. عباس آرام- وزیر خارجه ایران به عنوان میانجی فعالیت هایش را آغاز کرد.

در این میان، اوضاع اقتصادی در افغانستان تحمل ناپذیر شده می رفت و برای خاندان شاهی آشکار گشت که مانع عمده بر سر راه یک حل همو داوود است. او در 9 مارچ 1963 از سوی پادشاه وادار به کناره گیری شد و به جای وی محمد یوسف که برخاسته از توده مردم و غیرپشتون⁴ بود، تعیین گردید. این امر اجازه داد که مسایل محدود گردد تا راه حلی برای آن ها پیدا شود. آخرین فشار در اجتماع سنتو Cento به تاریخ 30 اپریل در کراچی صورت گرفت، زمانی که مقامات بلندپایه امریکایی، آرام- ایرانی و ایوب و بوتوی- پاکستانی را وادار ساختند تا در این راه پیشگام شوند، افغانستان هیاتی را به تهران فرستاد- جایی که شخص شاه ریاست گفتگوهای نهایی را به دوش گرفت. پس از چانه زدن های بسیار شدید، سر انجام موافقتنامه در بیست و نهم ماه می امضا شد. هر دو طرف توافق نمودند که روابط دیپلماتیک را سر از نو برقرار کنند. هرچند افغان ها از این حق که برای پشتونستان به گونه مسالمت آمیز مبارزه نمایند، صرف نظر نکردند. اما موافقت نمودند که دو طرف تلاش خواهند ورزید تا فضای حسن تفاهم و مودت و اعتماد متقابل به وجود آورند⁴.

بی درنگ پس از فیصله تهران، افغانستان محمد هاشم میوندوال را به عنوان سفیر به پاکستان فرستاد و پاکستان با گسیل جنرال محمد یوسف به کابل اقدام متقابل کرد. در ماه جولای، هردو کشور بازگشایی قونسلگری ها و نمایندگی های تجاری را اعلام کردند. مساله، روی هم رفته بر وفق شرایط افغان ها حل و فصل گردید. مگر این پیروزی به بهای گزافی برای افغانستان تمام شد. زیرا «پشتونستان» باعث سقوط حکومت داوود که هزینه هنگفتی را در این راه به مصرف رسانیده بود، گردید. هزینه بی که توسعه کشور را به تعویق انداخت و افزون بر آن، برنامه کمک های امریکا را جداً اخلاص و معطل کرد و فرصت های بیشتری را برای بسط نفوذ اقتصادی و سیاسی شوروی فراهم نمود.

با برکناری داوود، افغانستان وارد دهه اصلاحات قانون اساسی و آزمون دموکراتیک گردید. شورای جدید پیوسته حکومت را به خاطر ترک موضوع پشتونستان سخت به باد نكوهش می گرفت. برای مثال، در ماه می 1968 صدراعظم اعتمادی از سوی وکیلان در ولسی جرگه مورد استجواب مطول قرار گرفت، که او را به واگذاری پشتون ها به بیگانگان متهم ساختند. اما حکومت افغان روی هم رفته در باره این موضوع غیرفعال مانده به ادامه تبلیغات برای پشتونستان در مطبوعات و رادیو در یک تراز پایین قانع بود⁴³ و هماهنگ با آن، مساعی امریکا برای کمک به باز کردن گره، کاهش یافت. گرچه دیپلمات ها در پس پرده فعال بودند و بطور یقین چندین دیدار به سویه عالی میان رهبران پاکستانی و افغانی با نتایج محدودی تنظیم کردند. این منازعه تنها برای چندی راکد و خوابیده ماند.

هنگامی که داوود در یک کودتای نظامی سفید قدرت را به دست گرفت، وضع تغییر یافت. او ظاهرشاه را خلع، نظام جمهوری را تاسیس، قانون اساسی دموکراتیک را لغو و خود را رییس جمهور اعلام نمود. بنگلادیش اندکی پیش از پاکستان جدا شده بود و داوود بر آن بود که پاکستان در آستانه تجزیه قرار دارد. او سنجیده بود که مطالبه برای استقلال پشتون ها در صوبه سرحد شمال غرب بار دیگر برافروخته خواهد شد و او آماده بود که از وضع تضعیف شده پاکستان بهره برداری کند. او بار دیگر آغاز به گرم کردن بازار مساله پشتونستان نمود. به هر رو، پاکستان از هم نپاشید و حکومت غیرنظامی که در راس آن ذوالفقار علی بوتو قرار داشت، مایل بود که مشکل پشتونستان را برای همیشه حل و فصل کند. داوود نیز دیدگاه های خود را طی ده سال تجرید سیاسی اش نرم تر ساخته بود. اکنون که بار دیگر به قدرت رسیده بود، آغاز به درک دامنه وسیع فشار روسی برکشورش نمود.

⁴ . بنا به برخی از مدارک دیگر، داکتر یوسف خان از قوم سدوزایی بود. - ناشر.

اگرچه داوود با کمک کمونیست های افغان قدرت را تصاحب کرده بود، مگر او در اصل یک ناسیونالیست افغان بود. او درک نمود اما قدری دیرتر که کمونیست های افغان وطن دوست نبوده بلکه اصلاً آفریدگان دست مسکو اند. او آغاز به دور کردن پشتیبانان کمونیست از دور و بر خود کرد و برای کمک و پشتیبانی به دیگر کشورهای اسلامی روی آورد. ایران سخاوتمندانه پاسخ داد و بهوتو هم فرصت را غنیمت شمرد تا روابط را بهبود بخشد.

بهوتو به بهانه کمک به قربانیان افغانی زمینلرزه در ماه جون 1976 از کابل دیدن کرد. او بسیار بی پرده با داوود سخن گفت و یک بار استثناء به دلایل افغان ها به طرفداری از پشتونستان گوش داد او و داوود با هم به خوبی آشنا شدند و تصمیم گرفتند که گفتگوهای صلحجویانه را ادامه دهند. بهوتو از داوود دعوت کرد تا از پاکستان دیدن نماید و داوود در ماه آگوست چنان کرد. از وی در پاکستان به گرمی استقبال شد و با شادی و گرمجوشی عمومی مردم رو به رو گردید. این یک پدیده جدید در روابط پاکستان و افغانستان بود.

در خلال دیدارهای رسمی، داوود به بهوتو گفت که **افغانستان هیچ بخش از سرزمین های پاکستان را نمی خواهد و هم نمی خواهد که در کارهای اتباع پاکستان مداخله کند. افغانستان تنها اصرار دارد که با پشتون ها به گونه مساوی و بدون تبعیض رفتار شود.** این مساله اگر موجبات خشنودی پشتون ها را فراهم آورد، به همان پیمانۀ افغانستان را راضی خواهد کرد. بوتو در برابر این موضوع، تفاهم کامل نشان داده و به داوود اطمینان داد که در راه پیدا نمودن فرمولی که اتباع پشتون خود را راضی نماید، کار خواهد کرد.

دو رهبر، در این دیدار هیچ موافقتنامه‌ی را امضاء نکردند و تصمیم گرفتند تا انتخابات پاکستان که در آستانه برگزاری بود، انتظار بکشند تا بوتو زمام امور را محکم به دست گیرد. به گونه‌ی که همگان توقع داشتند، در حقیقت مسلم می نمود که زهر پشتونستان سر انجام بیرون کشیده خواهد شد. مگر روشن شد که تقدیر بار دیگر پا در میان گذاشت. بوتو در یک کودتای نظامی که در راس آن جنرال ضیاءالحق قرار داشت، سرنگون و به قلب و قتل سیاسی متهم و سرانجام به دار آویخته شد. داوود نیز در کودتای نظامی کمونیستی در اپریل 1978 سرنگون و کشته شد.

تعرض شوروی در سال 1979 به دنبال آمد که منازعه پشتونستان را تا اندازه زیادی مهمل گذاشت اما نه به هیچ رو منسوخ. شوروی ها آن را برای تهدید پاکستان که تلاش داشت از عهده مشکلات بیش از سه میلیون پناهگزیان افغان که بیشتر پشتون بودند، به در آید، به کار می بردند. **موضوع پشتونستان هنوز می توانست نتایج خظیر و پیش بینی ناپذیری را هم برای پاکستان و هم برای افغانستان داشته باشد.**

هنوز روشن نیست که ایالات متحده در کوشش داوود و بهوتو در راه برپایی روابط دوستانه چه نقشی را بازی کرد. برخی از مبصران اظهار می دارند که این همه از سوی ایالات متحده نقشه و طرح شده بود و دلیل اصلی این که داوود توسط کمونیست های افغان سرنگون و کشته شد، ترس شوروی از آن بود که ایالات متحده با داوود و شاه ایران توطئه می کند تا افغانستان را به یک پایگاه امریکایی تبدیل نماید. در حالی که این نظر اغراق آمیز است. شاید این درست باشد (البته با قیاس به اقدامات پیشین امریکا) که دیپلوماسی پشت پرده امریکایی فعالانه مساعی شاه ایران را تشویق می کرد، تا میان افغانستان و پاکستان زمینه آشتی را فراهم آورد.

با این همه، به گونه فشرده گفته شده می تواند که کوشش های مستقیم امریکا برای گشودن گره پشتونستان هرگز زیاد موثر نبود. اسباب و دلایل آن بغرنج و پیچیده است. در بیشتر از یک مناسبت، مقامات امریکایی به سویه رییس جمهور در بهبود بخشیدن روابط پاکستان و افغانستان، نقش فعالی بازی کردند. مساعی آنان بی آلیشانه، اما موثریت شان کم بود. چه آن ها به راستی از درک پیچیدگی ها و فرق های جزئی آنچه را که به عنوان یک «**وسوسه نابخردانه افغانی**»، می پنداشتند، ناتوان ماندند. از نگاه بسیاری مقامات امریکایی، مساله به گونه فریبنده ساده بود: موضوع به عنوان کوشش برای توحید مناطق پشتو زبان و جاه طلبی ارضی از سوی افغان ها تلقی می شد. آن ها چسبیدن پیوسته مقامات افغانی را روی موضوع پشتونستان مبهم، و اگر راست گفته شود، ملالت آورد می یافتند. **از نگاه آنان، این مشکل محدود به یک حلقه معین و مصنوعی بوده، به سعی و کوششی که برای درک پیچیدگی های آن لازم است، نمی ارزید.**

برعکس، موضع پاکستان روشن و بر مبادی قانونی ساده و سر راست و واقعیت های سیاسی معاصر بنا یافته بود. افزون بر آن، ایالات متحده که در آن وقت در عصر جنون پیمان بستن های دالس "Dulles Pactomania"

عمل می کرد، از پاکستان دعوت و التماس می نمود تا به پیمان های نظامی مانند سنتو Cento و سیاتو Seato بپیوندد، که به اصطلاح «نوار شمالی» استحکامات در برابر اتحاد شوروی نامیده می شد. در آن اوضاع، واشنگتن میل نداشت که بر پاکستان فشار آورد، یا نفوذ نیرومند اعمال نماید، تا در طرز تلقی لجوجانه و اقدامات اقتصادی سختگیرانه خود نسبت به افغانستان نرمش نشان دهد.

در واقع، ایالات متحده از دیدگاه جنگ سرد به افغانستان می نگریست. ولی با آن هم، هرگز کاملاً توفیق نیافت رابطه میان پشتونستان و نظارت شدید و تسلط اختناق آوری که اتحاد شوروی در آن به دست آورده، می رفت را درک کند. به هر رو، واشنگتن قبلاً تصمیم گرفته بود که افغانستان برای منافع امنیت امریکا ضروری نمی باشد. افغانستان یک کشور رو به رشد است. اما افغان ها اذهان و عواطف خیلی انکشاف یافته دارند. خواه از ارباب اندیشه باشند یا روستایی و یا قبیله یی، استعداد شان در تخمین صمیمیت و صداقت، بسیار حاد است. آن ها مشکل امریکا را با پاکستان درک می کردند و فطرتاً عدم همدردی امریکا را در مورد مشکلی که بدان عمیقاً ارج می نهادند، احساس می نمودند. روشن است با این فهم، آن ها نمی توانستند ایالات متحده را به عنوان یک میانجی بی طرف بشناسند.

گرچه مداخله مستقیم امریکا غیر موثر بود، اما به گونه غیر مستقیم در فراهم نمودن آرامش موقت که از سوی میانجی های دیگر، مدیرانه تنظیم شده بود، کمک شایانی کرد و لیکن منازعه خود، چشمه دوستی افغان امریکایی را که در طی سال های جنگ لبریز شده بود، مسموم و خشک ساخت. حتا مصیبت بارتر، تأثیری بود که بر روابط افغان- شوروی به جا گذاشت.

نوشداری قلابی روس ها:

مداخله فعال شوروی در منازعه پشتونستان هنگامی آغاز گردید که سردار داوود در سال 1953 صدراعظم شد. داوود که یک ناسیونالیست پشتون پر خاشگر بود، به حکم ضرورت نیز وادار می گردید که در جهت اتحاد و نوسازی افغانستان گام بردارد. برای تحقق این اهداف، او در صدد برآمد تا ناسیونالیسم پشتون را به عنوان نیروی محرکه به کار برد. در نتیجه او به زودی خود را عمیقاً در کشمکش با پاکستان درگیر یافت. این همان فرصتی بود که اتحاد شوروی از دیر زمانی انتظارش را می برد و زیرکانه از ضعف افغانستان در برابر پاکستان بهره برداری می کرد. داوود نمی توانست هیچ رو پشتیبانی ایالات متحده را خواه برای موضع پشتونستان خود و خواه برای درخواست های خویش برای کمک نظامی تا برای دستیابی به موازنه با نیروی بزرگتر پاکستان، به دست آورد. اتحاد شوروی هر دو را پیشکش نمود و داوود به دام افتاد.

بی درنگ پس از حادثه بیرق در سال 1955 و محاصره پاکستان که در پی آن آمد، اتحاد شوروی در مورد نقل هوایی میوه های فاسد شدنی- یکی از اقلام عمده صادرات افغانستان، پیشنهاد کمک کرد. همچنان اتحاد شوروی یک راه ترانزیتی را از طریق خاک شوروی به نرخ های باریبری بسیار مساعد پیشنهاد نمود. در ماه دسامبر 1955 بولگانین و خروشچف از کابل دیدن نمودند و کمک اقتصادی صد میلیون دالری را پیشکش کردند. همچنان رهبران شوروی از موضع افغانستان در قبال پشتونستان آشکارا پشتیبانی کردند. افزون بر آن، آن ها به طور سری پیشنهاد نمودند که اردو و نیروی هوایی افغان را بار دیگر نوسازی و مجهز سازند. **افغان ها که مفتون و مسحور پشتونستان بودند، زهر را نوشداری پنداشته آن را برای رفع مشکلات شان با پاکستان، به شتاب سر کشیدند.** لویه جرگه یی، با تدبیر و تمهید وادار به دادن موافقت اش گردید و سیاست افغانی سنتی مبنی بر دور نگه داشتن نیروهای خارجی، با پذیرفتن کمک بزرگ اقتصادی و نظامی شوروی واژگون شد.

این یک اشتباه مهلک بود که به ناچار، گام به گام منجر به تعرض نظامی شوروی ها بر افغانستان گردید و کمک نظامی شوروی به معنای آمدن مشاوران شوروی و منصبداران افغانی آموزش دیده در اتحاد شوروی به کشور را می داد. شوروی ها توانستند که منصبداران عمده نظامی افغان را جذب کنند و در نیروهای مسلح افغانی شبکه های کمونیستی بیافزینند و کمک اقتصادی به پیمانگه گسترده، شوروی ها را قادر گردانید که در افغانستان نفوذ سیاسی یافته و نموی حزب کوچک کمونیست افغانی را سرپرستی و تمویل نمایند. پروژه های امدادی شوروی

زیربنای لوژستیک را مانند راه ها، پل ها، انبار خواربار و پترول، بیمارستان ها و سیلوهایی که بعدتر برای کمک به تعرض شان به کار برده شد، بنا نهاد.

پشتیبانی شوروی از پشتونستان، روس ها را قادر ساخت که نفوذ خود را در افغانستان بسط و گسترش دهند و مساعی امریکا را در راستای حفظ موازنه بایسته برای استقلال افغانستان بی اثر سازند. هر بحرانی در منازعه با پاکستان، سیطره شوروی را بر افغانستان محکم تر می ساخت. این گونه، در 1955 و 1961، هنگامی که پاکستان و افغانستان در آستانه جنگ قرار داشتند، شوروی ها فعالانه از کوشش برای فایق آمدن بر محاصره اقتصادی پاکستان و تقویت نیروهای مسلح افغانستان پشتیبانی می کردند.

هنگامی که لحظه مساعد فرا رسید، شوروی ها مهره های مهمی در اختیار داشتند که لانه های کمونیستی را در نیروهای مسلح افغانی فعال سازند، لانه هایی که در اپریل 1978 دست به کودتا زد. در سال بعد، شوروی ها که از حکومت دست نشانده کمونیستی در کابل ناخشنود بودند، افغانستان را مورد تعرض قرار داده و یک حکومت دست نشانده دیگر را که بیشتر می پسندیدند، نصب کردند. پیش از این که شوروی ها سربازان را به آن سوی مرز افغانی بفرستند، زمینه را کاملاً آماده ساخته بودند. و بالفعل کنترل محکمی بر کشور داشتند. **این منازعه پشتونستان بود که رشته گسیخته را به وجود آورد که شوروی ها توانستند آن را کش کنند تا تار و پود بافت استقلال افغانستان را از هم بگسلند و ریشه ریشه نمایند.**

از آن هنگام به این سو، منازعه شکل تازه یی به خود گرفت. شوروی ها پشتیبانی خود را از مواضع افغانی در طی سال های نخست پس از تعرض نرم تر ساختند. اما چون مقاومت سرسخت افغانی به جهاد تحول یافت و جنگ دامنه دار رهایی بخش ملی شد، چنین نتیجه گرفتند که کلید مقاومت در پناهگاه امن و کمکی نهفته بود که آن ها در پاکستان دریافت می کردند. به منظور از میان بردن این پشتوانه، با برانگیختن روحیه آزادیخواهی قبایل پشتون آغاز به فتنه انگیزی در نوار قبیله یی نمودند. از لحاظ تاریخی، قبایل مرزی مردمان بی طرف ماهری بوده اند که می دانند چگونه با توازن قوا توافق کنند. **آنان از تمام جوانب پول می گیرند اما دیرگاهی فروخته شده باقی نمی ماند.**

احزاب پاکستانی چپگرای رادیکال مانند حزب دموکراتیک ملی NDP خان عبدالولی خان در صوبه سرحد شمال غرب و حزب ملی پاکستان PNP که در راس آن غوث بخش بیزنجو قرار داشت و پایگاه آن در بلوچستان می باشد، از حکومت کمونیست در افغانستان طرفداری و با سیاست رییس جمهور ضیاء الحق در خود داری ورزیدن از شناسایی یا گفتگو با کابل مخالفت می کردند. در جولای 1986 هنگامی که رژیم ضیاء به یک دوره انتقالی به حکومت ملکی به شمول انتخابات آزاد در نهایت امر دست یازید، برخی از احزاب چپگرا، ائتلافی تشکیل دادند که هدف آن برکنار نمودن ضیاء بود. ولی خان و بیزنجو و برخی دیگر از سیاستمداران چپگرا بر این بودند که ضیاء خشم شوروی ها را بر پاکستان بر می انگیزد. آنان اظهار می داشتند که در صورت یک رویارویی نظامی مستقیم با اتحاد شوروی، ایالات متحده برای نجات پاکستان خواهد آمد. عملیات برونمرزی که به سرپرستی شوروی ها از سوی افغانستان صورت می گرفت، و موج دهشت افگنی که سر تا سر صوبه سرحد شمال غرب را فراگرفته بود، دیدگاه های این رهبران چپگرا را تقویت می کرد 46.

بعد دیگری از مظهر کنونی پشتونستان، همانا حضور میلیون ها پناهگزين افغان در پاکستان است که بیشتر آن ها پشتون می باشند. از یک لحاظ، آنان همین اکنون پشتونستان خودشان را ساخته اند، اگر آن ها به سبب مین های زمینی و ویرانی و یا عدم تمایل، به زودی قادر به بازگشت به میهن نباشند، شاید آغاز به سهمگیری مستقیم در سیاست پاکستان نمایند و به آسانی بتوانند یک معضله فلسطینی دیگری را در پاکستان آفریده و پاکستان را احتمالاً به یک لبنان دیگر مبدل سازند.

از این رو، زهر پشتونستان هنوز هم به شکل دیگری تهیه می گردد. این نه تنها تهدید به نابودی آخرین پارچه های استقلال و آزادی افغانستان می کند، بلکه این تهدید را هم در بر دارد که به درون پاکستان سرازیر کند و آن کشور را نیز ویران نماید 47.

خط دیورند و آینده روابط افغانستان- پاکستان

ناگفته پیداست که ثبات در افغانستان به میزان چشمگیری به چگونگی روابط این کشور با پاکستان، بستگی دارد. دولت افغانستان و دوستان خارجی آن درست می دانند مادامی که همکاری همه جانبه پاکستان را با خود نداشته باشند، ریشه کن کردن دهشت طالبان و القاعده محال خواهد بود. رهبری دولت افغانستان بارها پاکستان را متهم به حمایت از طالبان کرده و از حامیان بین المللی خویش خواسته است تا توجه بیشتری در راستای از میان بردن ریشه های تروریسم در آن کشور نمایند. پاکستان پیوسته اتهامات افغانستان را رد نموده است تا حدی که چندی پیش خورشید احمد قصوری- وزیر خارجه پاکستان، اساس منطقی اتهامات افغانستان را زیر سؤال برده، از وزیر خارجه افغانستان پرسید: «بفرمایید بگویید، چه انگیزه یی وجود دارد تا بخواهیم کشور شما را به عمد بی ثبات بسازیم؟» البته آقای قصوری پس از دیدارش با داکتر سینتا به این پرسش خود چندین بار در مواقع گوناگون در تراز بین المللی به گونه یی اشاره نموده که گویا وزیر خارجه افغانستان در برابر این سؤال وی مات شده باشد.⁵

این که پاکستان کنون کدام انگیزه مستقیم به خاطر بی ثبات نمودن افغانستان دارد و یا خیر، موضوعی است که می شود در باره آن جدا گانه، با در نظر داشت میزان فواید و زیانمندی آن کشور از تدوام بی ثباتی در افغانستان، به بررسی پرداخت. مگر چیزی که نباید فراموش گردد، اینست که در روابط دو کشور، مسایل بس عمیق و پیچیده تاریخی هست که باعث شده تا مراودات شان از همان آوان تولد پاکستان به عنوان یک کشور مستقل روی هم رفته خصمانه باشد. در این میان، اساسی ترین مشکلی که در روابط دو کشور از همان آغاز اثر بس منفی برجا گذاشت، همانا موضوعات دوگانه و با هم مرتبط خط دیورند و حمایت از داعیه پشتونستان از سوی افغانستان بوده است.

البته، در چندین دهه پس از به وجود آمدن پاکستان، موضوع پشتونستان برای دولتمردان افغانستان ظاهراً به آن پیمانه با ارزش جلوه می نمود که سیاست خارجی کشور گویا چونان گروگانی در خور حمایت از آن پی ریزی می گردید. بسیاری از دانشمندان بر آن اند که وابستگی روزافزون اقتصادی و سیاسی افغانستان به شوروی در دهه های 1950 تا 1980، که سر انجام منجر به تجاوز آن کشور به افغانستان گردید، تقریباً به صورت کل معلول حمایت شدید افغانستان از داعیه پشتونستان بوده است.⁶

مساله خط دیورند پس از به وجود آمدن دولت آقای حامد کرزی:

در سال های اخیر، هرگاهی که سخن از خط دیورند در میان بوده، حکومت آقای کرزی همواره آن را به پارلمان کشور محول نموده است تا در فرصت مساعد در این باره تصمیم بگیرد. این گونه، دولت افغانستان توانسته است در اوضاع کنونی از یک سو، از باز برانگیخته شدن یک مناقشه پیچیده تاریخی در برابر پاکستان اجتناب نماید و از سوی دیگر، از مسوولیت اعتراف به مشروعیت خط دیورند به عنوان مرز بین المللی افغانستان- پاکستان طرفه رود. اما به باور برخی از آگاهان، دوام عدم تفاهم دو طرف بر موضوع خط دیورند از مسایلی است که تأثیرات سو آن، در نبود فضای اعتماد و همکاری میان دو کشور در عرصه مبارزه در برابر تروریسم رویهمرفته خیلی ملموس می باشد.⁷

در عین حال، ناگفته نباید گذاشت که واگذار نمودن معضله خط دیورند به پارلمان افغانستان به خودی خود، ضامن حل مسالمت آمیز این موضوع نمی باشد. به خاطر باید داشت که این پارلمان افغانستان بود که در سال 1949 با

⁵ . <http://www.state.gov/secretary/rm/2006/68381.htm>, 16, July 2006

⁶ .Nick Cullather, 'Damming Afghanistan: Modernisation in a Buffer State', in The Journal of American History, vol. 89, No. 2, September 2002. Henry S. Bradsher, Afghanistan and the Soviet Union (Durham: Duke Press Policy Studies, 1983) p. 17

⁷ . Amin Tarzai, 'Afghanistan: Kabul's New Strategy Focuses On Pakistan', in Radio Free Europe Radio Liberty, 10 July 2006

صدر قطعنامه بی خط دیورند را یک خط کاذب و خیالی شمرد و همه موافقتنامه های پیشین را که با هند بریتانیایی به امضا رسیده بود، مردود اعلام نمود.⁸

گرچه اوضاع امروزی متفاوت است، اما با آن هم نمی شود به گونه قطعی پیش بینی نمود که پارلمان این بار در زمینه چه خواهد کرد. اما روشن است که با وجود قطعنامه پارلمان در سال 1949، دولت افغانستان معضله خط دیورند را حل شده نمی داند. در غیر آن، دلیلی وجود ندارد که حکومت آقای کرزی موضوع را یک بار دیگر به تصمیم پارلمان محول نماید.

به هر رو، چنین بر می آید که از مسایل خیلی مطرح در تداوم مساله خط دیورند، این است که بیشتر مردم افغانستان و پاکستان و حتا برخی از رهبران دو کشور پیرامون جوانب کلی آن اطلاعات کافی ندارند.⁹ البته، معضله مرز با پاکستان در افغانستان یک موضوع بسیار حساس است که نه تنها نمی شود در باره آن با آزادی کامل سخن گفت، بلکه هیچ پژوهشگری نمی تواند به اسناد و اطلاعات مرتبط به آن که در مراجع مختلف دولتی از جمله در وزارت امور خارجه موجود است، به آسانی دسترسی پیدا نماید. این در حالی است که قانون اساسی کشور آزادی داشتن دسترسی به اطلاعات را، مشروط به تحفظ امنیت ملی و حقوق اتباع، تضمین می کند.¹⁰

همین گونه، عامل دیگری که به ابهام بیشتر در زمینه افزوده است، این است که بیشتر نویسندگان افغانستانی و پاکستانی پیوسته در نوشته های خود کوشیده اند تا از موقف کشور خود دفاع نمایند. انگیزه دفاع از موقف دولتی به میزانی در میان نویسندگان هر دو کشور معمول بوده که به ندرت می توان تحقیقی را دریافت که در آن از مواد و منابع دست اول بهره گیری شده باشد. در بیشتر موارد از منابع دست دوم، سوم و چهارم به گونه گزینشی استفاده شده تا با آن بتوان هدف از پیش تعیین شده را ثابت نمود. برخی ها در این راستا به آن پیمان سرسپرده بوده اند که حتا از نوشتن اطلاعات کاملاً نادرست، و اما مطابق به هدف شان، دریغ ننموده اند.

در تحقیق دست داشته، در بررسی جوانب گوناگون مساله خط دیورند تا جای امکان از منابع دست اول بهره گیری شده است. شکل اجمالی این تحقیق به گونه بی طرح گردیده که در آن رئوس مطالب بازگوی چهار عنصر اساسی سازنده موقف تاریخی افغانستان مبنی بر عدم مشروعیت خط دیورند پس از به وجود آمدن پاکستان تا کنون می باشد، که جزئیات هریک از آن جداگانه به بحث گرفته شده است. چون در بیشتر موافقتنامه ها و معاهدات پیشین با افغانستان، تنها از دو تقویم هجری قمری و میلادی استفاده می شد که با تقویم هجری خورشیدی معمول در کشور مطابقت نمی کند، از این رو، به خاطر آسانی و وضاحت برای خوانندگان، تنها از تقویم میلادی آن که نسبت به هجری قمری بیشتر در افغانستان مأنوس است، کار گرفته شده است.

به امید آن که این پژوهش در وضاحت بیشتر موضوع سودمند واقع شده و خدمتی باشد - هر چند کوچک - در راستای دوستی مردمان صلحجوی دو کشور همسایه و همفرهنگ افغانستان و پاکستان.

1- میعاد / اعتبار خط دیورند:

بیشتر مردم افغانستان به این باورند که موافقتنامه دیورند که در سال 1893 میان آقای هنری مارتیمر دیورند (Sir Henry Mortimer Durand) - وزیر خارجه دولت بریتانیا برای هندوستان، و امیر عبدالرحمان خان به امضا رسید، تنها برای مدت 100 سال از تاریخ امضای آن اعتبار داشت. این گونه، میعاد اعتبار این خط در سال 1993

⁸ . Stanley Wopert, *Roots of Confrontation in South Asia: Afghanistan, Pakistan, India and the Superpowers*, (New York: Oxford University Press, 1982), pp. 120-121. Also See G. M. Ghubar, *Afghanistan in the Course of History* [vol. 2, Farsi version] (Virginia: American Speedy Press, 1999), p. 234

⁹ . نگارنده از ماه نوامبر 2005 تا فیروزی 2006 به افغانستان سفری داشتم که طی آن با شماری از رهبران و مأموران بلندپایه دولتی مصاحبه نمودم. در میان این شخصیت ها، به ندرت می توان کسانی را سراغ داشت که موافقتنامه دیورند را دیده و یا مطالعه نموده باشند. همچنان برخی از رهبران پاکستانی نیز اطلاعات نادرستی در زمینه دارند. برای مثال، باور بر این است که موافقتنامه دیورند تنها برای 100 سال امضا شده بود و گویا در سال 1993 میعاد آن پایان یافته است. نگاه شود به:

Govt to Renew Durand Line Agreement', in DAWN, 2 September 2005. Governor Urges Federal

¹⁰ . نگاه شود به ماده 50 قانون اساسی افغانستان

باید به پایان رسیده باشد. این باور در آگاهی سیاسی مردم افغانستان به آن پیمانۀ عمیق است که حتا شماری از رهبران طراز اول کشور نیز گاهی در اظهارات شان آن را بازتاب داده اند.¹¹ اما با وجود آن، **تا کنون از سوی افغانستان و یا هوادارن این دیدگاه ظاهراً هیچ سندی پیشکش نگردیده که مصداق ادعایشان باشد.** با بررسی اسناد مربوطه دیده می شود که در متن موافقتنامه دیورند و اسناد دیگری که میان کمیسیون های مشترک تعیین و نشانه گذاری مرز هند بریتانیایی- افغانستان تا سال 1896 به امضأ رسیده، موردی نیست که محدودیت زمانی صد ساله این موافقتنامه را توجیه کند.¹² روشن نیست که چگونه همچو یک ادعای ظاهراً نادرست تا این حد، به گونه یی که به ندرت کسی بتواند آن را زیر سؤال ببرد، عمومیت پیدا کرده است؟

در حالی که محدود به صد سال بودن موافقتنامه دیورند هرگز حقیقت ندارد، باید گفت که در واقع، موافقتنامه دیورند به شکل دیگری محدود به زمان حتا کوتاهتری نسبت به صد سال صورت گرفته بود و این اصل را می توان نه در متن موافقتنامه، بلکه در اسناد تاریخی روابط افغانستان با بریتانیا دریافت.

اسناد تاریخی حاکی از این است که پس از مرگ امیر عبدالرحمان خان، دولت هند بریتانیایی به ریاست وایسرای- لارڈ کرزن (Lord Curzon) از جانشین و فرزند وی- امیر حبیب الله خان، دعوت نمود تا از هندوستان بازدید نموده و در باره مسائل مورد علاقه با مقامات هند بریتانیایی دیدار و گفتگو نماید. مسائل مورد علاقه بریتانیا در این زمان مشمول یک بررسی کلی تفاهمات پیشین میان دوکشور، از جمله بازنگری موافقتنامه ها در باره سرحدات دو طرف بود.

امیر حبیب الله به سفر هندوستان مایل نبود و در پاسخ به دعوت لارڈ کرزن اظهار داشت که وی نیازی به این سفر نمی بیند؛ زیرا با همه تفاهمات و توافقاتی که پدرش (امیر عبدالرحمان) با انگلیسی ها داشت، پابند می باشد. این پاسخ امیر برای دولت هند بریتانیایی قانع کننده نبود. از این رو، وایسرا روی ضرورت سفر امیر به هندوستان بیشتر از پیش پافشاری کرده و خاطر نشان نمود که **تفاهمات و توافقات پیشین بریتانیا با شخص امیر عبدالرحمان خان به امضأ رسیده بود و تنها در طول حیات وی مدار اعتبار انگاشته می شدند.** اکنون که امیر جدید به کرسی قدرت نشست، وی باید این موافقتنامه ها را تجدید نماید. این گونه، دولت هند بریتانیایی خود اقرار نمود که موافقتنامه دیورند تنها در طول زندگی امیر عبدالرحمان اعتبار داشت که با درگذشت امیر، اعتبار سند نیز فسخ گردید.

در پی آن، دولت هند بریتانیایی برای آن که امیر را وادار به سفر نماید، از فرستادن مبلغ سالانه 1.8 میلیون روپیه و اجازه ترانزیت جنگ افزار به افغانستان از راه هندوستان- که هر دوی آن در موافقتنامه دیورند درج شده بود، خود داری ورزید. سر انجام، گرچه در این مرحله، امیر حبیب الله به هند نرفت، مگر توافق نمود تا وزیر دولت در امور خارجه بریتانیا برای هندوستان- لویی دین (Sir Louis W. Dane)، را به منظور گفتگو در باره مسائل مورد علاقه درکابل بپذیرد. لویی دین در حالی که پیش نویس موافقتنامه جدیدی را با خود داشت، در اواخر سال 1904 وارد کابل گردید. امیر حبیب الله نیز از جانب خود، مسوده یی را تهیه و پیشکش نمود که به جز از تأیید و تمدید توافقات پیشین با بریتانیا، چیز دیگری را در بر نمی گرفت. این موافقتنامه پس از یک رشته گفتگوها به تاریخ 21 مارچ 1905 میلادی به امضأ رسید و دولت هند بریتانیایی پرداخت مبلغ سالانه 1.8 میلیون روپیه- به شمول قروض پیشین- را از سرگرفته و اجازه داد تا افغانستان هرگاه بخواهد از طریق خاک هندوستان اسلحه وارد نماید.¹³ در این موافقتنامه که بیشتر به طور مختصر به نام «موافقتنامه دین- حبیب الله» یاد می شود، تعهدات امیر حبیب الله قرار زیر است:

¹¹ . گفتگو به تاریخ 16 فبروری 2006 در کابل با یکی از رهبران بلند پایه دولتی.

³⁹ . C. U Aitchison, B.C.S, A Collection of TREATIES, ENGAGEMENTS AND SANADS Relating to India and Neighbouring Countries, Vol. XIII, Documents No. XII, XIII, XIV, XV, XVI and XIX (Calcutta: Government of India Central Publication Branch, 1933), pp. 256 – 278.

¹³ . Martin Ewans, Afghanistan: A New History (Richmond: Curzon, 2001), pp. 81-82

[من] اعلیحضرت [امیر حبیب الله] بدین وسیله توافق می نمایم که در امور مهم اساسی و فرعی مندرج موافقتنامه [خط دیورند] در رابطه با امور داخلی و خارجی و سایر تفاهماتی که اعلیحضرت پدر مرحوم من با حکومت اعلیٰ بریتانیا منعقد نموده و مطابق به آن عمل کرد، من هم مطابق به همان موافقتنامه [خط دیورند] عمل نموده ام، عمل می نمایم و عمل خواهم کرد، و من در هیچ معامله و پیمانی آن ها را نقض نمی نمایم.¹⁴

از این رو، پس از انقضای موافقتنامه دیورند با درگذشت امیر عبدالرحمان، اعتبار آن در سال 1905 دوباره با شخص امیر حبیب الله تمدید گردید که تا درگذشت وی و آغاز جنگ سوم افغان و انگلیس در سال 1919 دوام نمود.

پس از جنگ سوم انگلیس با افغانستان، هیات صلح افغانستان به ریاست علی احمد خان به راولپندی مسافرت نموده و به تاریخ 8 اگوست 1919 میلادی «معاهده صلح فی مابین دولت جلیله بریتانیا و دولت مستقل افغانستان» را به امضای رسانیدند.¹⁵ دولت بریتانیا در این معاهده و ضمایم آن، استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت، ولی در عین حال، افغانستان را متجاوز خواند و تمام موافقتنامه های پیشین با امیران افغانستان را فسخ اعلام نمود. به شمول پرداخت مستمری سالانه به امیران افغانستان و اجازه ترانزیت اسلحه از راه خاک هندوستان. اما تا جایی که به مشروعیت خط دیورند ارتباط می گیرد، ماده پنجم معاهده صلح قرار زیر می نگارد:

دولت افغانستان سرحد هند و افغان را همان طوری که توسط امیر مرحوم [حبیب الله] پذیرفته شده بود، می پذیرد.

از این رو، برای نخستین بار موقف قانونی خط دیورند به عنوان مرز بین المللی افغانستان و هند بریتانیایی از محدودیت مصادفت میعاد آن با طول حکمروایی هر امیر فارغ شده و مشروعیت آن توسط حکومت دو کشور مستقل افغانستان و بریتانیا به طور دائمی تأیید گردید.

و اما معاهده صلح راولپندی به گونه ای که از نامش پیداست، تنها به خاطر برپایی صلح میان دو کشور به امضای رسید و در ماده چهارم آن تذکر رفته بود که اگر دولت افغانستان با رفتار نیک خود در برابر بریتانیا حسن نیت نشان دهد، پس از گذشت یک دوره شش ماهه امتحانی، بریتانیا حاضر خواهد بود تا به منظور ایجاد روابط سیاسی دوستانه، هیات دیگری را از افغانستان برای مذاکرات پذیرفته و روابط خویش را بر پایه های مستحکم تری رونق دهند. لهذا گفتگوها دو باره از سر گرفته شد تا این که در جنوری سال 1921 آقای هنری دابیس (Sir Henry R. C. Dobbs) - نماینده فوق العاده بریتانیا به کابل اعزام گردید.¹⁶ در پی آن، معاهده جدیدی که به نام «معاهده برپایی روابط دوستانه و تجاری میان بریتانیای کبیر و افغانستان» مسمی است، از سوی دابیس- به نمایندگی از دولت بریتانیا و محمود طرزی- به نمایندگی از دولت افغانستان، به تاریخ 22 نوامبر سال 1921 در کابل به امضای رسید. همچنان شایان یادآوری است که تبادل رونوشت های تصویب شده این معاهده از سوی حکومت هر دو کشور به تاریخ 6 فبروری سال 1922 نیز در کابل صورت گرفت.

معاهده سال 1921 منعقد کابل، معاهده سال 1919 منعقد راولپندی را منسوخ نمود، ولی خود آن، خط دیورند را به عنوان مرز بین المللی افغانستان یک بار دیگر به رسمیت شناخت. ماده دوم این معاهده در مورد، قرار زیر است:

دو طرف، مرز هند و افغان را، همان طوری که از سوی دولت افغانستان در ماده پنجم معاهده 8 اگوست 1919 منعقد راولپندی پذیرفته شده بود، متقابلاً می پذیرد.¹⁷

¹⁴ . Aitchison, TREATIES, ENGAGEMENTS AND SANADS, Vol. XIII, No. XXI, p. 282

¹⁵ . Aitchison, TREATIES, ENGAGEMENTS AND SANADS, Vol. XIII, No. XXIII, pp. 286-287. Ewans, Afghanistan, p. 90. George Grasmuck and Ludwig W Adamec, Afghanistan: Some New Approaches (US: University of Michigan, 1969), p. 21

¹⁶ . W. K. Fraser-Tytler, Afghanistan: A Study of Political Developments in Central Asia and Southern Asia, (London: Oxford University Press, 1953), p. 198.

¹⁷ . C. U. Aitchison, B.C.S, A Collection of TREATIES, ENGAGEMENTS AND SANADS, Vol. XIII, No. XXIV, p. 288.

با آن هم، ماده چهاردهم معاهده 1921 برای حکومت هردو کشور این صلاحیت را داده بود که آن را پس از گذشت سه سال، با دادن یادداشت رسمی به جانب مقابل، فسخ نمایند. ترجمه متن ماده چهاردهم قرار زیر است: مواد این معاهده از تاریخ امضای آن نافذ گردیده، و از همان تاریخ تا سه سال دوام می نماید. هرگاه هیچ یک از دو طرف، دوازده ماه پیش از پایان سه سال متذکره، طرف دیگر را از تصمیم خود مبنی بر فسخ آن آگاه نسازد، [معاهده] مرعی الأجرأ می باشد الی اختتام یک سال پس از همان تاریخی که یکی از دو طرف آن را فسخ نموده باشد.¹⁸

حکومت امیر امان الله خان هیچگاهی این معاهده را فسخ ننمود. گذشته از آن، این معاهده بعدها در دوران پادشاهی محمد نادر خان نیز از طریق تبادلۀ یک یادداشت دیپلماتیک میان شاه ولی خان- وزیرمختار محمد نادر خان در لندن، و آقای آرتور هندرسن (Arthur Henderson)- وزیر خارجه بریتانیا، به تاریخ 6 جولای 1930 تایید گردید. بند دوم یادداشت وزیرمختار افغانستان در این باره چنین می نگارد:

در پاسخ [به یادداشت شما] من نیز افتخار دارم تا رسماً ضبط نمایم که درک ما نیز همین است که این دو معاهده [معاهده 1921 و معاهده تجاری جون 1923] دارای اعتبار تام بوده و کاملاً مرعی الأجرأ اند.¹⁹

به گفته برخی از آگاهان، به رسمیت شناختن مرز بین المللی میان افغانستان و هند بریتانیایی لازمه به دست آوردن استقلال افغانستان بود که شاه امان الله نمی توانست از آن سر باز زند.²⁰ همچنان باید گفت که ضمن این معاهده، نامه نماینده فوق العاده بریتانیا به وزیر خارجه افغانستان به گونه غیر مستقیم، اعتراف به طبیعی بودن علاقمندی دولت افغانستان به چگونگی وضعیت قبایل آن سوی خط دیورند می کند.²¹ برخی ادعا نموده اند که این نامه برای شاه امان الله حد اقل بهانه یی داد تا گاهی در امور قبایل ماورای سرحد مداخله نماید.²²

از آنچه در بالا گفته شد، بر می آید که اعتبار موافقتنامه خط دیورند در آغاز برای صد سال نه بلکه برای مدت بسیار کوتاهتر (برای زمان حیات امیر عبدالرحمان خان) بوده است. ولی بعد ها این موافقتنامه و مرز افغانستان با هند بریتانیایی، دست کم یک بار از سوی حبیب الله خان، دو بار از سوی امان الله خان و یک بار از سوی محمد نادر خان تایید گردیده و ميعاد اعتبار آن از محدودیت مصادفت با طول حکمروایی هر امیر فارغ شده و دایمی گردید.

2- تحمیلی بودن خط دیورند:

عامل دیگری که در افغانستان مشروعیت خط دیورند را همیشه مورد سؤال قرار داده، مبنی بر این است که گویا موافقتنامه خط دیورند بر امیر عبدالرحمان خان تحمیل شده بود. از این رو، موافقتنامه یی که تحمیلی باشد، برای افغانستان فاقد اعتبار است. برخی از تاریخپژوهان افغان نگاشته اند که موافقتنامه دیورند بر امیر عبدالرحمان خان با تهدید جنگ و محاصره اقتصادی از سوی بریتانیا تحمیل شده بود و امیر پیش از امضای این موافقتنامه، نه

¹⁸ C. U. Aitchison, B.C.S, A Collection of TREATIES, ENGAGEMENTS AND SANADS, Vol. XIII, No. XXIV, p. 292

¹⁹ C. U. Aitchison, B.C.S, A Collection of TREATIES, ENGAGEMENTS AND SANADS, Vol. XIII, No. XXVI, p. 305.

²⁰ Vartan Gregorian, The Emergence of Modern Afghanistan: Politics of Reform and Modernisation (Stanford: Stanford University, 1969), pp. 227-231.

²¹ C. U. Aitchison, B.C.S, A Collection of TREATIES, ENGAGEMENTS AND SANADS, Vol. XIII, No. XXIV, p. 296

²² W. K. Fraser-Tytler, Afghanistan: A Study of Political Developments in Central Asia and Southern Asia, p. 262-264. Louis Dupree, Afghanistan (Princeton: Princeton University Press, 1980), pp. 561-565

جرگه یی تشکیل نمود و نه مشوره یی با مأموران خود کرد.²³ مگر برخی از نویسندگان خارجی این ادعا را رد نموده و می نگارند که امیر در حقیقت از پیشنهاد تعیین سرحد افغانستان استقبال گرم نمود. زیرا پیش از آن، دولت هند بریتانیایی با ساختن خطوط آهن و شاهراه پیوسته به سوی قندهار و کابل در پیشرفت بود، ولی تعیین سرحد به آن توقف داد.²⁴

گذشته از آن، این هم یک واقعیت مسلم است که **امیر موافقتنامه دیورند را در برابر افزایش پول سالانه اش از سوی بریتانیا، از 1.2 میلیون به 1.8 میلیون روپیه هندی، پذیرفت.** جزییات این واقعیت در ماده هفتم معاهده درج است.

همچنان مخالفان دیدگاه «تحمیلی بودن خط دیورند» به یادداشت های امیر عبدالرحمان اشاره می کنند که در آن از انعقاد موافقتنامه دیورند به رضایت یاد شده است. گذشته از آن، اسناد دست داشته بیانگر آنست که **امیر عبدالرحمان خان پس از انعقاد موافقت نامه دیورند دربار بزرگی را در کابل ظاهراً برای مأموران دولت و بزرگان کابل برگزار نمود که در آن با کمال رضایت در باره معاهده دیورند به عنوان یکی از دستاوردهای مطلوب زمان حکمرایی اش سخنرانی نمود.** در پایان سخنرانی امیر، متن دیگری به نمایندگی از حاضران مجلس در حمایت از این دستاورد وی قرائت گردید.²⁵ اما از دیدگاه برخی از تاریخ پژوهان افغان، سخنرانی امیر مردم را در برابر یک کار انجام شده قرار داد و پاسخ حاضران مبنی بر حمایت از عملکرد امیر در این زمینه، به جز از «یک جوابیه فرمایشی از پیش تعیین شده» ارزش دیگری را دارا نمی باشد.²⁶ همچنان برخی از تاریخپژوهان افغان آن بخش های یادداشت های امیر را که در باره تعیین مرزها است، جعلی می دانند.²⁷

با توجه به آنچه در بالا آمد، تحمیلی بودن موافقتنامه دیورند آشکارا یک موضوع مستدل و قابل بحث است. ولی به فرض آن که این ادعا صحت داشته باشد، باز هم دشوار خواهد بود که مشروعیت خط دیورند را به عنوان مرز بین المللی افغانستان- پاکستان از این لحاظ مردود بشماریم زیرا در این مورد دست کم دو اصل زیر نیز می تواند مطرح باشد:

1- **خلاف آنچه بیشتر تصور می شود، مشروعیت مرز افغانستان با هند بریتانیایی به گونه انحصاری منوط به موافقتنامه دیورند منعقد سال 1893 نبوده است.** در این باره، دست کم چند موافقتنامه از جمله موافقتنامه گندمک پیش از امضای موافقتنامه دیورند و چهار معاهده دیگر پس از آن که روی آن به ترتیب در سال های 1905، 1919، 1921 و 1930 از سوی افغانستان توافق صورت گرفته، مطرح می باشد. روشن است که افغانستان نمی تواند ادعا نماید که همه این معاهدات زیر تهدید و فشار خارجی منعقد گردیده است، به ویژه که معاهده ایجاد روابط دوستانه و تجاری منعقد کابل-1921 نه تنها که به امضا رسید، بلکه تصویب نیز گردیده و در سال 1922 در کابل میان حکومت دو کشور رسماً تبادل شد.

2- **اگر به تاریخ سیاسی تأسیس دولت های ملی معاصر اندکی نگاه شود، در واقع، موجودیت کم و بیش فشار خارجی به عنوان یک عنصر ذاتی در تعیین مرزهای بیشتر کشور های معاصر همیشه مطرح بوده است.** اگر قرار باشد که موجودیت فشار خارجی را در تعیین مرزهای کشورهای به عنوان یک عنصر منفی نکوهش نموده و به اساس آن، مشروعیت مرزها را به گونه یک جانبه بازنگری نماییم، نظام کنونی بین المللی یک سره برهم می خورد، زیرا هستند بسیاری کشورهای دیگری که همچنین آرزو دارند تا مرزهای شان در برگیرنده ساحه وسیع تر باشد.

همچنان باید در نظر داشت که تا کنون هیچ کشوری از موقف افغانستان در رابطه با مساله خط دیورند پشتیبانی ننموده است- به شمول هندوستان و شوروی پیشین. اما در مقابل، همه کشورهای پرقدرت و سازمان های مهم بین

²³ . Ghubar, Afghanistan in the Course of History, Vol. 1, pp. 687-699. M. Hassan Kakar, A Political and Diplomatic History of Afghanistan, 1863-1901 (Netherlands: Brill, 2006) pp. 181-182. M. S. Farhang, Afghanistan in the Last Five Centuries, Vol. 1, 1992: Derakhshesh Publications, Mashhad, p. 404.

²⁴ . Martin Ewans, Afghanistan: A New History, pp. 76-79

²⁵ . Excerpts of Abdul Rahman's speech and the audience's response could be accessed from the British Library's India Office Records at Z/L/PS/7/20

²⁶ . غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد یکم، ص 689

²⁷ . M. Hassan Kakar, A Political and Diplomatic History of Afghanistan, p. 185.

المللی، به شمول امریکا، انگلستان، سازمان ملل و کشورهای اسلامی خط دیورند را به مثابه مرز قانونی و دایمی افغانستان- پاکستان به رسمیت می شناسند.²⁸

3- اعتبار خط دیورند پس از فروپاشی هند بریتانیایی:

فروپاشی هند بریتانیایی در سال 1947 برای نخستین بار برای حکومت افغانستان دلیلی فراهم آورد تا مشروعیت خط دیورند را زیر سؤال ببرد. پس، شاه محمود خان- صدر اعظم وقت، در دیداری با وزیر دولت در امور خارجه بریتانیا به تاریخ 31 جولای 1947 در لندن واضح نمود که «چون معاهدات پیشین در باره مرز هندوستان- افغانستان با هند بریتانیایی به امضا رسیده بود و حالا که دارد وجود سیاسی آن کشور لغو می گردد، لهذا، پس از انتقال قدرت به پاکستان، تمام این معاهدات از سوی دولت افغانستان به خودی خود ساقط انگاشته می شوند». این صورت، موقف حکومت افغانستان در این مورد حتا پیش از استقلال پاکستان، در 14 اگوست 1947، اعلام گردید.²⁹

همین است که روابط افغانستان با پاکستان از آوان تولد آن کشور به عنوان یک کشور مسلمان دوستانه نبود بلکه با خصومت آغاز گردید و مردود شمردن خط دیورند و پشتیبانی شدید از داعیه پشتونستان، مهمترین اصل سیاست خارجی کشور را می ساخت که از سوی رسانه های گروهی داخلی و نمایندگی های افغانستان در خارج، در درازای چندین دهه بعدی پیوسته و پیگیرانه ترویج می گردید.³⁰

و اما ببینیم که موقف افغانستان را تا چه حد می توان بر اساس قوانین بین المللی توجیه نمود؟

در رابطه با جانشینی دولت ها در تراز بین المللی، قوانینی هست که می شود به آن رو آورد. مجموعه قواعدی که مشخصاً به این منظور در یک سند حقوقی بین المللی تدوین شده، Vienna Convention on Succession of States in Respect of Treaties (VCSST) «کنوانسیون وینا در مورد [تأثیرات] جانشینی دولت ها [بر] معاهدات» نام دارد.³¹ ماده یازدهم VCSST تصریح می نماید که جانشینی دولت ها بر موارد زیر تأثیر نمی گذارد:

- ا- مرزهای بین المللی که با معاهدات به وجود آمده است.
- ب- مسولیت ها و حقوقی بی که با معاهدات به وجود آمده و مرتبط به امور مرزی می باشد.³²

پس، این گونه، خلاف آنچه همواره موقف دولت افغانستان بوده است- فروپاشی دولت هند بریتانیایی و به میان آمدن دولت مستقل پاکستان به عنوان جانشین آن در مناطق شمال غربی مسلمان نشین نیمقاره، به هیچ رو، از مشروعیت این مرز نمی کاهد.

البته باید خاطر نشان نمود که مطابق به ماده هفتم VCSST، آن عده از مندرجات این کنوانسیون که بر عموم قوانین بین المللی در عرصه جانشینی دولت ها تأثیر گذار نیستند، خود به شکل پس کنشی (عطف به ما قبل) مرعی الاجراً نمی باشند. سند بین المللی VCSST در سال 1978 تدوین گردید و در سال 1996، پس از تکمیل اقتضای حد اقل تعداد امضا کنندگان، نافذ گردید که روشن است چندین دهه پس از به وجود آمدن پاکستان است. همچنان باید گفت که افغانستان تا کنون از کشورهای امضا کننده این کنوانسیون نیست. ولی صرف نظر از این که

²⁸ . Olaf Caroe, *The Pathans: 550 BC-AD 1957* (London: Macmillan, 1958), pp. 465-466. Hasan Ali Shah Jafri, *Indo-Afghan Relations* (New Delhi: Sterling Publishers Private Limited, 1967), p. 88. Dupree, *Afghanistan*, pp. 485-494. Ewans, *Afghanistan*, pp. 538-554. Tariq Mahmood, *The Durand Line: South Asia's Next Trouble Spot* [Thesis], (Monterey-California: Naval Postgraduate School, 2005), pp. 23-25.

²⁹ . Nicholas Mansergh (ed.), *The Transfer of Power*, vol. 12, Document No. 384, confidential telegram from Mr. Bevin (Secretary of State) to Sir G. Squire (British Minister in Kabul), Foreign Office, London, 5 August 1947

³⁰ . See Rahman Pazhwak, *An Article on Pakhtunistan: A New State in Central Asia* (London: Royal Afghan Embassy, 1960). Also the resolution of the Afghan Parliament in 1949 which denounced the Durand Line as an "imaginary line" was partly informed by the assertion that the Durand Line agreement was extinct after the British-India had ceased to exist

³¹ . United Nations, *Treaty Series*, vol. 1946, p. 3

³² . United Nations, *Treaty Series*, vol. 1946, p. 3, Article 11.

افغانستان بخواهد که VCSSRT را امضا کند و یا خیر، واقعیت این است که این سند تا سال 1996 از سوی شمار بسیار کشورهای جهان - به شمول پاکستان - امضا و تایید گردید که در نتیجه قابلیت اجرایی را دارا شد.

همچنان در مقدمه VCSSRT تصریح شده که تمام امور دیگری که در چارچوب این کنوانسیون تدوین نگردیده، کماکان مطابق به قوانین عرفی بین المللی (Customary International Law) به داوری گرفته می شوند. روشن است که قوانین عرفی بین المللی از جمله منابع اصلی استخراج قوانین تدوینی بین المللی می باشد که به این صورت آن نیز از موقف ما مبنی بر عدم تداوم مشروعیت خط دیورند پس از به وجود آمدن پاکستان، حمایت نمی کند.

بنا بر این، آن چه در بالا یادآوری گردید، اگر قرار باشد که دولت های افغانستان و پاکستان توافق نمایند تا موضوع مشروعیت خط دیورند را به دادگاه عدالت بین المللی برای داوری بسپارند، محال به نظر می رسد که ادعای افغانستان مبنی بر عدم تداوم مشروعیت به دلیل جانشینی دولت ها مورد حمایت قضایی بین المللی قرار گیرد.

4- انتقاد اخلاقی از خط دیورند:

جای شک نیست که خط دیورند باعث شد تا قبایل باشند در امتداد آن، که سده ها بدون همچو یک مانعی زندگی نموده بودند، از هم جدا شده و آزادی های آمد و شد شان محدود گردید. چون این مرز توده هایی بزرگی از مردم همتبار، همزبان و همفرهنگ را از هم جدا می نماید، از این رو، مورد نكوش حکومت های پیشین افغانستان و بسیاری از آگاهان بوده است³³. این گونه، می شود گفت که مشروعیت خط دیورند بنا بر موازین اخلاقی نیز به باد نكوش گرفته شده است.

ولی برخی از کارشناسان، این چنین یک دید انداز اخلاقی را در یک نوع زمینه تاریخی و اقتصادی آن جا داده و ادعا دارند که با در نظر داشت آن، اساس مناظره اخلاقی در رد نمودن مشروعیت مرز افغانستان- پاکستان ضعیف می باشد. از دیدگاه تاریخی؛ گفته می شود که خصومت های قومی و قبیله یی در میان اقوام و قبایل مختلف دو سوی خط دیورند از قدیم موجود بوده و خلاف آنچه منتقدان خط دیورند پنداشته اند، نمی توان این خط را به عنوان یگانه وسیله جدایی آن ها محکوم نمود. به همین منوال، گفته می شود که مراودات سیاسی اقوام و قبایل مناطق غربی [درانی، غلزی و...] از دیدگاه تاریخی بیشتر با ایران بوده، در حالی که اقوام و قبایل مناطق شرقی [ختک، یوسفزایی، مومند، وزیر و...] مراودات بیشتری با هندوستان داشته اند. البته نیمه دوم سده هژدهم میلادی از این تحلیل مستثنا می باشد که در این جا نمی گنجد.

از دیدگاه اقتصادی؛ گفته می شود که عبور از خط دیورند از محور مناطق پرنفوس همتبار و همفرهنگ آن گونه که ظاهراً به نظر می رسد، کاملاً بی تفاوت در برابر این همگونی ها نبوده بلکه پس از تأمل بایسته در مورد پیوستگی ها و گرایش های نسبی اقتصادی- جغرافیایی شان صورت گرفته است. به سخن دیگر، گویا خط سیر مرزی روی هم رفته به گونه یی طرح گردیده بود که مناطقی را که مناسبات اقتصادی شان بیشتر با شهرها و شهرستان های ماورای آن بود- برای مثال، پیشاور، کویته، کوهات و بنو- از مناطقی که مناسبات شان بیشتر با شهرهای افغانستان امروزی بود- برای مثال، جلال آباد، قندهار، غزنی و کابل- جدا نماید³⁴.

به هر رو، این که کدام طرف مناظره در این موضوع نزدیکتر به حقیقت اند، مساله یی است که در باره آن هر کس می تواند برداشت خود را داشته باشد. مگر هرگاه داوری قوانین بین المللی در میان باشد، باز هم شانس حمایت آن از موقف اخلاقی افغانستان ضعیف تر به نظر می رسد زیرا بر پایه قوانین عرفی بین المللی، دو فاکتور داخلی و خارجی در شایستگی موقف اخلاقی افغانستان نسبت به مرز پاکستان می تواند خیلی مطرح باشد:

1- چگونگی موقف تاریخی و کنونی دولت افغانستان نسبت به مرزهایش با دیگر کشورهای همسایه.

³³ . Abdul Rahman Pazhwak, An Article on Pakhtunistan: A New State in Central Asia: Royal Afghan Embassy, London, 1960. John C. Griffiths, Afghanistan: Pall Mall Press, London, 1967 p. 25. M. Hassan Kakar, A Political and Diplomatic History of Afghanistan, pp. 177-192

³⁴ . Olaf Caroe, The Pathans: 550 BC-AD 1957: Macmillan, London, 1958, pp. XVIII, XX, 381-383, 419 and 436.

2- موجودیت و یا عدم موجودیت مرزهای بین المللی دیگر کشورها که همانند مرز افغانستان- پاکستان از قلب مناطق پرنفوس همزاد، همفرهنگ و همزبان دیگر گذشته و سبب انقسام شان شده باشد.

شاید پرسشی مطرح شود که این دو فاکتور چه ارتباطی به موقف اخلاقی افغانستان نسبت به مشروعیت خط دیورند دارد؟ پاسخ به این پرسش را می توان در ماهیت قوانین عرفی بین المللی سراغ نمود. قوانین عرفی بین المللی مشتق می شود از میزان چگونگی عملکرد مکرر و غیر متناقض بیشترکشورها در رابطه با امور مشابه بین المللی در امتداد واحد متمادی زمانی. از این رو، چگونگی موقف افغانستان در رابطه با دیگر مرزهایش و میزان چگونگی عملکرد بیشتر کشورهای دیگر در عرصه هایی که مشابه به شرایط خط دیورند باشد، مجموعاً منحنی یک قاعده حقوقی در نظر گرفته می شود تا در پرتو آن مؤجه بودن و یا غیر مؤجه بودن موقف اخلاقی افغانستان روی معضله خط دیورند بررسی گردد.

با در نظر داشت اصول فوق، هنگامی به تاریخ رجوع شود، در می یابیم که در آغاز تقریباً همه مرزهای کنونی افغانستان در نیمه دوم سده نهم میلادی تعیین گردیدند. در این میان؛ خط دیورند یگانه مرزی بود که در باره آن با امیر افغانستان به شکل دوجانبه مذاکره صورت گرفت. مرزهای افغانستان با دیگر کشورهای همسایه، به شمول روسیه تزاری وقت و چین در نتیجه گفتگوهای دوجانبه میان بریتانیا و روسیه تعیین گردید و به افغانستان هیچگاهی حق اشتراک در این گفتگوها داده نشد. همچنان مرز افغانستان با کشور ایران اساساً در نتیجه میانجیگری بریتانیا میان این دوکشور تعیین گردید.

وقتی موضوع موجودیت مرز از دیدگاه اخلاقی از سوی افغانستان مورد سؤال قرار می گیرد، قوانین عرفی بین المللی حکم می کند تا معیار به طور غیر متناقض بر همه مرزهای این کشور تطبیق گردد. ولی با وصف آن که در مورد دیگر مرزهای با افغانستان هیچ مذاکره ای صورت نگرفته بود، با آن هم، دولت افغانستان مشروعیت این مرزها را پذیرفته است، که این خود اساس اخلاقی ادعای افغانستان را زیر سؤال می برد.

همچنان ناگفته نباید گذاشت که مرزهای شمالی افغانستان با کشورهای آسیای میانه نیز توده های بزرگی از مردمان همزاد، همفرهنگ و همزبان را از هم جدا ساخته است و اگر قرار باشد که از منطق حکومت های پیشین افغانستان استفاده کنیم، فروپاشی شوروی باید همان تأثیری را بر مرزهای افغانستان- آسیای میانه داشته باشد که سقوط هند بریتانیایی گویا بر خط دیورند داشت. آیا افغانستان حاضر است تا بر ضد مشروعیت مرزهایش با جمهوری های آسیای میانه همچو یک موقف همانندی را پیش گیرد؟

تا جایی که به فاکتور خارجی ارتباط می گیرد؛ واقعیت این است که در جهان بسا مرزهای دیگری میان کشورهای مختلف هست که باعث شق شدن مردمان همفرهنگ و همزبان شده است. اگر قرار باشد که به این اساس هر کشوری مرزهایش را زیر سؤال برده و خواهان استقلال و یا پیونددهی مناطق زیر حاکمیت کشورهای همسایه با قلمرو خودش شود، نظام کنونی بین المللی برهم خواهد ریخت و اما واقعیت اینست که نه افغانستان مرزهای شمالی خود را مورد سؤال قرار می دهد، و نه آن کشور های دیگر متوسل به منطق افغانستان در روابط با همسایگان خود می شوند.

اینجاست که قوانین عرفی بین المللی استنتاج شده از رفتار و یا عملکرد بیشتر کشورهای جهان- به شمول عملکرد افغانستان در رابطه به مرزهایش با آسیای میانه- در نقطه مغایر موقف افغانستان مبنی بر معضله خط دیورند قرار گرفته و داوری بین المللی احتمالاً یک بار دیگر افغانستان، نه پاکستان، را سرزنش می نماید.

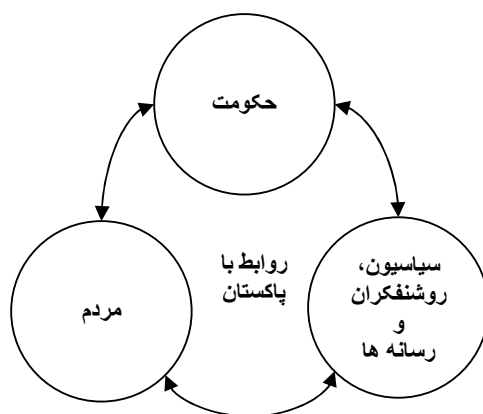
نتیجه گیری:

خط دیورند یگانه مرز بین المللی افغانستان است که در نتیجه گفتگوهای دوجانبه میان افغانستان و همسایه قبلی اش به وجود آمده، ولی با وجود آن، این یگانه مرزی است که افغانستان آن را نمی پذیرد. اگر به قوانین بین المللی و نظام قضایی بین المللی نظر اندازی شود، به دشوار می توان موقف افغانستان را در این مورد توجیه کرد.

در شمار مسائلی که در به درازا کشیدن مساله خط دیورند میان افغانستان و پاکستان تأثیر به سزا دارد، یکی هم اینست که مردم افغانستان به اطلاعات مربوطه در زمینه درست دسترسی ندارند. اینجاست که نمایندگان مردم و یا روشنفکران به گونه عاطفی ظاهراً از موقف حکومت های پیشین در این زمینه پشتیبانی نموده اند، بی خیر از آن

که آیا این موقف به راستی قابل توجیه بوده است و یا این که به گفته برخی از آگاهان، رژیم های پیشین افغانستان به چنین سیاستی متوسل می شده اند تا توجه مردم را از مشکلات داخلی افغانستان به سوی یک دشمن تصویری به خارج فرافکنی نمایند. سر انجام، چون در طول سال های متمادی، مساله مرز با پاکستان حل نگردیده و عموم افغان ها تقریباً در تراز ملی با اعتماد به رهبران سیاسی، روشنفکران و رسانه های گروهی افغانستان ظاهراً متیقن هستند که خط دیورند عاری از مشروعیت قانونی و اخلاقی است، از این رو، در چنین حالتی حتا اگر رهبری حکومت افغانستان هم بخواهد، از ترس مخالفت مردم نمی تواند آشکارا در مورد ضرورت کنار آمدن با پاکستان در این موضوع ابراز نظر نماید.

این گونه، در میان حکومت، مراجع انسجام افکار عامه و مردم عادی، به گونه یی که در طرح زیر نمایانده شده است، یک نوع زنجیره متقابلاً تقویتی و به اصطلاح «تن آسا» به وجود آمده که ظاهراً هیچ یکی از سه عنصر سازنده آن حاضر نیست تا به بهای سرزنش از سوی آن دوی دیگر، از حلقه پا بیرون کشیده و خواستار حل مسالمت آمیز و واقعینانه معضله گردد. در این میان، چیزی که به گروگان گرفته شده است، همانا روابط افغانستان- پاکستان می باشد که تاثیرات سوئی آن در شئون گوناگون زندگی مردم افغانستان عمیق و به همه روشن است.



زنجیره تن آسا میان حکومت، مراجع انسجام و تشکیل افکار عامه و مردم در معضله خط دیورند

پس اگر افغانستان به گونه جدی بخواهد روابطش با پاکستان در درازمدت بهبود یابد، سر انجام، باید این حلقه تن آسا را در هم شکند و حد اقل ابتکار در این راستا این خواهد بود که محتوای اسنادی را که افغانستان در باره مرز پاکستان با خود دارد، دیگر از محرمانیت بی جا بیرون کشیده و در معرض دید عامه قرار دهد تا دیدگاه های مردم در این عرصه نزدیکتر به واقعیت شود. گذشته از آن، افغانستان می تواند باب تفاهم را با پاکستان آغاز نموده و در یک فضای کمتر آکنده از سخنپرازی های نامسوولانه و فشارهای ناشی از کم اطلاعی مردم، پا به مرحله حل معضله به طور دایمی و واقعینانه بگذارد.

روشن است که استمرار اوضاع خصومت آمیز میان افغانستان و پاکستان به سود هیچ کدام نیست و هر دو علاقه دارند تا روابط شان بهبود یابد. تا جایی که به منافع ملی افغانستان ربط می گیرد، در تمام معاهدات مربوط به مرزهای افغانستان- پاکستان تعهداتی هست که از آن می توان بهره برد. برای مثال، در همه این معاهدات جانب هند بریتانیایی متعهد گردیده تا برای افغانستان از طریق بندرهای آن کشور امتیاز ترانزیت آزاد را بدهد و اما جانب افغانستان باید این را در نظر داشته باشد که اجازه ترانزیت از خاک کشور دیگر یک امتیاز است، نه یک حق مسلم. زیرا مطابق به قوانین بین المللی کنترل کامل بر دارایی های طبیعی و منابع یک کشور مستقل در زمره اصول حاکمیت ملی آن کشور به شمار می رود و هر امری که منافی آن باشد، مردود شمرده می شود.³⁵

³⁵ . Vienna Convention on Succession of States in Respect of Treaties, Article 13

این گونه، تلاش افغانستان کمتر می تواند در جهت احقاق «حقوق» از پاکستان مؤثر باشد بلکه می توان کوشش در جهت آن نمود تا روابط به قدر کافی بهبود یابد که دولت پاکستان به خاطر ناگزیری های مرتبط به منافع ملی و اقتصادی خودش این تعهدات را خود با علاقمندی مراعات نماید.

شایان یادآوری است که حل مسالمت آمیز مساله خط دیورند یگانه عامل متضمن روابط کاملاً نیک میان دو کشور نمی تواند باشد. زیرا اهداف سیاست خارجی پاکستان در افغانستان پس از تجاوز شوروی پیشین تا کنون فراتر و بزرگتر از آن است که رهبران آن کشور در دهه های پیش از تجاوز آرزو می کردند. از سوی دیگر، حل این معضله به معنای آن نیست که در بین دو کشور مرزی به مثابه یک دیوار آهنین به وجود آمده و مردمان دو کشور را که باهم وابستگی های عمیق دارند، از هم بیگانه نماید. البته احیای دیوارهای آهنین در عصر حاضر نه تنها که در حقیقت حکم شنا در سمت مقابل آب را دارد، بلکه با برنامه های اقتصادی منطقه پی افغانستان نیز هماهنگی و همخوانی ندارد و اما تلاش در جهت حل این معضله می تواند نخستین گام در راستای باور سازی میان دو کشور باشد، تا با پیگیری آن، روابط آهسته آهسته بهبود یابد.

جای شک نیست که پارلمان کشور مهمترین نهاد تصمیمگیری در مورد موضوعات با ارزش ملی است. ولی پیش از آن که پارلمان در باره مسائل مهم ملی از این دست به مباحثه آغاز نماید، خیلی مهم است تا نمایندگان مردم در باره جوانب گوناگون آن اطلاعات کافی داشته باشند و الی اگر این موضوع یک بار دیگر به معرض لفاظی های نامسوولانه تعصب آمیز تبدیل شود، آینده روابط با پاکستان امید بخش نخواهد بود.

ع. م. عزیز پور

نکاتی در باره نقشه، خط (مرز) و عنوان «موافقتنامه دیورند» («کنوانسیون کابل») (با متن موافقتنامه به پارسی و انگلیسی)

می نویسند که گویا خط دیورند بر امیر عبدالرحمان خان از راه توسل به زور - که سیاست سنتی انگلیس بود، تحمیل گردید. هنگامی که امیر نقشه این خط را از هند بر تانیایی مطالبه نمود، پس از مشاهده آن در شگفتی فرو رفت و دید که مناطق قبایل پشتون و بلوچ دو نیم گردیده که یک نیم آن به طرف انگلیس ها شناسایی گردیده است. و دیگر این که در موافقتنامه (Agreement) دیورند به عوض «سرحد»³⁶ از کلمه «خط» سخن به میان آمده است. نتیجه این که خط و سرحد از هم فرق دارند، چون خط ساحة نفوذ را تعیین می کند و سرحد مرز کشور را. در جمله نخست این نقل قول، دو نکته مطرح شده است: یکی تحمیلی بودن موافقتنامه و دیگری نبود نقشه در زمان انعقاد موافقتنامه.

در مورد نخست، البته تردیدی نیست که این موافقتنامه تحمیلی و نابرابرانه بود. اما تحمیلی بودن آن هم بر مبنای معیارهای آن زمان، (که کاربرد زور برای مستعمره ساختن و یا اشغال سرزمین های دیگران چیزی عادی بود) و

http://untreaty.un.org/ilc/texts/instruments/english/conventions/3_2_1978.pdf, 23 August 1978, Vienna, accessed 20 July 2006.

³⁶ باید توجه داشت که «سرحد» و «مرز» از هم بیخی تفاوت داشته و همتا نمی باشند. سرحد- frontier (boundary) به گستره سرزمینی بی که در گذشته، زمانی که میان کشورها خط مرزی بین المللی وجود نداشت، به عنوان یک ساحه حایل میان دو کشور اطلاق می گردید. برعکس، مرز (border) به خط فاصل شناخته شده بین المللی میان دو کشور اطلاق می گردد که دقیقاً دارای یک بعد است. یعنی از دیدگاه هندسی تنها دارای طول است و عرض و پهنا ندارد. مرز - خطی است که ساحه حاکمیت دولت ها را از هم جدا می سازد که نه تنها شامل روی زمین می شود، بلکه به صورت عمودی هم فضای بالای تراز زمین و هم عمق زیر زمین را در بر می گیرد که هم قلمرو هوایی و هم عمق زیر زمینی کشور شامل حاکمیت ملی می شود. از همین رو، کلمه سرحد تقریباً امروزه متروک شده است و کاربرد آن از دیدگاه حقوق بین الدول درست نیست. برای مثال، هرگاه بگوییم **سرحد میان افغانستان و ایران** نادرست است و باید گفته شود **مرز میان افغانستان و ایران** و مانند آن و از این رو، باید از کاربرد کلمه سرحد در همچو موارد پرهیز شود - ویراستار.

هم بر اساس هنجارهای امروزی (که مرزهای تحمیلی استعماری آن روزه را خلل ناپذیر و ثابت می شناسد) به معنای غیر قانونی بودن و مردود بودن آن معاهده نمی باشد.

البته، رد این موافقتنامه، هنگام به استقلال رسیدن کشور و نیز در هنگام به استقلال رسیدن نیمقاره و جدایی پاکستان از هند که اوضاع تازه یی در جنوب کشور پدید آمده بود، دارای اهمیت و قابل بررسی بود که باید از سوی افغانستان به صورت جدی، پیگیرانه و روشن با انگلیسی ها در میان گذشته می شد.

همگان می دانند که در مقطع تاریخی پیش از رسیدن انگلیسی ها به هند و تسخیر آن کشور از سوی آن ها، مناطق شمالی هندوستان که امروز پاکستان را تشکیل می دهند، زیر سیطره پادشاهان افغانستان بود. در آن روزها، تاریخ جهان کشوری را به نام پاکستان نه می شناخت و نه هم، چنین نامی موجود بود. همان گونه که کشوری به نام اسرائیل در آن وقت وجود نداشت. اما امروز این دوکشور در روابط بین لمللی یک واقعیت اند که هر از گاهی، به هنگام و یا بی هنگام برای همسایگان خویش هراس افگنی می کنند. تا جایی که تأثیر و نفوذ آنان به دلیل کمک ها و پشتیبانی های کشورهای حامی شان در قضایا بارها بیشتر از آنانی است که خود را مستحق تر می دانند.

سرزمین های متشکله کشور پاکستان، صرف نظر از این که در گذشته به تصرف کدام تشکیل سیاسی قرار داشته و یا کی ها بر آن حاکمیت داشته اند، امروز قلمرو پاکستان را تشکیل می دهند و تمام کشورها به این واقعیت اعتراف دارند. این که فلان تاریخ نویس چنان گفته و یا به همان، بر ماهیت موضوع هیچ تغییری وارد نمی کند. در تاریخ جهان، امپراتوری های بسیاری از سوی اقوام مختلف پدید آمده اند و هم ناپدید شده اند. اگر بازماندگان امپراتوری های دوران پیشین کشورهای مختلف، خواهان سرزمین های گذشته خود شوند، ادعاهای ما در هاله ای از ابهام خواهد ماند و راه ما در چاه خواهد رفت.

ولی چیزی که برای ما اکنون مهم است، افغانستان امروزی است که هویت ملی و خصوصیت شهروندی ما در چهارچوب آن تبلور می یابد. ما باید حالا، از اوضاع کنونی کشور خود صحبت کنیم، نه از گذشته، و بکوشیم آنچه را که حالا داریم، از دست ندهیم. دولت و دولرداری در زمان ما بر مبنای اصل شهروندی استوار است، نه بر اساس تحولات گذشته تاریخی و روایت ها، یا پیوندهای تباری، مذهبی، زبانی و یا ملاحظات دیگری ازین نوع.

همانا اصل شهروندی است که پیوند حقوقی و سیاسی یک شهروند را با دولت و کشورش برقرار می سازد و حقوق و وجایب متقابل کشور و شهروند را با یکدیگر به وجود می آورد. مسأله دوستی و مؤدت با دیگر ملل از همین مبداء آغاز یابد. امروز افغانستان متعلق به کسانی است که شهروندان این کشور اند. هم همین ها اند که از از صلح و آرامش در کشور به درجه نخست بهره مند می شوند، و از بربادی و تباهی آن زیانمند می گردند. اختلاف و نفاق همین شهروندان باعث ویرانی کشور و شفق و اتفاق آنان باعث بهبود وضع در کشور و سرانجام شگوفایی خواهد شد.

تاریخ کشور ما نشان داده است که کشورهای مختلف حامی گروه های مختلف، تنها تا وقتی دوست بوده اند که منافع شان در وجود آن گروه ها تامین می شده است. کشورهای بزرگ نیدخل در اوضاع کنونی کشور نیز از این امر مستثنا نیستند. این کشورها هیچ حقی ندارند به بهانه کمک به افغانستان، خواست های خویش را بر ما تحمیل کنند. همان گونه که در گذشته دولت استعماری انگلیس می کرد. زیرا این دولت ها قانوناً نه برای تحمیل و تطبیق سیاست های خویش به افغانستان آمده اند، بلکه مشروعیت بین المللی شان تنها بر پایه کمک به امنیت و بازسازی کشور بنا نهاده شده است و دولت افغانستان این را نیز باید بداند که مشروعیت آن پیش از همه بر مبنای مشروعیت ملی استوار است، نه بین المللی. در صورت بی توجهی به این امر از سوی دولت، بهانه خوبی به دست مخالفان می افتد که آن را در انظار عمومی همچون دولت دست نشانده بنمایانند.

... و اما در باره نقشه:

در بالا گفته شد که می نویسند گویا خط دیورند بر امیر عبدالرحمان خان از راه توسل به زور - که سیاست سنتی انگلیس بود، تحمیل گردید. زمانی که امیر نقشه این خط را از هند بر تانیایی مطالبه نمود، پس از مشاهده آن در شگفتی فرو رفت و دید که مناطق قبایل پشتون و بلوچ نو نیم گردیده که یک نیم آن به طرف انگلیس ها شناسایی گردیده است.

شایان یاد آوری است که وجود نقشه در معاهدات مرزی، یک نیاز است. به صورت کل در همه معاهده های مرزی میان تمام کشورهای جهان، حد بندی یا تجدید مرز همیشه به دو مرحله انجام می پذیرد:

در مرحله نخست، مسیر کلی خط مرزی در روی نقشه تعیین می گردد که در آن تمام مکان ها، محل ها، راه ها، کوه ها، تپه ها و غیره که در مسیر خط مرزی قرار دارند و یا نزدیک به آن اند، نموده شده و امتداد خط مرزی در آن نشان داده می شود. در مرحله دوم آنچه که در روی نقشه تعیین شده، در عمل به روی زمین از طریق نشانه گذاری پیاده می شود. برای مثال، با گذاشتن نشانه های ویژه مانند: تیرک های مرزی، دیوار، برج، سیم خاردار و مانند آن. اما در بسیاری حالت ها موانع طبیعی مانند کوه ها، رودخانه ها و مانند آن، که میان دو کشور وجود

دارند، باعث جدایی آنان می شوند که درین صورت، گذاشتن نشانه ها و علامت های مرزی لزومی ندارد مانند آمو که خط مرزی افغانستان با تاجیکستان و ازبیکستان را تشکیل می دهد.

با خواندن متن موافقتنامه، دیده می شود که همین شیوه در مورد موافقتنامه دیورند نیز به کار رفته است.

چنانچه در ماده های ۱، ۳ و ۴، از وجود نقشه ضمیمه موافقتنامه، به وضوح یاد شده است. این قلم نمی داند که این روایت از کدام مدرک به دست رسیده است که خط دیورند گویا بر امیر عبدالرحمان خان از راه توسل به زور - که سیاست سنتی انگلیس بود، تحمیل گردید. هنگامی که امیر نقشه این خط را از هند بر تانیایی مطالبه نمود، پس از مشاهده آن در شگفتی فرو رفت و دید که مناطق قبایل پشتون و بلوچ دو نیم گردیده که یک نیم آن به طرف انگلیس ها شناسایی گردیده است.

برای آگاهی بیشتر در باره موضوع، بهتر است هم متن انگلیسی و هم ترجمه پارسی دری آن به توجه خوانندگان برسد:

در ماده ۱ موافقتنامه چنین آمده است:

متن انگلیسی:

1. The eastern and southern frontier of his Highness's dominions, from Wakhan to the Persian border, shall follow the line shown in the map attached to this agreement.

ترجمه پارسی دری:

1- حد frontier شرقی و جنوبی قلمرو عالی جناب امیر از واخان تا مرز پارس خطی را که در نقشه پیوست موافقت نامه کشیده شده است، تعقیب خواهد نمود.

متن انگلیسی:

3. The British Government thus agrees to His Highness the Amir retaining Asmar and the valley above it, as far as Chanak. His Highness agrees, on the other hand, that he will at no time exercise interference in Swat, Bajaur, or Chitral, including the Arnawai or Bashgal valley. The British Government also agrees to leave to His Highness the Birmal tract as shown in the detailed map already given to his Highness, who relinquishes his claim to the rest of the Waziri country and Dawar. His Highness also relinquishes his claim to Chageh.

ترجمه پارسی دری:

3. حکومت بریتانیا توافق می نماید که به عالی جناب امیر، اسمار و وادی بالای آن را تا چنک و اگذار می نماید. از سوی دیگر، عالی جناب امیر توافق می نمایند که هیچ گاه در سوات، باجور و چترال به شمول وادی ارنوی یا باشگل مداخلت نخواهند کرد. حکومت بریتانیا همچنان توافق می نماید، چنانی که در نقشه مفصلی که از پیش به عالی جناب داده شده، نشان داده شده است، ملک برم را به عالی جناب واگذار نماید و عالی جناب از ادعای خود به بقیه سرزمین وزیر و داور دست می کشند. والا شان عالی جناب همچنان از ادعای خود به چاگی دست بردار می باشند.

متن انگلیسی:

4. The frontier line will hereafter be laid down in detail and demarcated, wherever this may be practicable and desirable, by joint British and Afghan commissioners, whose object will be to arrive by mutual understanding at a boundary which shall adhere with the greatest possible exactness to the line shown in the map attached to this agreement, having due regard to the existing local rights of villages adjoining the frontier.

ترجمه پارسی دری:

4- خط سرحدی frontier پس از این، تا جایی که عملی و مطلوب باشد، از سوی کمیسیونرهای (هیات های بلند پایه) مشترک بریتانیایی و افغانی با تفصیل پیاده و نشانه گذاری خواهد شد و هدف هیات ها این خواهد بود که با تفاهم یکدیگر به سرحدی (boundary) موافقت نمایند که با عالی ترین دقت ممکن مطابق خط مرزی پیوست نقشه این موافقتنامه، با در نظر داشت حقوق محلی موجود روستاهای متصل به frontier باشد.

از مفاد این مواد چنین بر می آید که نقشه مرزی همزمان با انعقاد موافقتنامه مرزی موجود بوده و به دسترس عبدالرحمان خان قرار داشته است. افزون بر آن، جاهایی که خط مرزی از آن می گذرد، در موافقتنامه آشکارا بیان گردیده است. روشن است که بدون نقشه پیوست موافقتنامه، نشانه گذاری جاهایی که در موافقتنامه در نظر

گرفته شده، ناممکن می نماید. از سوی دیگر، وجود نقشه در معاهدات مرزی امری حتمی است. در غیر آن، نمی توان مکان ها و محلات را نشانه گذاری کرد و ساحة حاکمیت دو دولت را از هم جدا ساخت. به نوشته روانشاد غبار، هیات انگلیسی بیش از چهل روز در کابل بماند و طی این مدت با امیر عبدالرحمان خان مذاکره می کرد. در حالی که سپاه انگلیس در مرز افغانستان در حال آماده باش بود. اقامت چهل روزه در مذاکرات مدت کمی نیست. در این مدت، حتماً با نقشه کار می شده است و فرصت برای دیدن نقشه و مسیر حرکت خط مرزی به حد کافی میسر بوده است. از این رو، اساسی ندارد باور کنیم که معاهده بدون دیدن نقشه امضاً شده است. عبدالرحمان خان کسی نبود که معاهده را بدون نقشه و به اصطلاح «ناخوانده» امضاً کند.

از سوی دیگر، ما درین موافقت نامه با موازین حقوقی بین المللی سر و کار داریم، نه به روایت تاریخدانان. آنچه به نام موازین الزامی حقوقی بین الملل یاد می شود، چیزی نیست که طرح شده باشد و یا روایت شده باشد، بلکه آن نظامی است از موازین الزام آور حقوقی که در روابط میان دولت ها حاکم بوده و دولت ها با اعمال خویش آن را پذیرفته اند و از آن پیروی می کنند. بسیاری از این موازین و مقررات، از دوران های پیشین برای جامعه بین المللی امروزی به ارث رسیده است که از لحاظ حقوقی لازم الاجرا به شمار می روند. روایاتی که از این یا آن راوی حکایت می شود، در حقوق بین الملل منبع شمرده نمی شوند و اهمیت حقوقی ندارند. چون در آن اراده دولت ها متبلور نیافته است. آن را می توان تنها دیدگاه یک شخص یا روایت تاریخی گفت. در داوری های بین المللی، تنها منابع حقوقی بین الملل، سند حقوقی به شمار می آیند. به سخن دیگر، یگانه سند حقوقی که درین قضیه وجود دارد، موافقتنامه دیورند و نقشه پیوست به آن است. تنها مفاد موافقتنامه است که در گام نخست برای ما و هر مقام بی غرض دیگر اهمیت دارد. زیرا همین موافقتنامه، نتیجه توافق اراده دولت آن وقت افغانستان با امپراتوری آن وقت بریتانیا می باشد. چیزی که در عمل انجام یافته است و امروز نیز مرزی رسمی دوکشور افغانستان و پاکستان را تشکیل می دهد.

همان گونه که در حقوق داخلی، قاضی یا دادرس برای اصدار حکم در یک دعوا نیاز به موازین حقوقی دارد که قانون های داخلی کشور در دسترسش می گذارند، در حقوق بین الملل نیز دادگاه بین المللی به منظور بررسی دعوا میان دولت ها به موازینی نیاز دارد که به عنوان منابع حقوق بین الملل شناخته شده اند. قاضی تنها همان منابع را برای بررسی و شناسایی اختلاف و صدور حکم مورد استفاده قرار می دهد. یکی از سندهای مهمی که در آن از منابع حقوق بین الملل تذکر یافته و آشکارا نام برده شده است، «**آیین نامه دیوان بین المللی دادگستری**» است که جزو لاینفک نظام حقوقی معاصر و بخش جدا ناپذیر منشور سازمان ملل است.

ماده ۳۸ این آیین نامه، منابع حقوق بین الملل را به گونه زیر ذکر می کند:

۱ - دیوان که وظیفه آن تصمیمگیری بر اساس حقوق بین الملل در باره اختلاف های ارجاع شده به آن است، باید موارد زیر را اعمال کند:

(ا) معاهده ها (کنوانسیون ها) بین المللی اعم از عام یا خاص که مورد قواعد حقوقی بوده و از سوی دولت های طرف اختلاف صریحاً شناخته شده اند.

(ب) عرف بین المللی به مثابه دلیل قطعی برای یک رفتار عمومی که به صورت قاعده حقوقی پذیرفته شده است.

(پ) اصول کلی حقوقی که از سوی ملل متمدن به رسمیت شناخته شده است.

(ت) با رعایت مفاد ماده ۵۹ آیین نامه، تصمیم های قضایی و عقاید برجسته ترین حقوقدانان بین المللی کشورهای مختلف به منزله وسیله فرعی (کمکی) برای تعیین قواعد حقوقی.

۲ - مقررات حاضر، خدشه یی به اختیار دیوان در صدور حکم مطابق «قاعده انصاف و عدالت» وارد نمی آورد، مشروط به این که اصحاب دعوا با آن توافق داشته باشند»

بنا بر مفاد این ماده، منابعی که در اختیار دیوان بین المللی دادگستری برای حل نزاع بین دول قرار می گیرد، عبارت اند از معاهده های بین المللی، عرف بین المللی، اصول کلی حقوقی، تصمیم های قضایی و عقاید برجسته ترین حقوقدانان ملل مختلف. شایان یادآوری است که تصمیم های قضایی و عقاید برجسته ترین حقوقدانان ملل مختلف تنها به حیث وسیله کمکی مورد استفاده قرار می گیرد، یعنی که منابع اصلی شمرده نمی شوند و آن هم زمانی از آن دو می توان استفاده کرد که در مورد موضوع اختلاف، معاهده وجود نداشته باشد و یا عرف و اصول کلی حقوق ساکت باشند. فشرده این که برای بررسی این موضوع از زاویه حقوقی تنها معاهده دیورند ارزش دارد.

در باره خط و سرحد

گفته می شود که در موافقتنامه دیورند به جای سرحد از کلمه «خط» سخن به میان آمده است. نتیجه این که خط و سرحد از هم فرق دارند. چون خط ساحة نفوذ را تعیین می کند و سرحد (مرز) کشور را.

این استدلالی است که با دلایلی که در زیر می آید، بی پایه می نماید:

پیش از همه، باید گفت که هرکسی که موافقتنامه دیورند را تنها یک بار درست خوانده باشد، چنین برداشتی نخواهد کرد.

نخست این که در هیچ جا و در هیچ زبانی به شمول زبان دیپلماتیک تا کنون چنین تعریفی که در بالا ذکر شد، از خط و مرز نشده است. اگر سخن از ساحه نفوذ باشد، به همگان هویداست که افغانستان در ساحه نفوذ انگلیس قرار داشت. انگلیس با عقد معاهده گندمک اختیار سیاست خارجی افغانستان را به دست خود گرفت. دولت افغانستان اصلاً بدون اجازه انگلیس با هیچ کشوری نمی توانست رابطه برقرار سازد. از این رو، کشوری وابسته به انگلیس بود و کاملاً زیر نفوذ آن کشور قرار داشت.

دوم، این که اصطلاح خط دیورند از سوی نویسندگان و تاریخ‌نویسان رواج یافته است و منظور خطی است که با موافقتنامه دیورند بخش‌هایی از پیکر افغانستان را که قبلاً جدا شده و جزو هند بریتانیایی گردیده بود و بعد مطابق حق جانشینی جزو پاکستان شد، مسجل گردید. در موافقتنامه دیورند کلمه بی به نام خط دیورند اصلاً وجود ندارد و نام سند نیز «کنوانسیون کابل» (The Kabul Convention) است، نه «معاهده دیورند».

سوم این که وقتی ما از مرز صحبت می‌کنیم، برای تعریف آن ناگزیر هستیم از کلمه خط استفاده کنیم. مرز خودش خط است. مرز را نمی توان با شکل‌های هندسی دیگر مانند دایره، مربع یا مستطیل افاده کرد. یگانه چیزی که برای افاده مرز مورد استفاده قرار می‌گیرد، کلمه خط است. در همه نقشه‌های جهان برای ترسیم مرز میان کشورها از خط کار گرفته می‌شود. در روی زمین نیز، مرز - خطی است که ساحه حاکمیت دولت‌ها را از هم جدا می‌سازد که نه تنها شامل سطح زمین می‌شود، بلکه به صورت عمودی هم فضای بالای سطح زمین و هم عمق زیر زمین را در بر می‌گیرد که هم قلمرو فضایی و هم عمق زیر زمینی کشور شامل حاکمیت ملی می‌شود. در مناطق دریایی نیز برای تعیین مرز و حدود مناطق بحری از خطی که خط مبدأ نامیده می‌شود، استفاده می‌شود. از این رو، هنگامی در مناسبات مرزی میان دولت‌ها از این طرف خط یا آن طرف خط سخن می‌گوییم، منظور این سو و یا آن سوی مرز است. اگر سخن از ساحه نفوذ می‌بود، منطقی‌تر این بود که ساحه نفوذ را به کیلومتر مربع نشان می‌دادند.

و سر انجام آنچه که از همه مهمتر است، متن موافقتنامه است. وقتی که موافقتنامه را بخوانیم، می‌بینیم که از کلمه سرحد بیش از هشت بار کار گرفته شده است. در حالی که از کلمه «خط» تنها وقتی استفاده شده است که از نقشه سخن به میان آمده است. پس چگونه می‌توان گفت که در موافقتنامه به عوض سرحد از کلمه خط سخن به میان آمده است. برای مثال، نگاه کنید به متن پارسی و انگلیسی ماده‌های ۱، ۳ و ۴ فوق و همچنان دیگر مواد معاهده در پایان این نوشته.

... و سر انجام، از گفتار امیر عبدالرحمان خان نیز بر می‌آید که منظور موافقتنامه حل و فصل روابط مرزی بوده است. امیر پس از امضای موافقتنامه در مجلس درباریانش ضمن سخنرانی مفصلی از جمله چنین می‌گوید: «سایر ملل امور خویش را منظم کردند الا افغانستان چهارده سال است که من مصروف اصلاحات ام. هر ملتی در در مقابل دشمنان خود دوستانی دارد. مگر افغانستان امروز ما نیز دوست لایق و شریک در سود و زیان خود یافتیم و لازم دیدیم که حدود بین طرفین معین و اختلافات جزئی رفع گردد. من با دولت انگلیس سخن گفتم و حدود شمالی مملکت شما را بواسطه او با دولت روس تعیین نمودم، همچنین حد بندی مغرب مملکت شما را با دولت ایران نمودم و اندک اشتراک سرحدی که با دولت ختای (چین) داشتیم، به نامه و پیام معین گردید. ... ولی پس ازین ترک کینه کردیم ... دولت انگلیس هیچگاه از فاصل سرحد به این سو تخطی نخواهد کرد. من هم وثیقه بی به او دادم که از جانب دولت در برابر مستقله افغانستان تجاوز متصرفانه به عمل نخواهد آمد ... سر هنری دیورند نیز ضمن تأکید سخنان امیر گفت که این سخنان سرایا حقیقت است که ما در سود و زیان هم شریکیم. اکنون که مسأله سرحد فصل شد، امیدواریم که روز به روز دوستی و دلگرمی زیادتر شود.» (نگاه کنید به: افغانستان در مسیر تاریخ).

در باره عنوان موافقتنامه:

آیا نام یا عنوان موافقتنامه از اعتبار حقوقی آن می‌کاهد؟

گفته می‌شود معاهده (Treaty)، و قرارداد (Contract) از موافقتنامه (Agreement) از هم فرق دارند و آن هم به گونه بی که در موافقتنامه (Agreement) دیورند، «موافقتنامه» آمده است، نه «معاهده» زیرا (در موافقتنامه) هر دو جانب از حیثیت حقوقی متساوی الحقوق برخوردار نبوده و معاهده از سوی طرفینی عقد می‌گردد که دارای حقوق برابر و یکسان باشند.»

باید بگوییم که چنین حکم قطعی در باره معاهده و قرارداد و موافقتنامه واقعیت ندارد. زیرا هم کشورهای بزرگ و هم کشورهای کوچکتر می‌توانند باهم، هم معاهده و هم قرارداد و هم موافقتنامه عقد نمایند. آنان همچنان می‌توانند توافق خویش را به عنوان دیگری غیر ازین دوتا، یاد کنند. اگر یک کشور با کشور دیگر به توافق برسد و در

نتیجه قراردادی امضاء کنند، یعنی نام آن را قرارداد بگذارند، این بدان معنا نیست که یکی از طرف های قرارداد متساوی الحقوق نیست. اما در عین حال، اگر یک معاهده امضاء کنند، طرف ها متساوی الحقوق هستند. همچنان این امر میان کشورهای نیرومند و ضعیف رواج ندارد. با آن که تفاوت میان آنان از نگاه اقتصاد، سرزمین، قدرت نظامی، نفوس و غیره عملاً وجود دارد. برای این که اصل برابری حقوق میان کشورها یک قاعده آمرانه است. هیچ کشوری بزرگ این حق را ندارد که به کشور ضعیف بگوید که چون من قوی تر هستم، توافق ما باید قرارداد نام داشته باشد.

عنوان یا نام موافقتنامه (سازشنامه) وابسته به آن است که در باره چه موضوعی بسته شده است، یا می شود و هدف آن چیست و چه مسایلی را در میان کشورها تنظیم می نماید و یا شمار شرکت کنندگان آن چند تا است. ماهانه ده ها سازشنامه میان دولت های دارای حاکمیت در نقاط مختلف جهان بسته می شود و نظر به این که موضوع آن ها چه است، می شود نام آن را در موافقت نامه (سازشنامه) گذاشت. اصلاً سازشنامه یک کلمه عام است که شامل هر توافقی الزام آور حقوقی میان دولت ها می شود. دولت ها می توانند نظر به موضوعات و مسایلی که در سازشنامه بازتاب می یابد، از نام هایی که متناسب به موضوع است، کار بگیرند.

برای جلوگیری از به درازی کشیدن کلام، چند عنوان نمونه آورده می شود. معمولترین نام ها یا عنوان های سازشنامه در جهان امروز عبارت اند از:

عهدنامه یا معاهده (Treaty)، مانند عهدنامه های صلح وارسا یا عهدنامه رم برای تشکیل اتحادیه اروپا، منشور (Charter)، مانند منشور سازمان ملل،

مقاله نامه یا کنوانسیون (Convention)، مانند کنوانسیون های چهارگانه ژنو در زمان بروز کشمکش های مسلحانه، کنوانسیون وینا و...

پیمان (Pact)، مانند پیمان بریان کلوگ که به نام پیمان پاریس نیز یاد می شود.

اساسنامه یا آیین نامه (Statute) مانند اساسنامه دیوان بین لملی دادگستری،

موافقت نامه یا توافق نامه یا سازشنامه (Agreement)، مانند موافقتنامه ژنو میان افغانستان و پاکستان در اپریل ۱۹۸۸. باید گفت که معاهداتی که در زمینه مسایل فنی، تجاری و فرهنگی بسته می شوند، به نام موافقتنامه یاد می شوند.

پروتکل (Protocol) یا تفاهم نامه، مانند پروتکل های الحاقی در رابطه با عهدنامه های ژنو،

سند نهایی (Final Act) مانند سند نهایی هلسنکی، و مانند آن.

قرارداد (Contract)، مانند قراردادهای تجاری و ...

هیچ یک از عنوان های بالا، حق برابری حقوقی دولت های عقد کننده آن را زیر سوال نمی برد. چون تمام دولت ها صرف نظر از بزرگی، نفوس، اقتصاد، توانایی نظامی، موقعیت جغرافیایی، نظام سیاسی، اجتماعی و غیره از لحاظ حقوقی با هم برابر اند.

حقوق بین الملل به عنوان سازشنامه اهمیتی نمی دهد. برای مثال، در بند ۱ ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۶۹ وینا معاهده به شکل زیر تعریف شده است: معاهده عبارت است از توافقی که به صورت کتبی میان دولت ها منعقد شده و مشمول حقوق بین الملل باشد. صرف نظر از عنوان خاص آن و اعم از این که در سند واحد یا در دو یا چند سند مرتبط به هم بازتاب یافته باشد.

عبارت «صرف نظر از عنوان خاص آن» می رساند که عنوان معاهده هیچ تاثیری بر الزامی بودن آن ندارد. معاهده می تواند هر نامی داشته باشد. اختلاف نام بیانگر مساوی الحقوق بودن و یا غیر مساوی الحقوق بودن منعقد کننده آن نیست. هر معاهده با اعتبار، برای دولت طرف معاهده در کل، لازم الاجرا است.

در بالا دیدیم که نام موافقتنامه دیورند، «کنوانسیون کابل» است که عده یی آن را «قرارداد دیورند» نیز ترجمه کرده اند. روانشاد غبار آن را «معاهده دیورند» ترجمه کرده³⁷ است. به هر رو، هر نام و عنوانی که بر آن بگذاریم، در سرشت موضوع تغییری وارد نمی کند.

همچنان دیدیم که مرز افغانستان با چین با گسیل نامه و پیام تعیین گردید (نگاه کنید: سخنرانی عبدالرحمان خان به دربار پانوش). اگر به جای کلمه Agreement، از هر کلمه دیگر کار گرفته می شد، در هنگامی که تعیین مرز با گسیل پیام و نامه مورد پذیرش طرف ها قرار می گرفت، به اصل موضوع تغییری نمی آمد. از این رو، بیخی نادرست است هرگاه بگوییم که «معاهده» و «قرارداد» از نگاه حقوقی متساوی الحقوق نبوده و معاهده از جانب

³⁷ در واقع، این ترجمه به گمان بسیار شاید از سوی حشمت خلیل غبار - فرزند روانشاد غبار انجام شده باشد که با توجه به جوانی و نداشتن تجربه در هنگام ترجمه از دقت بایسته برخوردار نیست.

طرفینی عقد می گردد که دارای حقوق مساوی و یکسان باشند. در زیر، متن پارسی کنوانسیون کابل (موافقتنامه دیورند)³⁸ و متن انگلیسی³⁹ می آوریم:

موافقتنامه (Agreement) دیورند یا کنوانسیون کابل (Kabul Convention)

میان امیر عبدالرحمان خان، جی، سی، اس - امیر افغانستان و بستگانش از یک سو

و

سر هنری مورتیمر دیورند، ک.سی، آی. ای، سی. اس. آی - سکرتر خارجی حکومت هند به نمایندگی از حکومت هند، از سوی دیگر

- 1- به علت مطرح شدن [یک رشته] مسایل در رابطه با حد (frontier) افغانستان به طرف هند، و به علت این که هر دو، عالی جناب امیر و هم حکومت هند خواستار حل این مسایل با تفاهم دوستانه و تعیین حدود ساحه نفوذ خود برای این که در آینده هیچ اختلاف نظری در این زمینه میان دو حکومت متوقف رخ ندهد، قرار زیر توافق نمودند: Frontier یا حد شرقی و جنوبی قلمرو عالی جناب امیر از واخان تا مرز پارس خطی را که در نقشه پیوست موافقتنامه کشیده شده است، تعقیب خواهد نمود.
- 2- حکومت هند در سرزمین های واقع در عقب این خط به طرف افغانستان، هیچگاهی مداخله نخواهد نمود و عالی جناب امیر نیز در سرزمین های واقع در عقب این خط به طرف هند، هیچگاه مداخله نخواهد نمود.
- 3- حکومت بریتانیا توافق می نماید که به عالی جناب امیر، اسمار و وادی بالای آن را تا چنک و آگذار می نماید. از سوی دیگر، عالی جناب امیر توافق می نمایند که هیچ گاه در سوات، باجور و چترال به شمول وادی ارنوی یا باشگل مداخلت نخواهند کرد. حکومت بریتانیا همچنان توافق می نماید، چنانی که در نقشه مفصلی که از پیش به عالی جناب داده شده، نشان داده شده است، ملک برم را به والا شان عالی جناب و آگذار نماید و عالی جناب از ادعای خود به بقیه سرزمین وزیری و داور دست می کشند. والا شان عالی جناب همچنان از ادعای خود به چاگی دست بردار می باشند.
4. خط frontier پس از این، تا جایی که عملی و مطلوب باشد، از سوی کمیسونرهای (هیات های بلندپایه) مشترک بریتانیایی و افغانی با تفصیل پیاده و نشانه گذاری خواهد شد و هدف هیات ها این خواهد بود که با تفاهم یکدیگر به سرحدی (boundary) موافقت نمایند که با بالاترین دقت ممکن مطابق خط مرزی پیوست نقشه این موافقتنامه، با در نظر داشت حقوق محلی موجود روستاهای متصل به frontier باشد.
5. در رابطه به مسأله چمن، امیر از ادعای خود بر پاسگاه های جدید حکومت بریتانیا دست می کشند و به حکومت بریتانیا حق خود را که در آب سرگی تلی با خرید به دست آورده اند، به حکومت بریتانیا می سپارند. بر این بخش frontier، خط بر گونه زیر کشیده خواهد شد:
از قله کوه سلسله خواجه عمران- در نزدیکی پشاکوتل که در قلمرو بریتانیا می باشد، خط به گونه بی می رود که مرغه چمن و چشمه شر او به را در افغانستان می گذارد و چشمه شر او به خط عدل میان قلعه چمن نو و تهانه افغانی مشهور در آنجا به نام لشکر دند می گذرد. سپس، خط حد عدل میان ایستگاه راه آهن و کوه بچه به میان بولدک می رود و به سوی جنوب گشته، شامل سلسله کوه خواجه عمران می شود و پاسگاه گواشه را در قلمرو بریتانیایی می گذارد و راهی را که به سوی شوراک از جانب غرب و جنوب گواشه می رود، به افغانستان وا می گذارد. حکومت بریتانیا هیچ مداخلتی تا به فاصله نیم میل از این راه نخواهد نمود.
6. همه مواد این موافقتنامه که از سوی حکومت هند و عالی جناب امیر افغانستان توافق گردیده است، رهیافت کامل و دلخواه همه اختلاف نظرهای اصولی که در میان ایشان در باره این frontier است، می باشد و هر دو، حکومت هند و عالی جناب امیر بر ذمه خود می گیرند که هر گونه اختلافات در جزئیات، مانند اختلافاتی که بر آن در آینده ماموران رسمی مقرر برای نشانه گذاری خط boundary خواهند داشت، با شیوه دوستانه حل خواهد شد تا برای آینده تا جای امکان همه گونه اسباب سوء تفاهمات میان دو حکومت بر داشته شود.
7. [به خاطر] رضایت کامل عالی جناب امیر در وفاداری به حکومت بریتانیا و آرزومندی ایشان که افغانستان را مستقل و نیرومند ببینند، حکومت هند هیچ اعتراضی بر عالی جناب امیر در باب خریداری و وارد کردن مهمات جنگی [در خاک هند] نخواهد کرد و این حکومت به ذمه می گیرد که در زمینه به وی تا اندازه بی کمک هم

³⁸ نویسنده، متن دری «کنوانسیون کابل» (موافقتنامه دیورند) را از کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر»، نوشته روانشاد فرهنگ برگرفته بودند. با «سر دادن» دقیق و مو به موی متن انگلیسی و دری، به گونه بی که در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» آمده است، دریافتیم که لغزش هایی در ترجمه رخ داده است. از این رو، با توجه به اهمیت موضوع و برای جلوگیری از هر گونه سوء تفاهم از آوردن آن صرف نظر نموده و متن را سر از نو به دری ترجمه نمودیم- آریانفر

³⁹ متن انگلیسی موافقتنامه از سایت «تول افغان» رونوشت شده است- نویسنده.

خواهد نمود. افزون بر این، برای نشان دادن روحیه دوستانه شان برای این که عالی جناب امیر وارد این گفتگوها شده اند، حکومت هند به ذمه می گیرد که بر آن وجه عطیه سالانه دوازده لک روپیه که کنون به عالی جناب پرداخت می گردد، شش لک روپیه افزود شود.

امضای اچ. م. دیورند
امضای امیر عبدالرحمان خان
کابل، 12 ماه نوامبر 1893

متن انگلیسی موافقتنامه دیورند (کنوانسیون کابل)

The Durand Agreement or the **Kabul Convention of 1893**

Whereas certain questions have arisen regarding the **frontier** of Afghanistan on the side of India, and whereas both His Highness the Amir and the Government of India are desirous of settling these questions by friendly understanding, and of fixing the limit of their respective spheres of influence, so that for the future there may be no difference of opinion on the subject between the allied Governments, it is hereby agreed as follows:

1. The eastern and southern **frontier** of his Highness's dominions, from Wakhan to the Persian **border**, shall follow the line shown in the **map attached to this agreement**.

2. The Government of India will at no time exercise interference in the territories lying beyond this line on the side of Afghanistan, and His Highness the Amir will at no time exercise interference in the territories lying beyond this line on the side of India.

3. The British Government thus agrees to His Highness the Amir retaining Asmar and the valley above it, as far as Chanak. His Highness agrees, on the other hand, that he will at no time exercise interference in Swat, Bajaur, or Chitral, including the Arnawai or Bashgal valley. The British Government also agrees to leave to His Highness the Birmal tract as shown in the detailed map already given to his Highness, who relinquishes his claim to the rest of the Waziri country and Dawar. His Highness also relinquishes his claim to Chageh.

4. The **frontier line** will hereafter be laid down in detail and demarcated, wherever this may be practicable and desirable, by joint British and Afghan commissioners, whose object will be to arrive by mutual understanding at a **boundary** which shall adhere with the greatest possible exactness to the line shown in the map attached to this agreement, having due regard to the existing local rights of villages adjoining the **frontier**.

5. With reference to the question of Chaman, the Amir withdraws his objection to the new British cantonment and concedes to the British Government the rights purchased by him in the Sirkai Tilerai water. At this part of the **frontier** the line will be drawn as follows:

From the crest of the Khwaja Amran range near the Psha Kotal, which remains in British territory, the line will run in such a direction as to leave Murgha Chaman and the Sharobo spring to Afghanistan, and to pass half-way between the New Chaman Fort and the Afghan outpost known locally as Lashkar Dand. The line will then pass half-way between the railway station and the hill known as the Mian Baldak, and, turning southwards, will rejoin the Khwaja Amran range, leaving the Gwasha Post in British territory, and the road to Shorawak to the west and south of Gwasha in

Afghanistan. The British Government will not exercise any interference within half a mile of the road.

6. The above articles of agreement are regarded by the Government of India and His Highness the Amir of Afghanistan as a full and satisfactory settlement of all the principal differences of opinion which have arisen between them in regard to **the frontier**; and both the Government of India and His Highness the Amir undertake that any differences of detail, such as those which will have to be considered hereafter by the officers appointed to demarcate the **boundary line**, shall be settled in a friendly spirit, so as to remove for the future as far as possible all causes of doubt and misunderstanding between the two Governments.

7. Being fully satisfied of His Highness's goodwill to the British Government, and wishing to see Afghanistan independent and strong, the Government of India will raise no objection to the purchase and import by His Highness of munitions of war, and they will themselves grant him some help in this respect. Further, in order to mark their sense of the friendly spirit in which His Highness the Amir has entered into these negotiations, the Government of India undertake to increase by the sum of six lakhs of rupees a year the subsidy of twelve lakhs now granted to His Highness.

H. M. Durand,
Amir Abdur Rahman Khan.
Kabul, November 12, 1893

غفار صفا⁴⁰

آفت های یک افسون

نگاهی تاریخی به تابوی دیورند

همراه با نپذیرفتن خط دیورند از جانب دولت های افغانی، نبود امکان گفتگوی آزاد در پیرامون آن و تبدیل آن به یک ارزش ملی! غیر قابل بحث و تردید و سپس برخورد های غیر مسوولانه نسبت به عواقب این سیاست، افغانستان را در مسیر چنان تنگناهایی قرار داد که یکی از جلوه های بسیار خطرناک آن همین بحران موجود در منطقه است. در واقع افغانستان نیز در ایجاد بحران منطقه با پاکستان و قدرت های جهانی سهم مساوی دارد. به همین علت هم ضرورت بازنگری جدی در سیاست خارجی افغانستان در رابطه با پاکستان و از جانی باز کردن فضای بحث آزاد در پیرامون آن شدیداً احساس می گردد. اگر افغان ها و جهان به استراتژی خود در رابطه به این جزیره برموردایی بازنگری نکنند، دیر یا زود از آن هیولایی جهانخوار و بهره مند از کلاهک های اتمی سر برخواهد آورد.

حقایق در باره تابوی دیورند چیست؟

گویا امیر عبدالرحمن خان در اثر فشارهای نظامی و دیپلماتیک دو امپراتوری نیرومند وقت- هند بریتانیایی و روسیه تزاری- ناگزیر به امضای توافقنامه دیورند شده است. این موضوع را تاریخ نویسان ما به راحتی نوشتند و مردم نیز به همان راحتی پذیرفتند. چون امیر عبدالرحمن خان به عنوان یک شاه دیکتاتور و خودکامه مشهور است. مردم در پذیرفتن این که او یک خابین ملی نیز است، تردید به خرج ندادند. این بخشی از واقعیت است. اما واقعیت اینست که امیر عبدالرحمن خان یگانه فردی از پادشاهان افغان بود که تناسب میان توانایی های خود و شعاع حاکمیتش را به درستی تشخیص داده بود. برای روس ها سواحل شمال آمو نقطه مناسبی بود که می توانستند از آن دفاع کنند و برای انگلیسی ها گذرگاه خیبر و چند گذرگاه دیگر در امتداد آن، نه یک گام پیشتر و نه یک گام پس تر. برای امیر عبدالرحمن خان نیز انضمام مناطقی در قلمرو حاکمیتش مطرح بود که بتواند آن را

⁴⁰ برگرفته از سایت انترنتی آریایی

حفظ کند. او به حد کافی در داخل دایره سیاسی که ترسیم کرده بود، در دسرهایی داشت و از این رو نمی خواست با بزرگتر ساختن شعاع این دایره آنچه را به دست آورده بود، نیز بریاد دهد.

نباید فراموش کرد که معامله گری ها و بدعهدی ها و عدم اطاعت پذیری برخی از قبایل جنوب شرق نسبت به امیر عبدالرحمن خان نیز در شکل گیری خط دیورند بی تأثیر نبوده است. در نامه یی که او به والی پکتیا فرستاد چنین آمده: « به مردم وزیری بگویند که غیر از دو موضوع مرغه و برمل دیگر مواضع مسکونه قوم وزیر و دور مسعود (یعنی تمام وزیرستان) متعلق به دولت انگلیس اند، زیرا که مردم و طوایف مذکوره از ۱۴ سال است که حضرت والارا رنجیده خاطر ساخته (!) هر چند بایشان خوبی و هم دینی کرد، گوش به گفتار سعادت آثارش نداده و هر قدر اندرز و نصیحت نمود نشنیدند، ناچار ملک ایشان را به دولت انگلیس واگزار شد. (!؟) و حضرت والا بدون از مردم برمل و مرغه و غیره که این طرف خط فاصل واقع اند، در امور دیگر مردم که آنسوی خط باشند مداخلت نمی کند.» (۱)

پیوسته ادعا می گردد که این خط استعماری است. چون اقوام و قبایل پشتون را به دو بخش تقسیم کرده. با توجه به نقشه سیاسی جهان شکل گیری حدود جغرافیایی این منطقه حایل (بفر زون) بیشتر بستگی به عامل جیوپولیتیک در آن مقطع خاص تاریخ داشت تا عوامل قومی و نژادی یا آن مد و جزرهایی که فتوحات پادشاهان و امرای پیشینه ترسیم می کردند.

گذشته از آن، کمتر کشوری را می توان یافت که واحدهای قومی، نژادی و زبانی مشترکی با همسایگان خود نداشته باشد که با مرزهای سیاسی از هم جدا شده اند. همین اقوام باشند نوار مرزهای شمال و شمال غرب کشور ما (تاجیک ها، ازبیک ها، ترکمن ها، قزاق ها و قرغیزها) نیز به واسطه یک چنین معاهداتی از هم جدا شده اند. آن ها در چوکات کشورهای جداگانه عضو ملت های جداگانه شده اند. ببینید اگر نقشه قومی را انکشاف بدهیم، مرزهای سیاسی افغانستان تا کجاها کشانیده خواهد شد؟ **کدام یک را ترجیح می دهیم: فکر جهانگشایی یا پرداختن به زمینی که در زیر پای خود به دوزخ مبدل کرده ایم؟** شاید هم عراق بیش از حد در باره فتوحات (اگر تجاوزگری نگوییم) و قهرمان پردازی در تاریخ کشور ما را از دیدن حقایق مسلم تاریخی بازمی دارد.

گفته می شود که خط دیورند پس از ختم دوره عبدالرحمن خان از اعتبار ساقط است. چون توافقتنامه های بعدی صراحت ندارند و یا هر دو جانب از آن تخطی ورزیده اند. اما این خط به عنوان یک مرز بین المللی شناخته شده میان افغانستان و هند بریتانیایی تا سال ۱۹۴۷ یعنی سقوط هند بریتانیایی همچنان به اعتبار خود باقی ماند. طی این دوره تأکید های اضافی دیگری نیز بر آن افزوده گشت. **معاهدات کابل (مارچ ۱۹۰۵)، راولپندی (۱۹۱۸) و منصوره (۱۹۲۰) در حالی که بر حفظ مفاد معاهده دیورند در زمینه تعیین خطوط مرزی تأکید دارد در واقع تنظیم کننده مناسبات جدید سیاسی میان دو کشور در دوره های بعدی نیز می باشد.**

شورش های قبایل تحت حاکمیت هند بریتانیایی، حمایت های محدود دولت افغانستان، بازی های سیاسی هند بریتانیایی، استفاده از ادیخواهان هند از خاک افغانستان، فعالیت های آلمان نازی و متحدانش، رفت و برگشت اقوام کوچی از عواملی بود که مرزهای جنوب شرق افغانستان را هر از گاهی نا آرام می ساخت. با وصف آن توافقتنامه دیورند به قوت خود باقی ماند و **افغانستان با همین حدود در پایان جنگ دوم جهانی به عضویت سازمان ملل درآمد.** ادعا داریم که توافقتنامه با دولت هند بریتانیایی امضا شده و با سقوط آن امپراتوری دیگر آن توافقتنامه نیز اعتبارش را از دست داده است. اگر چنین است، پس روسیه تزاری نیز سقوط کرده و سه کشور مستقل در مرزهای شمال افغانستان تازه پا به عرصه وجود گذاشته است. حقیقت اینست که آخرین تقاضای حکومت افغانستان پیش از برپایی انتخابات و همه پرسی در مورد ایجنسی ها این بود که برای آن ها یک سال مهلت داده شود تا بعدا در زمینه پیوستن یا نپیوستن خود به پاکستان تصمیم بگیرند، اما مسلم لیک و انگلیسی ها به سوی انتخابات و همه پرسی رفتند و به رغم فعالیت های حکومت افغانستان و بایکاد یکی از پرنفوذ ترین تشکیلات سیاسی پشتون های آن سوی مرز یعنی «خدایی خدمتگاران» و رضاکاران زلمی پشتون از هواداران خان عبدالغفارخان، بیشتر از پنجاه و پنج درصد پشتون ها به الحاق با پاکستان رای دادند.

بدین ترتیب دولت نو بنیاد پاکستان رسماً مالک آن سرزمین ها شد و همه آن حقوق، امتیازات و تعهداتی را که هند بریتانیایی در این ساحه داشت، به میراث برد و به تدریج حاکمیت خود را با بهره گیری از فشار نظامی، تطمع و تدویر در ساحه قبایل آزاد آن سوی خط دیورند تحکیم بخشید و پس از الحاق مناطق قبایل آزاد به ضلع شمال غرب یا صوبه سرحد در سال ۱۹۵۵، زمینه های جذب پدیده های مدنی و فروپاشی نظام قبیله یی در میان پشتون های آن سوی مرز بیشتر فراهم گردید. چنانچه ولی خان پس از سفرش به کابل طی مقاله یی سال ۱۹۶۳ در رابطه به پیوستن پشتون ها به پاکستان یا افغانستان، پاکستان را ترجیح داده است. از جمله می نویسد که تعداد تمام محصلان دانشگاه کابل ۳۰۰۰ نفر است در حالی که تنها ۹۰۰۰ تن از جوانان پشتون در یونیورسیتی پیشاور مصروف تحصیل اند. (۲)

تلاش های دیپلماتیک حکومت افغانستان برای اقناع جهان در زمینه تردید خط دیورند تاکنون نیز بی نتیجه مانده است. در سپتامبر سال ۱۹۴۷ عبدالحسین خان عزیز- نماینده افغانستان در سازمان ملل برخلاف عضویت پاکستان رای داد. اما در اکتبر همان سال رای خود را پس گرفت و سفارت پاکستان در کابل تاسیس شد. ایالات متحده امریکا نیز هنگام تاسیس پیمان سنتو خط دیورند را مرز بین المللی میان افغانستان و پاکستان اعلام کرده است. در حالی که پارلمان افغانستان در سال ۱۹۴۹ بطور یک جانبه توافقنامه دیورند را لغو قرار داده بود.

تلاش نمایندگان افغانستان در کنفرانس کشورهای اسلامی (منعده لاهور ۱۹۴۷) و کشورهای نامتعهده (الجزایر ۱۹۷۳) برای ساختن موضوع دیورند و حق خود ارادیت پشتون ها و بلوچ ها در آجدای این کنفرانس ها موفق نبود. هیچیک از رهبران مشهور جهان سوم چون نهرو، ناصر، تیتو و سوکارنو از طرح حکومت افغانستان در این زمینه حمایت نکرده اند.

احزاب ترقیخواه پشتون نیز با آن که میانه خوبی با دولت مرکزی پاکستان نداشتند اما علایقی برای پیوستن به افغانستان یا ایجاد دولتی مستقل از مجموع قبایل آزاد پشتون نداشته اند. و حساب آن ها را باید از سران محافظه کار قبایل جدا کرد. هواداران خان عبدالغفار خان که در همان آستانه الحاق قبایل آزاد به پاکستان دارای بیشتر از سی هزار فرد مسلح بود به هیچگونه اقدام تجزیه طلبانه و خشونت آمیز دست نزدند.

غبار به گونه اعتراض بر این اقدام می نویسد: «عبدالغفار خان مشهور در پشتونستان به پیروی مهاتما گاندی به جمعیت رضاکاران پشتون امر کرد که از عدم تشدد کارگیرند، در حالی که جمعیت فیصله کرده بود که شمشیر از نیام برکشند و آن ها بیست و پنج هزار مرد مسلح بودند» (۳) اما مقاومت دلیرانه، تحمل مشقت های زندان، پخش آگاهی در میان پشتون ها و طرح برنامه های ترقی خواهانه جزو مبارزه سیاسی آن ها برای احقاق حقوق پشتون های آنسوی مرز در چوکات قانون اساسی پاکستان بوده است که نتایج قابل ملاحظه یی به دست آورده اند. و در حوادث بعدی تنها سران فرصت طلب و معامله گر قبایل بودند که هر از گاهی به شورش های محدود دست می زدند تا امتیازاتی از افغانستان یا پاکستان به دست آرند.

پالیسی گزاران سیاست داخلی و خارجی افغانستان پیوسته یک اشتباه تاریخی را تکرار کرده اند. و آن این که طرف معامله آن ها اکثر گروه های غیرسیاسی بوده اند تا گروه ها یا احزاب متعهد سیاسی. تازه ترین موارد آن عبارت بودند از: اشتراک ملک ولی خان کوکی خیل با پنجصد تن از افراد قبیله اش در جرگه اقوام و قبایل سال ۱۹۸۵ و فرار دوباره آن با سه هزار میل سلاح کلاشنیکف به پاکستان، اتکای داکتر نجیب الله به گروه های مسلح قومی به جای احزاب و نیروهای سیاسی که موجبات سقوطش را نیز همین گروه ها فراهم ساختند، سقوط جبهه متحد ضد طالبان (معروف به جبهه شمال) به نسبت بی برنامگی سیاسی و اتکای بیش از حد به فرماندهان نظامی بود، و با عدم حضور فعال نیروهای سیاسی پشتون و بلوچ در جرگه امن منطقه یی که هم اکنون در دستور کار است، یقینا نمی توان از آن نتیجه مثبتی را انتظار داشت. این امر ناشی از مشخصه عوامزدگی سیاستمداران جوامع شرقی و کشورهای جهان سومی است. درست چیزی که بینظیر بوتو قربانی آن شد و حزب مردم را در سرانسیب سقوط قرار داده است.

از زمامداران افغانی سردار محمد داوود تا کنون به عنوان یکی از شاخص ترین فرد ضد پاکستان شهرت دارد. او تا حد جنون مصمم بود تا پاکستان را در هم بکوبد. از جنگ روانی و تبلیغاتی گرفته تا اقدامات گسترده دیپلماتیک و سرانجام اقدامات و تحریکات نظامی در مرزها وسیعاً استفاده کرد. اما سر انجام به این حقیقت پی برد که سر خود را در این راه خواهد شکست و دارد به کام اژدهای شمال فرو می رود. با میانجیگری عربستان سعودی و ایران راه مذاکره را برگزید و دیدارهایی را با بوتو انجام داد. آخرین دیدار او با بوتو سال ۱۹۷۶ در کابل بود.

در پایان همین مذاکرات بود که داوود خان به این نتیجه رسید که مبارزات پشتون ها و بلوچ های پاکستان یک مسأله داخلی پاکستان است. رهبران پشتون ها و بلوچ ها هرگز خواهان تجزیه پاکستان نیستند بل که با اتکا بر قانون اساسی آن کشور خواهان به دست آوردن حقوق خویش در چوکات پاکستان می باشند. (درست آنچه که اخیراً اسفندیار خان ولی و رهبر بلوچ ها به آن اعتراف کرده اند) و این موضوع را به بوتو نیز گوشزد نمود (۴) بوتو که خود نیز زیر فشار فزاینده پشتون ها و بلوچ ها بود، حاضر بود در برابر انصراف دولت افغانستان از لجاجت، امتیازاتی را به این کشور واگذار شود که در آن صورت افغانستان از محاط بودن کامل به خشکی نجات می یافت. اما دیگر بسیار دیر شده بود. تا سردار داوود خواست چرخشی در سیاست خارجی خود وارد نماید، با کودتای شاخه نظامی حزب دموکراتیک خلق افغانستان متشکل از افسران تحصیل کرده در شوروی رو به رو شد.

در شرایط جدید تحت حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان شعار دفاع از جنبش های آزادیبخش خلق پشتون و بلوچ و مسأله پشتونستان با گرمجوشی بیشتر از سرگرفته شد تا از یکسو بتواند حضور ارتش سرخ شوروی را در افغانستان توجیه کند و از جانبی توجه مردم را از مسایل داخلی منحرف سازد. و در فضایی آنچنان داغ سیاسی

در کنار شعارهای «مرگ بر امپریالیسم، استعمار نو و پادوهای منطقه بی آن» این شعار نیز بسیار خوشرنگ و عملی وانمود می شد.

مبهم تر از طرح داعیه پشتون ها و بلوچ ها، خود موضوع پشتونستان بود. ما در حالی که خط دیورند را به عنوان مرز میان افغانستان و پاکستان به رسمیت نمی شناسیم، چگونه در صورتی که کشور مستقل دیگری به نام پشتونستان در حدود شرقی ما تشکیل شود، این خط را به عنوان مرز مشترک میان افغانستان و آن کشور مستقل به رسمیت خواهیم شناخت؟ و در آن صورت مسأله تجزیه اقوام پشتون چه خواهد شد؟ اگر حدود آن به طرف شرق تا عمق پاکستان گسترش یابد، آیا می تواند در غرب نیز مناطق پشتون نشین در افغانستان را در بر گیرد؟ موضوع پشتونستان صرفاً حق پشتون های آن سوی خط دیورند خواهد بود که تصمیم بگیرند، نه که ما به جای آن ها تصمیم بگیریم.

اما این شعارها به تدریج با بالا گرفتن مسأله جهاد و مقاومت مردم افغانستان در برابر اشغال کشور کم رنگ شده رفت و برای پاکستان این فرصت تاریخی را فراهم ساخت تا با استفاده و جلب حمایت جامعه جهانی مخصوصاً کشورهای اسلامی و ایالات متحده امریکا به طرح و اجرای یک استراتژی بلند مدت برای دریافت «عمق استراتژیک» در افغانستان و تغذیه جهاد کشمیر دست یازد که با پیروزی مجاهدان و سپس طالبان در افغانستان عملاً زمینه های دسترسی آن را فراهم ساختند. حادثه یازدهم سپتامبر صفحه تاریخ را به گونه پیش بینی ناپذیری تغییر داد و امکانات و فرصت های جدیدی را در برابر هر دو کشور گسترده. اما برخوردهای هر دو کشور در این زمینه همچنان کلاسیک ماند.

آفت هایی که از این همه لجاجت عاید ما شد، عبارتند از:

- محدود ماندن به خشکی: هر بار که مناسبات دو کشور روی خط دیورند رو به وخامت می رفت، پاکستان حربه بسیار مؤثری را به کار می بست و آن عبارت بود از تحریم در انتقال اموال تاجران افغانی و یا کارشکنی های متعدد و افزایش تعرفه های گمرکی که در بی ثباتی اوضاع اقتصادی افغانستان نقش مهمی داشت و هر بار افغانستان را وابسته تر می ساخت.

برای افغانستان تنها راه هایی که می توانست آن را با دنیای معاصر وصل کند، پاکستان و ایران بود که از طریق بحر با جهان داد و ستد خود را تامین می کرد. با داشتن مناسبات حسنه افغانستان می توانست دارای یک کوریور تجارتي در بندر گوادر کراچی باشد و همچنان در صورت عملی شدن معاهده...؟ راهی به آب های خلیج فارس. [درمندان کشور ما] در اثر پالیسی های نادرست خارجی و اعمال فشارهای روس ها برای همیشه از این امکانات بی بهره مانده است. چنانچه اقدام مستقلانه موسی شفیق در موضوع آب هلمند عصبانیت روس ها را فراهم ساخت و همزمان با آن نشریه یی به نام حقیقت از سوی یکی از گروه های چپی هوادار شوروی به گونه شبنامه در کابل پخش گردید که در آن برای نخستین بار موضوع سرنگونی رژیم شاهی مطرح شده بود. و این نخستین هشدار غیر مستقیم روس ها به شمار می رود. البته، روس ها از داعیه پشتون ها در چوکات گویا دفاع از جنبش های آزادیبخش ملی خلق های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین حمایت می نمودند و آن با سیاست خارجی حکومت افغانستان در دشمنی با پاکستان هماهنگی کامل داشت.

رکود و عقب ماندگی شدید اجتماعی در مناطق پشتون نشین: توجه دولت افغانستان به جرگه های قومی به منظور کسب حمایت قبایل در مبارزه بر ضد پاکستان در حفظ نظام قبیله یی نقش مؤثری بازی کرده است. ادارات دولتی و قوانین مدنی اعتبار لازم را کسب نکرده اند. بیشتر از صد سال است که با وصف دگرگونی های چشمگیر اجتماعی در مجاورت آن ها سازمان قبیله یی در میان اقوام مختلف پشتون همچنان دست ناخورده مانده است. رسوم سختگیرانه قبیله یی از جمله «پشتونوالی»، و جرگه های قومی، باشندگان این مناطق را از ابتدایی ترین حقوق انسانی شان محروم نگهداشته است.

نظریه دموکراسی نوع افغانی که ما این همه شیفته آنیم، دقیقاً از همین خاستگاه اجتماعی برخاسته است. این جرگه ها به عنوان حافظان قوانین و رسوم بیشتر از یک هزار سال پیش عمل می کنند که کوچکترین پاسخی به نیازمندی های عصر داده نمی توانند. منظوم این نیست ما یک شبه می توانیم این همه رسوم و قوانین را لغو کنیم. پیش از همه لازم است ساختارهای مدنی در این مناطق پابگیرند. زنان در هیچ عرصه یی حضور ندارند. فقر و عقب ماندگی وحشتناک و نبود مکاتب، هزاران کودک و نوجوان را از مناطق عقب مانده پشتون نشین سیل آسا به سوی مدارس دیوبندی پاکستان کشانیده نیروی بزرگ و مواد سوخت طالبان و القاعده را فراهم می سازد.

زراعت غله جات و مواد اولیه در اثر از میان رفتن بخش های وسیعی از جنگلات و تخریب شبکه های آبیاری و جانشین شدن خشخاش و کوکنار در حال نابودی است. نبود امنیت، دامپروری را که شغل اصلی این مردم بود، شدیداً لطمه زده است. نیمی از نیروی جوان مصروف جنگ است و نیمی دیگر در صدد یافتن لقمه نانی بین کابل و کراچی سرگردان. این رفت و برگشت دایمی، مفهوم سرزمین و کشور را نزد این ها بی رنگ ساخته و در نتیجه ما به فقدان یک نیروی ملی مدافع سرزمین در این مناطق مواجه هستیم.

... آنچه در آن فراموش گردیده، اینست که در صورت مشخص نشدن مرز سیاسی میان افغانستان و پاکستان تمام هزینه ها در گرداب مثلث برمودا غرق خواهد شد و پیام آن برای سایر باشندگان افغانستان چنین خواهد بود که آشوب بیافزین و امتیاز بگیر.

یک حقیقت را ما و مخصوصا روشنفکران پشتون به دلیل سیاست زدگی مفرط فراموش کرده ایم و آن دگرگونی های چشمگیری است در طرز تفکر، ساختار و مناسبات اجتماعی مناطق پشتون نشین کشور ما که در اثر مهاجرت ها پدید آمده است. عمده ترین این دگرگونی ها عبارت است از:

یک: مردم به غیر عادلانه بودن روابط قوم پرنفوذ و کم نفوذ، خوانین امتیاز طلب و مردمان عادی پی برده اند. در دره اوزبین مردم چند قلاهی پایین، دیگر حاضر نبودند از تصامیم خان های وکلی مربوط به قوم کروخیل اطاعت کنند. نمی خواستند تمام مکاتب و کلینیک های صحتی در ساحه خانان وکلی ساخته شود و می خواستند از درآمدهای جنگلات پسته که گذشته در انحصار قوم کروخیل بود، نیز بهره مند باشند.

دو: درک اهمیت آموزش و پرورش و سرازیری بی پیشینه به سوی مکاتب. با وصف سختگیری های طالبان در همه جاهایی که من سفر داشتم، نخستین خواست مردم افزایش و توسعه مکاتب بود. حتا مکاتب دخترانه.

سه: تربیت هزاران کادرجوان در پاکستان آشنا با چندین زبان خارجی، کمپیوتر، شیوه های جدید اداره، تخصص و منجمنت که اکثریت شان تجربه کاری در موسسات غیر دولتی یا انجیو ها را دارند. (۵) این فاکت ها می توانند پشتوانه خوبی برای یک کار بیدارگرانه در این مناطق باشند نه اتکا بر رسوم و قوانین دست و پا گیر قبیله ای.

- **افتادن به کام شوروی:** نفوذ رسمی و آشکار شوروی ها در افغانستان از دوران صدارت داوود خان در سال ۱۹۵۴ آغاز شد و آن هنگامی بود که امریکا به درخواست های مکرر حکومت افغانستان مبنی بر دریافت کمک نظامی واقعی نگذاشت و برعکس پروگرام تسلیم دهی اسلحه به پاکستان را آغاز نمود. سفیر پیشین امریکا در کابل می نویسد: «علت اصلی این منازعه (منظور از منازعه افغانستان با پاکستان- نویسنده) هر چه که باشد، این یک حقیقت است که زمینه خوبی را برای مداخله شوروی در افغانستان فراهم نمود. هرگاه در ماه ها و سال های آینده اتحاد شوروی نفوذش را در افغانستان تحکیم می بخشید این منازعه حل نشده می توانست زمینه ساز مداخله اش در پاکستان باشد.» (۶)

داوود خان به لویه جرگه مراجعه و اجازه تقاضای اسلحه را از هرکشوری که باشد اخذ نمود. مراجعه داوود خان به روس ها این فرصت طلاهی را برای آن ها فراهم کرد که در جهت شکستادن محاصره غرب گامی به جلو بگذارند. و این حرکت خود را بایستی با شعارهای ضد استعماری همراه می ساختند که داعیه پشتون ها و بلوچ ها برای شان بهترین گزینش بود. همکاری های نظامی شوروی شامل ارسال اسلحه، اعزام متخصصان نظامی و تربیت کادرهای نظامی بود. چون آنانی که پس از تحصیل بر می گشتند، در نقاط حساس و کلیدی اردوی افغانستان نصب می گردیدند. هسته های نظامی حزب دموکراتیک خلق را همین افراد تشکیل دادند که در کلیه کودتاهای نظامی نقش اصلی را ایفا نمودند. حتا در کودتای بیست و شش سرطان ۱۳۵۲. و سرانجام کودتای هفتم ثور که سرآغاز سه دهه خشونت، جنگ و مصیبت در افغانستان شد.

- **خدشه دار شدن روابط اقوام و به تعویق افتادن روند تشکل اجتماعی در افغانستان:** پیچیدگی روابط قومی در افغانستان چیزی نیست که سایر جوامع آن را تجربه نکرده باشند. این امر بیش از هر چیزی به تراز توسعه اجتماعی و اقتصادی هرکشوری ارتباط دارد. اما در افغانستان افزون بر عدم توسعه اجتماعی و اقتصادی، نامشخص بودن مرزهای این کشور در حدود شرقی آن مکلفیت های شهروندی شماری از اقوام را مورد سوال قرار داده، عملیه سرشماری را که پیش شرط عمده تطبیق برنامه های توسعه اجتماعی و اقتصادی می باشد، ناممکن ساخته، نقطه آخر تعقیب مخالفان مسلح کشور را تا عمق کشور همسایه امتداد داده و ضرورت مدارا با سنت های قبیله مدل زمامداری نوع قبیله ای را به سطح کشورداری نیز رواج داده است.

این امر باعث حفظ حساسیت های قومی و زبانی در میان سایر اقوام ساکن کشور نیز شده است. نباید تصور کرد که تنها اختلاف قومی میان پشتون ها و سایر اقوام است. این اختلاف را بین سایر اقوام نیز به درجاتی می توان مشاهده کرد. یک مرور اجمالی بر رخداد های دهه نود سده گذشته نشان می هند که این حساسیت ها بر روابط همه اقوام سایه افکنده است. یکی از برنامه های اصلی دولت حامد کرزی و جامعه جهانی گویا برچیدن مراکز متعدد قدرت در کشور و تقویت دولت مرکزی بود. ولی تا کنون فرماندهان محلی نفوذ خود را کماکان در بین مردم حفظ نموده اند و به تناسب دوام سیاست دولت در رابطه به مناطق جنوب شرق، نفوذ و اعتبار آن ها بیشتر تحکیم می گردد. **صرف بودجه بازسازی کشور در امور جنگی رشوه دهی به سران قبایل احساسات آن عده از اقوام را که در مناطق آرام و مساعد به بازسازی در وضعیت بسیار رقتبار زندگی می کنند، جریحه دار ساخته و زمینه نفوذ دوباره فرماندهان قدرت طلب قومی را فراهم ساخته است.**

پروسه اسکان کوچی ها که بایستی مدت ها پیش تکمیل می گردید، به دلیل عدم انسداد مرزها به تعویق افتاده است. و تا زمانی که مرز رسمی وجود نداشته باشد، کوچی ها نیز تمایلی به مسکون شدن نخواهند داشت و آنچه که

اکنون به نام حل معضله کوچی ها صورت می گیرد، سلسله اقدامات سیاسی است که به جای حل معضله گره دیگری را بر بحران عدم اعتماد قومی می افزاید. و آن این که دولت از طریق وزارت عودت مهاجران دست به اعمار شهرک هایی در شمال کشور زده است. چه کسانی در این شهرک ها جابه جا شده اند؟ افراد مسلحی که نه کوچی اند، نه مهاجر. هم اکنون دشت لیلی مملو از همین نوع افراد و خانواده ها شده است. از یک دید این کاملا انسانی است. کاش ما هیچ شهر و ولایت و منطقه یی به نام فلان قوم نشین در هیچ گوشه یی از کشور نداشته باشیم. اما بالا فاصله پس از یک دوره شدید ترین برخورد ها و خونین ترین جنگ های قومی که هنوز خون قربانیان این جنگ ها نخشکیده، چنین اقدامی به مفهوم تکرار تلخ ترین تجارب تاریخی است. ولو این پروسه زیر نام «ملت سازی» عملی گردد که امریست بسیار حیاتی. اما پروسه ملت سازی جدا از برنامه توسعه اجتماعی و اقتصادی ناممکن است. ما یگانه مردمی هستیم که به «افتخارات تاریخی!» خود مباهات می کنیم اما هرگز از آن درس عبرت نمی گیریم. مدل «ملت سازی» که امروز آن را برگزیده ایم، مدلی تازه و نیازموده نیست. مدلی است که عبدالرحمن خان، امان الله خان و نادر خان آن را به کار بستند و ناکام ماندند. جنگ های قومی- تنظیمی سال های نود نتیجه یک چنین عملیه ملت سازی بود.

اگر چنان که ادعای سخنگوی وزارت خارجه افغانستان درست باشد، با ورود پناهندگان ناآرامی های اخیر پاکستان به افغانستان باید شاهد سوتفاهات مزید میان قومی در کشور خواهیم بود چون تشخیص پناهنده از افغان های مهاجر در پاکستان به دلیل نامشخص بودن هویت شماری از هموطنان ما دشوار است. ... و سرانجام:

- بستری مناسب برای تروریسم بین المللی و مافیای مواد مخدر: پاکستان برای دستیابی به استراتژی بلند مدت خود در افغانستان، با کسب حمایت سیاسی غرب و حمایت مالی عربستان سعودی و یاری نهادهای تندرو اسلامی، دست به تاسیس هزاران مدرسه دینی زد. در این مدارس نه تنها طالبان افغانی پرورش یافتند، بل که این مدارس تبدیل شدند به مراکز آموزش و پرورش شبکه های متعدد اخوانیت بین المللی. همراه باین مدارس در مناطق کوهستانی قبایل آزاد پایگاه های بزرگ آموزش تاکتیک های جنگی برپا شدند.

استراتژیست های غربی و پاکستانی با هدف ادامه یک جنگ درازمدت با شوروی تا ازپا درآوردن آن، تخم چنان پدیده یی را در این مناطق کاشتند که با سرعت و قوت خارج از تصور به رشد و نمو آغاز کرد. شوروی ها با زیرکی تمام و خلاف انتظار غرب پای خود را از این منجلاب بیرون کشیدند و آن هم در حالی که نیروهای شان در افغانستان در موقعیت ضعیف قرار نداشتند. (۷) اما سیاست غرب در رابطه با این پدیده از خروج روس ها تا سقوط طالبان چندان روشن نبود. نشانه هایی مبنی بر عدم علاقمندی آن ها وجود دارد و آن سقوط غیرمنتظره حکومت داکتر نجیب بدانگونه که اتفاق افتاد و واگذاری کلیه اختیارات عمل به نظامیان دیکتاتور پاکستان تا آنگاهی که دیگر آن ها نیز قادر به کنترل این پدیده رشد یابنده نگردیدند و پروژه طالبان که با هدف محار زدن به این پدیده با مصرف کمپانی های بزرگ نفتی و حمایت سازمان های استخباراتی غرب در معرض اجرا قرار داده شده بود نیز کارگر نیافتاد تا این که حوادثی چون یازدهم سپتامبر اتفاق افتاد. دو عامل بیش از هر چیز دیگری در پخش و گسترش این پدیده مساعدت کرد. یکی مساعد بودن شرایط ذهنی و فکری در هر دو کشور و دو دیگر مشخص نبودن مرز سیاسی. یعنی عرصه جولان شان بلا مانع بود.

- تحول احتمالی اوضاع منطقه و پیامدهای آن برای افغانستان: سه جریان عمده سیاسی در پاکستان در حال رقابت اند: لیبرال ها، تندروان اسلامی و هواداران دیکتاتوری نظامی. به قدرت رسیدن پرویز مشرف در پاکستان مصادف بود با آخرین مرحله از تطبیق استراتژی آن کشور در افغانستان. اما حادثه یازدهم سپتامبر این پروژه را ناتکمیل گذاشت و اکنون ظاهرا دیکتاتوری نظامی پاکستان در حال اضمحلال قرار دارد. حوادث بعدی نه چندان دور پیروزی یکی از دو جریان اولی را تثبیت خواهد کرد. و یا هم دوباره دیکتاتوری. بینظیر بوتو که با پروژه دموکراسی وارد کشورش شده بود، چنانچه پیش از این نیز اشاره شد، با افتادن در منجلاب عوامزدگی مفرط خودش را قربانی کرد و حزیبش را در سراشیب سقوط قرار داد.

در هر صورت، افغانستان ناگزیر است در سیاست خارجی خود به صورت جدی بازنگری کند. در صورت پیروزی تند روان اسلامی پیش بینی حوادث آینده بسیار دشوار خواهد بود. در آن صورت، نه تنها افغانستان بل که جهان و منطقه با خطری جهانخوار مجهز با سلاح اتمی رو به رو خواهند بود. ولی پیش از هر کشوری افغانستان در معرض تهاجم آن قرار خواهد گرفت. چون از یکسو در افغانستان بستر مناسبی برای رشد طالبانیسم وجود دارد و دو دیگر مرز مشخصی با پاکستان نداریم و همین عامل ما را پیوسته از داشتن یک اراده واحد ملی باز داشته است تا بتوان آن را در برابر یک تهاجم سازمان یافته از بیرون مرزهای کشور بسیج کرد و در صورت پیروزی لیبرال ها نیز نباید انتظار داشت که آن ها زیر فشار جامعه جهانی و مخصوصا ایالات متحده امریکا سر تعظیم در برابر افغانستان فرود آورند.

بوتو و نواز شریف هر دو از مجری های پروژه طالبان‌پس در افغانستان بودند. و در آینده نیز امریکا به خاطر گل روی کرزی روی منافع استراتژیک خود در پاکستان پا نخواهد گذاشت. **انتظار تجزیه پاکستان به دنبال بحران کنونی یک انتظار بیهوده است و در صورتی که این معجزه صورت بگیرد، نیز قطعاً این تجزیه محدود به پاکستان نخواهد ماند.**

حضور نیروهای خارجی در بهترین حالت، به افغانستان این فرصت را فراهم خواهد کرد که منازعات مرزی خود را با پاکستان به گونه مسالمت آمیز حل و فصل کند. زیرا در یک چنین حالتی حکومت پاکستان در پی به دست آوردن اطمینان از دولت افغانستان در رابطه به مرزهای شمال غربی اش خواهد بود و توافق روی خط دیووند بخش عمده این اطمینان را فراهم خواهد کرد و میزان مداخلات پاکستان در بی ثباتی اوضاع افغانستان را کاهش خواهد داد. ولی در نبود نیروهای خارجی انتظار تکرار حوادث سال های نود را باید داشت. در دو حالت بی ثباتی اوضاع افغانستان ادامه خواهد داشت و جنگ تمام هزینه های بازسازی کشور را خواهد بلعید:

1- هرگاه استراتژی امریکا و غرب معطوف به شعله ورنگداشتن آتش جنگ در منطقه باشد.
2- هرگاه دولت افغانستان انتظار بهره برداری از آشفتگی های سیاسی در پاکستان را داشته باشد.
در امکان اول، تغییر مسیر سیاست در دراز مدت دشوار خواهد بود. ولی در حالت دومی با بازکردن راه بحث و گفتگوی آزادانه، تامل دوباره در مورد ذهنیت هایی که تابووار بر زندگی و طرز تفکر ما عمل می کند، می توان فضای سیاسی را مساعد تر ساخت. **من جسارت آقایان خروتی و سیستانی را در این رابطه می ستایم.**

به عنوان نتیجه گیری:

پایه گذاران سیاست خارجی افغانستان در پایان جنگ دوم جهانی در رابطه به پاکستان چنان یک استراتژی را پی ریزی کردند که بدون شک یکی از ریشه های اصلی بحران کنونی در منطقه می تواند باشد. و آن عبارت است از لغویک جانیبه خط دیووند و طرح بی ثبات ساختن ایالت شمالغرب پاکستان. پس از استقلال هند و خروج انگلیسی ها از نیمقاره هند در سال ۱۹۴۹ این معاهده به طور یک جانبه از سوی پارلمان افغانستان لغو اعلام گردید. دلیل آن در آغاز انتظاراتی بود که حکومت افغانستان از اوضاع آشفته هند در آستانه خروج انگلیسی ها و سپس تجزیه آن کشور داشت و آن الحاق صوبه سرحد به افغانستان و راهیافتن به اقیانوس هند از طریق بلوچستان بود. اما پاسخ بریتانیایی ها از همان آغاز صریح و روشن بود. آن ها تاکید ورزیدند که «خط دیووند یک مرز بین المللی است و **حدود افغانستان در آنجا پایان می یابد**» (۸) طی یک دوره جنگ سرد در افغانستان انبوهی از ذهنیت ها در پیرامون این «خط» پدید آمدند و به تدریج در اثر نبودن فضای آزاد گفتگو این ذهنیت ها به واقعیت های تردید ناپذیر و مقدس تبدیل گردیدند. این سیاست منجر به همچنان محاط ماندن افغانستان به خشکی، انزوای سیاسی از جهان معاصر، کودتاهای پیهم نظامی، افتادن به کام شوروی، تداوم جنگ های داخلی، به تأخیر افتادن روند شکل اجتماعی، بی سرنوشت ماندن پشتون های دو سوی مرز و مهمتر از همه به وجود آمدن بستری مناسب برای افراط گرای اسلامی، تروریسم بین المللی و مافیای مواد مخدر شد.

بخشی از بار این مسؤلیت را نیز تاریخ نویسان ما با «تحمیلی» گفتن و «نام نهادن» خواندن و منسوخ دانستن خط دیووند به عهده دارند. این نوع تابو ها مخصوصاً در تاریخ معاصر افغانستان کم نیستند و چنان چوکات بندی های ذهنی را شکل داده و در افکار عامه مترسب ساخته اند که مخالفت با آن ها و یا حداقل تأمل دوباره درباره شان ارزش های ملی و فرهنگی! را بر می انگیزد و پاسداران این تابوها از همان موضع حفظ ارزش ها و نوامیس ملی!، فرهنگی و قومی! و... به مخالفت بر می خیزند.

واقعیت اینست که این تابوها در زندگی ما تأثیرات بزرگی دارند و نمی توان از کنارشان بی تفاوت گذشت، اگر هم قرار باشد که حرکتی روشنگرانه در افغانستان آغاز گردد، نقطه آغاز از نو پرداختن به برخی ارزش های اخلاقی، افکار و ذهنیت های مسلط بر جامعه خواهد بود که تابووار بر زندگی ما عمل می کنند و یکی از این تابوها خط دیووند است که دگرگونه اندیشیدن در باره آن گناه و خیانت ملی شمرده می شود. فرصت های خوب تاریخی گاهگاهی فراهم می گردند نه همیشه.

به گمانم، فرصتی بهتر از این نخواهد بود تا نقطه پایان بر آن فصلی از یک اشتباه تاریخی بگذاریم که بر سر آن بارها سر خود را شکستیم اما لجاجت را رها نکردیم.

رویکردها و منابع:

۱. فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، کابل: ۱۳۳۳ ق. جلد ۳، ص ۹۵۵.
۲. امید، شماره ۲۵۷.
۳. میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، پیشاور: ۱۹۹۹. ۲۳۴.
۴. عبدالصمد غوث، سقوط افغانستان، ترجمه پارس، پیشاور: ۱۹۹۹. ص ۲۰۲.
۵. از یادداشت های نویسنده طی مسافرت های سال ۱۹۹۹ در مناطق سروبی، ننگرهار و لوگر.
۶. تیودور ایلین جونیر، مقدمه «سقوط افغانستان»، اثر یاد شده در بالا، ص سوم.

۷. دیاگو کوردوویز و سلیگ هریسن، حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی در افغانستان، ترجمه پارسی، پیشاور: ن.م، ص ۴.

۸. عبدالصمد غوث، همانجا، ص ۱۰۱.

پیر محمد ملازهی

بررسی روابط پاکستان و افغانستان دوست یا دشمن

در پی طرح اتهامات متقابل پاکستان و افغانستان به یکدیگر، مناسبات این دو کشور همسایه رو به تیرگی بیشتری گذاشته است. افغانستان مدعی است که طالبان و سازمان القاعده در سه منطقه در پاکستان پناهگاه های امن به دست آورده و مراکز آموزشی خود را بار دیگر فعال کرده اند و عملیات ضد دولتی و ضد امریکایی خود را از این پناهگاه های امن در داخل افغانستان پیگیری می کنند. به باور دولت افغانستان و نیز فرماندهان ارتش امریکا و ناتو، چنین مراکز آموزشی تنها در حمایت دستگاه های امنیتی پاکستان می توانند امکان فعال شدن دو باره بیابند؛ موضوعی که دولت پاکستان به شدت آن را رد کرده ولی برای افغانستان و امریکایی ها قانع کننده نبوده است.

سه منطقه یی که افغانستان مدعی فعال شدن اردوگاه های آموزشی طالبان در پاکستان شده است، ایالت مرزی شمال غربی، ایالت بلوچستان و مناطق قبایل آزاد به ویژه وزیرستان شمالی و جنوبی می باشند که با افغانستان مرزهای طولانی ۲۴۰۰ کیلومتری دارند. افزون بر این، از دیدگاه افغانستان، رهبران اصلی طالبان و القاعده شامل ملا عمر، اسامه بن لادن و ایمن الظواهری نیز در قلمرو پاکستان پناه گرفته اند و این به دور از چشمان تیزبین سازمان اطلاعات ارتش پاکستان- آی.اس. آی نمی تواند باشد.

در مقابل، پاکستان مدعی شده است که افغانستان در شورش دو قبیله بگنی و مری در ایالت بلوچستان پاکستان دست دارد و اسلحه و امکانات تدارکاتی در دسترس آن ها می گذارد. شورش قبایل بلوچ که سازمانی نظامی زیر عنوان ارتش رهایی بخش خلق ایجاد کرده و با دولت مرکزی وارد جنگ مسلحانه شده اند، دشواری های جدی امنیتی برای پاکستان به وجود آورده است. دولت پاکستان در این رابطه انگشت اتهام را متوجه افغانستان و هندوستان کرده است و گاهی هم اطلاعاتی از دستگیری عناصر امنیتی افغانستان در ایالت بلوچستان انتشار داده است. روشن است که افغانستان درست به همان شیوه یی که پاکستان دخالت خود را در امور داخلی افغانستان قاطعانه تکذیب می کند و بر تعهدات خود مبنی بر همکاری با امریکا در مبارزه در برابر تروریسم تأکید می کند، دخالت خود را در شورش قبایل در بلوچستان پاکستان با قاطعیت رد می کند و طرح این گونه اتهامات را بخشی از جنگ روانی آی.اس. آی برای رد گم کردن دخالت در سازماندهی مجدد طالبان، آموزش و گسیل آن ها برای خرابکاری در داخل افغانستان تصور می کند.

داوری در این باره که پاکستان و افغانستان تا چه اندازه بر مبنای اطلاعات درست و موثق این گونه اتهامات را در برابر یکدیگر مطرح می کنند، ساده نیست؛ زیرا که نخست هر دو طرف با اطمینان از وجود چنین دخالتی ادعاهای خود را مطرح و نشانه هایی به دست می دهند و دو دیگر، ساختار تباری، قبیله یی منطقه و پیوندهای قبایل در دو سوی خط دیوراند به گونه یی است که حمایت مردمی خارج از اراده و قدرت دولت ها نیز می تواند وجود داشته باشد. آن چه مسلم است، طالبان و القاعده طی ماه های اخیر و به ویژه پس از آن که موضوع گسترش فعالیت ناتو به شرق و جنوب افغانستان و جایگزین شدن ناتو به جای نظامیان امریکایی مطرح شد، فعالیت های نظامی ضد دولتی و ضد خارجی خود را در چندین ولایت مهم همجوار با پاکستان افزایش داده اند. در ولایاتی چون زابل، ارزگان و هلمند و قندهار گاه در جنگ با نیروی چندصد نفری با ارتش افغانستان و نیروهای امریکایی درگیر شده و تا آزاد کردن و تصرف فرمانداری ها نیز پیش رفته اند.

از دیدگاه افغانستان، این نیروها از مرز پاکستان و افغانستان گذشته و پس از عملیات، بار دیگر به پاکستان بازمی گردند. بنا بر این، تکذیب های پیهم دولت پاکستان برای افغانستان و فرماندهان نظامی امریکایی و ناتو پذیرا

جلوه نمی‌کند. همچنان که به نظر می‌رسد تکذیب دخالت افغانستان در شورش قبایل بلوچستان نیز برای دولت پاکستان قانع‌کننده نبوده است. از همین زاویه، می‌توان اختلافات پاکستان و افغانستان را مورد توجه قرار داد، اما برای آن که تصویری واقع‌بینانه و تا جای امکان به دور از پیشداوری از این گونه اختلافات که در صورت تشدید نه تنها امنیت ملی پاکستان و افغانستان را زیر تأثیر قرار می‌دهد، بلکه در امنیت کل منطقه جنوب آسیا و همسایگان این دو کشور می‌تواند تأثیرات منفی شایان توجهی بر جای بگذارد، داشته باشیم، نیاز خواهد بود که اختلافات پاکستان و افغانستان را در رویکردی تاریخی مورد توجه قرار دهیم. از این زاویه موضوع در سه بخش قابلیت طرح می‌یابد:

آ - زمینه های تاریخی اختلافات

ب - خط مرزی دیوراند و مسأله پشتونستان بزرگ
پ- راهکار های احتمالی برای پایان مناقشات دو کشور

آ: زمینه های تاریخی اختلافات:

در این واقعیت که اختلافات پاکستان و افغانستان ریشه های عمیق در تاریخ دارد، جای بحث چندانی وجود ندارد. این اختلافات ریشه در استعمار انگلیس بر نیمقاره هند دارد و به زمانی طولانی پیش از تأسیس پاکستان به عنوان یک کشور بازمی‌گردد. حتی می‌توان آغاز آن را تا مقطع زمانی کشته شدن نادرشاه افشار- پادشاه وقت ایران در سال 1747 میلادی و بازگشت احمدخان ابدالی به قندهار و جدا کردن «افغانستان» از ایران، به عقب کشید. در چنین رویکردی تاریخی، اختلافات پاکستان و افغانستان در متن تاریخ قابل شناسایی و ردیابی خواهند بود. در این سیر تاریخی، چند نقطه عطف مهم وجود دارد:

- 1- تصرفات احمدشاه ابدالی یا درانی در نیمقاره هند
- 2- جنگ های خاندان رنجیت سینگ و خاندان درانی
- 3- جایگزینی استعمار انگلیس به جای حکومت سیک ها بر پنجاب
- 4- جنگ های انگلیس و افغان و انعقاد قراردادهای گندمک و دیوراند
- 5- تجزیه نیمقاره هند و تأسیس پاکستان در سال 1947 میلادی

بحث در باره هر کدام از این زمینه های تاریخی و تشدیدکننده اختلافات پاکستان و افغانستان، مفصل است. در این جا، همین قدر بسنده است که گفته شود کشته شدن نادرشاه افشار باعث شد که احمدخان ابدالی یکی از فرماندهان ارتش ایران- که در فتح دهلی در کنار نادرشاه بود- با نیروهای افغانی [به رهبری نور محمد خان علی زایی که احمد خان معاون وی بود]، به قندهار برود و در آن جا در لویه جرگه سنتی قبایل پشتون، پس از یک رشته مشاجرات چند ماهه به پادشاهی برگزیده شود. نتیجه این اقدام آن شد که «افغانستان» از ایران جدا و یک ارتش قبیله یی بزرگ به وجود آید، و برای تصرف سرزمین های جدید متوجه هندوستان شود. احمد شاه تا دهلی پیشروی کرد ولی به دلایل متفاوتی نتوانست یک حکومت افغانی در هند تأسیس کند. اما در همین حملات نظامی بخش های مهمی از پنجاب و کشمیر را به تصرف خود درآورد و آن را ضمیمه خاک خود کرد. این گونه بود که رقابت و جنگ میان دو خاندان رنجیت سینگ سیک مذهب که بر پنجاب تسلط داشت و خاندان افغان درانی که بخش هایی از پنجاب شامل لاهور و دره کشمیر را تصرف کرده بود، درگرفت.

پس از مرگ احمد شاه بابا که نام احترام آمیزی برای وی بود، جنگ قدرت میان فرزندان وی و دیگر مدعیان تاج و تخت درگرفت که قدرت افغان ها رو به ضعف گذاشت. سیک ها از فرصت بهره گرفتند و نه تنها سراسر پنجاب و کشمیر را پس گرفتند، بلکه تا پیشاور در داخل مناطق پشتون نشین نیز پیشروی کردند. اهمیت این پیشروی خاندان سینگ در مناطق پشتون نشین در آن بود که تا بعد از تسلط انگلیس بر پنجاب در دوره حکومت امیر دوست محمدخان، بر افغانستان، مناطق پشتون نشین که اکنون مورد اختلاف پاکستان و افغانستان است، در اختیار قدرت استعماری نورسیده و قدرتمندتر از حکومت سیک ها قرار گرفت و افغان ها دیگر هرگز در موقعیتی قرار نرفتند که بتوانند مناطق از دست رفته را بازپس بگیرند.

افزون بر این، در جریان جنگ های جدید میان انگلیس و افغانستان، افغان ها مناطق جدیدی را از دست دادند و مناطقی از حوزه نفوذ قبایل پشتون و بلوچ در دو ایالت کنونی سرحد و بلوچستان پاکستان طبق دو قرارداد مشهور گندمک و دیوراند به انگلیس واگذار شد. مرزهای کنونی پاکستان و افغانستان محصول دو جنگ مهم انگلیس و افغانستان است که طبق قرارداد مناقشه آمیز دیوراند در تنگه خیبر تثبیت شده است.

البته این واقعیت تاریخی هست که افغانستان از آن زمان تاکنون همواره بر تحمیلی بودن قراردادها با انگلیس تأکید داشته است؛ به گونه‌ی که می‌توان گفت از سال 1893 که قرارداد دیوراند میان سر مورتیمور دیوراند- نماینده اعزامی انگلیس به هند و عبدالرحمان خان- امیر وقت افغانستان در کابل به امضاء رسید، تا به امروز هیچ صاحب قدرتی در افغانستان این قرارداد را که قبایل پشتون را به دو بخش نامساوی تقسیم کرد، به رسمیت نشناخته است. در اهمیت این ذهنیت در میان افغان‌ها همین بس که گفته شود که اختلافات روان میان پاکستان و افغانستان در پی آن تشدید شد که ارتشبد مشرف- رییس جمهور پاکستان در برابر اعمال فشار امریکا و افغانستان برای کنترل بیشتر بر مرزها و جلوگیری از عبور و مرور طالبان و اعضای القاعده به داخل افغانستان، خواهان همکاری افغانستان در بستن فیزیکی مرزها [با کشیدن یک دیوار در نوار مرزی] شد.

دولت حامد کرزی این درخواست را به دلیل آن که مرزها نامشخص است و به صورت تلویحی به خط مرزی دیوراند رسمیت خواهد داد، قاطعانه رد کرد. البته تردیدی نیست که دولت پاکستان رسمیت خط مرزی دیوراند را در نظر داشته است و رد آن از سوی دولت افغانستان، چندان هم دور از انتظار نبوده است منتها پیامد این تحول مهم تر از آن است که در مراحل اولیه تصور آن احتمالاً وجود داشته است. بدین معنا که ناخشنودی گسترده‌ی بی‌را در کابل دامن زده است. ناخشنودی بی‌که تبلور عینی آن را در اظهارات صریح حامدکرزی در سفر قبلی اش به اسلام آباد مبنی بر این که افغانستان آمادگی دارد به پشتون‌های واقع در قلمرو کنونی پاکستان تابعیت افغانی اعطاء کند، می‌توان یافت. این اظهارات باعث خشم محافل سیاسی پاکستان شد و در تشدید اختلافات کنونی پاکستان و افغانستان نقش مهمی بازی کرده است.

با توجه به پیشینه امر می‌توان گفت که پیش از تجزیه نیمقاره هند و تأسیس پاکستان، خط دیوراند و مسأله پشتونستان به نوعی مطرح بوده است و پاکستان پس از تأسیس در سال 1947 میلادی تنها وارث انگلیس در مناطق پشتون نشین و بلوچ نشین شده است. این واقعیت که افغانستان تنها کشوری بود که در سازمان ملل هنگامی که پذیرش پاکستان به عنوان یک کشور مستقل مطرح شد، رأی منفی داد، به خودی خود گویا است و پرده از شدت اختلافاتی برمی‌دارد که در عمق تاریخ تحولات منطقه ریشه دارند. اهمیت این موضوع مناقشه‌آمیز میان پاکستان و افغانستان هنگامی روشنتر خواهد شد که بدانیم موضوع خط مرزی دیوراند و مسأله پشتونستان به نوعی با منافع قدرت‌های بزرگ در دوران جنگ سرد گره خورده بود و تمامی تحولاتی که افغانستان از زمان کودتای نظامی سردار محمد داوودخان تا به امروز در قالب نظام‌های سیاسی و اجتماعی متفاوت و شکست خورده تجربه کرده است، به گونه‌ی بی‌مسأله پشتونستان بزرگ و خط مرزی دیوراند پیوند داشته‌اند.

در جا به جایی رژیم‌های سیاسی-ایدئولوژیک در کابل، نقش قدرت‌های بزرگ غیرقابل انکار است. همچنان که دو نمونه از اشغال افغانستان از سوی شوروی پیشین و اشغال جاری این کشور از سوی امریکا و ناتو می‌تواند بدون ارتباط با منافع قدرت‌های بزرگ قابل توضیح شود.

ب: خط مرزی دیوراند و مسأله پشتونستان بزرگ:

واقعیت آن است که خط مرزی دیوراند با کیفیتی که در شرایط ضعیف افغانستان به امضاء رسید، در هیچ مقطعی مورد پذیرش کامل حکومت‌ها در افغانستان قرار نگرفته است. لا اقل می‌توان گفت که افغان‌ها به لحاظ ذهنی تجزیه مناطق قومی خود را نپذیرفته‌اند و همواره مدعی اتحاد مجدد پشتون‌ها در دو سوی خط مرزی دیوراند باقی مانده‌اند. مسأله پشتونستان بزرگ و بلوچستان بزرگ در واقع با همین واقعیت در ارتباط هستند. از سال 1893 که قرارداد خط مرزی دیوراند میان حکومت هند بریتانیایی و عبدالرحمان خان- امیر افغانستان امضاء شد، تا به امروز، افغان‌ها آن را تحمیلی دانسته و از پذیرش آن سر باز زده‌اند. گذشته از این، بنا به ادعای افغان‌های ملیگرا در هر دو سوی خط دیوراند، امیر عبدالرحمان خان و حتا شاهان قبلی چون یعقوب خان که قرارداد گندمک را امضاء کردند، پادشاهانی نبوده‌اند که مشروعیت مردمی داشته باشند، بلکه مستبد بوده و بنا بر این، قراردادهایی که از سوی این گونه شاهان مستبد و فاقد مشروعیت برای حفظ قدرت و به زیان مردم افغانستان امضاء شده‌اند، قانونی نمی‌باشند. البته، روشن است که از دیدگاه پاکستان چنین برداشت‌هایی، سطحی و فاقد اعتبار بایسته است، ولی در هر حال، این گونه برداشت‌ها در تشدید اختلافات پاکستان و افغانستان مؤثرند.

اختلافات مرزی پاکستان و افغانستان هنگامی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شوند که آن‌ها را در پیوند با منافع قدرت‌های بزرگ و دست‌اندازی‌های آن‌ها در هر دو کشور در نظر بگیریم. در عین حال، حقیقت آن است

که ادعاهای ارضی افغانستان و دامن زدن به مقوله پشتونستان بزرگ و بلوچستان بزرگ از سوی ناسیونالیست های پشتون و بلوچ از این جهت که با اصل بقای پاکستان پیوند خورده است، مقوله یی بسیار حساس و تعیین کننده صلح و ثبات در جنوب آسیا به نظر می رسد؛ زیرا که دو ایالت مهم سرحد، بلوچستان و مناطق قبایلی پاکستان را به گونه مستقیم و ایالت سند را به گونه غیر مستقیم زیر تأثیر خود قرار می دهد. به عبارت روشن تر، سه ایالت از چهار ایالت پاکستان در محدوده این ادعای افغانستان قرار می گیرند و تحقق احتمالی چنین ادعایی به معنای فروپاشی کامل کشور پاکستان خواهد بود.

درست از همین زاویه است که دخالت قدرت های خارجی چه در دوران جنگ سرد و چه در اوضاع کنونی، قابل توضیح می شود. بدین معنا که مسأله پشتونستان بزرگ که نظر به سرزمین پشتون نشین در دو سوی خط دیورند دارد و آن ها را در قالب یک واحد سیاسی خودمختار و یا در پیوند با افغانستان می بیند، بهانه یی برای دخالت قدرت های بزرگ در افغانستان و پاکستان بوده است. این گونه دخالت ها را در دوران جنگ سرد در حادترین شکل آن، به صورت اشغال افغانستان از سوی ارتش سرخ شوروی پیشین و سازماندهی جهاد به وسیله غرب و آمریکا و در نهایت شکست و فروپاشی شوروی جهانیان شاهد بوده اند.

مسأله پشتونستان در طول این دوره با برداشت های متفاوتی همراه شده است که بدون توجه به آن ها، درک اهمیت این موضوع دشوار خواهد بود. برداشت های متفاوت در باره پشتونستان بزرگ را می توان چنین فشرده کرد:

- 1- برداشت افغان ها از پشتونستان بزرگ
- 2- برداشت پاکستانی ها از پشتونستان بزرگ
- 3- برداشت تبارگرایانه پشتون ها از پشتونستان بزرگ
- 4- برداشت قدرت های رقیب بزرگ از پشتونستان بزرگ

تردیدی نیست که این گونه برداشت های متفاوت و گاه متضاد، بازتاب خاص خود را در منطقه دارد و طرح هر کدام می تواند به تشدید اختلافات پاکستان و افغانستان بینجامد. در گذشته چنین بوده و در آینده یی قابل پیش بینی انتظاری جز این وجود ندارد. برداشت دولت ها و محافل سیاسی پشتونگرا در افغانستان همواره پیرامون این محور متمرکز باقی مانده است که پشتونستان بزرگ که بلوچستان جنوبی را نیز شامل می شود، به لحاظ تاریخی، بخشی از افغانستان است که در دوره قدرت استعماری از این کشور جدا و ضمیمه خاک هندوستان شده است. بنا بر این، در پایان استعمار علی القاعده باید به افغانستان بازپس داده می شد و نه این که به کشور تازه تأسیس پاکستان به کیفیتی که افغان ها آن را مشکوک می دانند، ملحق شود. برخی از آگاهان، تمامی تحولات پس از تأسیس پاکستان در مناسبات افغانستان و پاکستان را در پیوند با مسأله خط دیورند و پشتونستان تحلیل کرده اند.

دخالت های پاکستان به ویژه در دوره اشغال افغانستان از سوی شوروی و حمایت از مجاهدان و ادامه این گونه دخالت ها در قالب استقرار حکومت طالبان در یک دوره کوتاه تا پیش از اشغال دوباره افغانستان- این بار از سوی آمریکا و ناتو و بنا به ادعای افغان ها تلاش برای بازسازی طالبان و ادامه جنگ داخلی در این کشور از سوی پاکستان، همگی در رابطه با مسأله پشتونستان و خط دیورند قرار دارند. بسیاری از آگاهان واقعین تر در کابل بر این باورند که تا مشکل خط دیورند و پشتونستان راه حل پذیرا برای پاکستان نیابد، مناسبات پاکستان و افغانستان به رغم نیازهای متقابل دو کشور به یکدیگر کاملاً عادی نخواهد شد و اختلافات هم چنان امکان تداوم خواهد داشت. افغان ها از زمان حکومت سردار محمد داوود خان همواره روی بازگشت حاکمیت ملی خود بر مناطق پشتون نشین پاکستان تأکید داشته اند و از بلوچستان به نام پشتونستان جنوبی یاد کرده اند تا از این طریق افغانستان را به سواحل اقیانوس هند در ایالت بلوچستان پاکستان برسانند و کشورشان را از انزوای جغرافیایی بیرون سازند. در این ارتباط، دو دیدگاه در افغانستان وجود داشته است:

- 1- ادغام مناطق پشتون و بلوچ نشین در خاک افغانستان
- 2- تشکیل فدراسیون افغانستان+ پشتونستان و بلوچستان

افغان های «قوم محور» در افغانستان ادغام مناطق پشتون و بلوچ نشین پاکستان در قلمرو ملی خود را پررنگ تر مطرح کرده اند و در یک مقطع کوتاه حزب پرچم سابق در دوره حکومت سردار داوودخان از همین موضوع حمایت می کرد و کون حزب افغان ملت انور الحق احدی از چنین دیدگاهی حمایت می کند. تشکیل فدراسیون افغانستان+ پشتونستان و بلوچستان اساساً اندیشه روسی بود که در دوران اوج رقابت های آمریکا و شوروی پیشین مطرح بوده است و برخی از آگاهان، اشغال افغانستان از سوی ارتش سرخ شوروی را در همین راستا و رسیدن

روس ها به مدخل تنگه هرمز از طریق تشکیل چنین فدراسیونی دانسته اند. با فروپاشی شوروی به ظاهر این اندیشه کم رنگ شده است ولی هنوز هواداران قوم محور خاص خود را دارد.

روشن است که برداشت پاکستانی ها از پشتونستان بزرگ در تضاد کامل با برداشت افغان ها قرار می گیرد. از نگاه پاکستان خط دیورند و مسأله پشتونستان بطور قطعی تمام شده است و طرح آن از سوی افغانستان مغایر با حسن همجواری و مناسبات دوستانه دو کشور و دخالت در امور داخلی پاکستان و مخل امنیت و تمامیت ارضی پاکستان است.

آن گونه که برخی از کارشناسان مسائل جنوب آسیا مطرح کرده اند؛ پاکستان برای خنثی کردن طرح پشتونستان بزرگ يك استراتیژی مشخص در پیش گرفته و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان مسوول پیگیری آن است. استراتیژی پاکستان حاکم کردن حکومتی در کابل است که دست نشانده اسلام آباد باشد و در هیچ شرایطی به مسأله خط دیورند و مسأله پشتونستان توجه نکند. به عبارت روشن تر، خط دیورند را به عنوان مرز بین المللی پاکستان و افغانستان به رسمیت بشناسد و مسأله پشتونستان را برای همیشه به فراموشی تاریخی بسپارد. سیاست پاکستان در دوره اشغال افغانستان از سوی شوروی و پس از آن، حکومت مجاهدان جنگ داخلی هدایت شده از طریق حزب اسلامی گلبدین حکمتیار که آ.اس.آی پشت سر آن قرار داشته و پس از استقرار حکومت طالبان و اکنون همکاری مؤثر با امریکا همه و همه در ارتباط تنگاتنگی با استراتیژی پاکستان در افغانستان دارند.

بر پایه این گونه برداشت ها، افغانستان در استراتیژی پاکستان دو راه بیشتر پیش رو ندارد: یا حکومتی دست نشانده اسلام آباد و یا حد اقل هماهنگ با آن خواهد داشت و یا همواره درگیر جنگ داخلی و بحران باقی خواهد ماند. راهیافت سومی وجود ندارد. البته دولت پاکستان چنین برداشتی را تأیید نمی کند و به ویژه کنون که امریکا در افغانستان و پاکستان صاحب نفوذ است، پاکستان با قاطعیت بیشتری چنین برداشت هایی را رد می کند. ولی حقیقت آن است که نشانه های تأیید کننده وجود چنین استراتیژی در پاکستان در قبال افغانستان نیرومندتر از آن هستند که برای افغان ها تکذیب های پاکستان اعتماد آفرین تلقی شوند.

در اوضاع کنونی، به نظر می رسد که پاکستان سیاست دوگانه «اعلامی» و «اعمالی» در افغانستان در پیش گرفته باشد. در سیاست اعلامی پاکستان- متحد امریکا در آنچه که از آن به نام مبارزه در برابر تروریسم یاد می شود، به شمار می آید و در سیاست اعمالی متحد طالبان است که هدف آن ها اخراج امریکا و ناتو از افغانستان و استقرار حکومتی هماهنگ با اسلام آباد در کابل است.

طرح موضوع طالبان میانه رو و شریک کردن آن ها در قدرت در کابل از سوی پاکستان، جدا از اهداف استراتیژیک پاکستان قابل آن نخواهد بود. در کنار برداشت های رسمی دولت های افغانستان و پاکستان، برداشت تبارگرایان پشتون در هر دو سوی خط دیورند را می باید مهم تلقی کرد. پشتونستان بزرگ جدي ترین حامیان خود را در میان ناسیونالیست های پشتون در افغانستان و پاکستان یافته است. برچیده شدن خط مرزی دیورند و ادغام دو بخش پشتون نشین پاکستان و افغانستان- خواست اصلی قوم محورهای پشتون است. درخواست چندی پیش افضل خان- یکی از رهبران ناسیونالیست پشتون از حامد کرزی و ارتشبد مشرف- رییسان جمهور افغانستان و پاکستان که خط دیورند را برچینند و رفت و آمد پشتون ها را آزاد نمایند، به خوبی دیدگاه قوم محورهای پشتون را به نمایش می گذارد. ناسیونالیست های پشتون به درجات متفاوت خواهان تأسیس کشور خاص خود و به رسمیت شناختن آن از سوی پاکستان و افغانستان و سازمان ملل هستند. اما مشکل آن ها در این واقعیت مهم نهفته است که شرایط منطقه برای بازتقسیم قومی مساعد نیست و فروپاشی کامل کشور پاکستان را در پی خواهد داشت. روشن است که دولت پاکستان در هیچ شرایطی رضایت به چنین امری نخواهد داد. هر چند که چنین تحولی با استراتیژی هند همخوانی دارد و قطعاً از سوی هند با استقبال روبرو خواهد بود.

در ارتباط با قدرت های بزرگ و مسأله پشتونستان و خط دیورند، پیچیدگی های بیشتری هست. بدین معنا که در ظاهر با فروپاشی شوروی، روس ها نقش خود را در پشتونستان از دست داده اند ولی به دلیل حضور امریکا در افغانستان و پاکستان نقش این کشور پررنگ تر از گذشته شده است. این که سیاست امریکا در قبال مسأله پشتونستان چه خواهد بود، هنوز خیلی زود است که دست به داورى قطعی زد، اما این هست که پاکستان و افغانستان هر دو امیدوارند امریکا برای پایان دادن به این مشکل که يك قرن است مناسبات منطقه یی را زیر تأثیر خود قرار داده است، راهیافت پذیرا برای دو طرف بیاید. گذشته از این انتظار، باید توجه داشت که پاکستان همان جایگاهی را که در دوره جنگ سرد داشت، در نزد امریکا ندارد و هندوستان در حال جایگزین شدن آن است.

معادلات جدیدی در منطقه جنوب آسیا در حال شکل‌گیری هستند و هندوستان در معادله رقابت آمیز قدرت آینده جهان میان امریکا و چین در حال قدرت گرفتن، جایگاه مهم تری از پاکستان در امریکا یافته است. بنا بر این، تبارگرایان پشتون می‌توانند روی این گونه مسایل حساب کنند و نقاط آسیب پذیر جدید پاکستان را در سنجش های خود منظور کنند.

اکنون این احتمال که ناسیونالیست های چپ پشتون که در گذشته امید به حمایت مسکو داشته اند، با در نظر داشتن عامل قدرت امریکا چشم طمع به واشنگتن معطوف نمایند، چندان دور از انتظار نمی‌تواند تلقی شود. کاهش جایگاه پاکستان در امریکا و افزایش جایگاه هندوستان از نظر ناسیونالیست های پشتون مثبت تلقی می‌شود. اکنون قابل تصور شده است که ناسیونالیزم چپ پشتون و بلوچ مواضع قبلی چپگرایانه خود را تعدیل و با شرایط نوین منطبق سازد. در چنین احتمالی، نقش امریکا در تحولات مرتبط با افغانستان، پشتونستان بزرگ و بلوچستان بزرگ بسیار حائز اهمیت خواهد بود.

تردیدی نیست که ارتشبد مشرف و هوادارانش در حاکمیت پاکستان، با درک حساسیت شرایط بود که چرخش 180 درجه بی‌پس از حادثه 11 سپتامبر کردند و از طالبان و القاعده بریدند و به صف مخالفان آن‌ها پیوستند ولی این که چرخش پاکستان برای امریکا راضی کننده باشد، جای بحث وجود دارد. لا اقل می‌توان گفت که افغانستان، هندوستان و قوم محورهای پشتون روی تشدید تضاد منافع امریکا و پاکستان حساب می‌کنند و امیدوار به تضعیف هر چه بیشتر پاکستان هستند. هر چند که در یک نگاه واقع بینانه تر نمی‌توان گفت که امریکا در تضعیف پاکستان تا آن جا پیش برود که به تجزیه قومی این کشور منتهی گردد.

گمان غالب تر در این خصوص، آن است که امریکا تلاش کند پاکستان را وابسته تر از گذشته به خود کند و در نهایت توان استراتژیک نظامی این کشور و سلاح های هسته‌یی و موشکی اش را زیر نظارت خود بگیرد تا از این طریق به نگرانی های اسرائیل و هند پایان دهد. در همین حد هم اگر امریکا در پاکستان پیش برود، دگرگونی هایی در ساختار قدرت نظامی پاکستان اجتناب ناپذیر خواهند شد و به احتمال زیاد قدرت جنرال ها جای خود را به قدرت حزبی خواهد داد و با برگزاری انتخابات عمومی در سال 2007 قدرت حزبی به پاکستان باز خواهد گشت و ارتش پاکستان به پادگان ها بازمی‌گردد. در چنین فرضی، سیاست دوگانه کنونی پاکستان در قبال افغانستان و طالبان نیز پایان خواهد یافت و نظام فدرالی قابلیت احیا بر اساس قانون اساسی 1973 خواهد یافت. در چنین تحولی به جای تجزیه قومی پاکستان با تقویت نظام فدرالی ناسیونالیست های پشتون و بلوچ در مناطق قومی خود حکومت های محلی را به دست خواهند گرفت.

با این حال، چنین تحولی در پاکستان الزاماً به معنای پذیرش خط مرزی دیورند و پایان مسأله پشتونستان نخواهد بود. مسأله پشتونستان بزرگ و بلوچستان بزرگ به احتمال زیاد در آینده بی‌قابلیت بینی همچنان به عنوان یک مشکل منطقه‌یی مناسبات پاکستان و افغانستان را زیر تأثیر قرار خواهد داد و در همان حال، انگیزه های بایسته را برای قوم محورهای پشتون و بلوچ به وجود خواهد آورد که آن‌ها اهداف قوم گرایانه خود را در آرمان پشتونستان بزرگ و بلوچستان بزرگ پیگیری نمایند.

ب- راهکارهای احتمالی برای پایان مناقشات دو کشور:

در این باره که پاکستان و افغانستان در اوضاع نوین که امریکا در هر دو کشور حضور نظامی سیاسی مؤثری یافته است، چگونه قادر خواهند بود که بر مشکل تاریخی خط مرزی دیورند و مسأله پشتونستان فایق آیند، به درستی روشن نیست و وحدت نظری در کابل و اسلام آباد در قبال آن وجود ندارد. با این حال، با نگاهی به طرح ها و راهکارهایی که تاکنون برای حل این مشکل مطرح شده اند، می‌توان احتمالاتی را مطرح کرد. تاکنون راهکارهایی بدین شرح برای پایان دادن به مناقشات مرتبط با خط دیورند و پشتونستان مطرح شده است:

- 1- طرح کنفدرال پاکستان و افغانستان
- 2- طرح فدراسیون پاکستان + افغانستان و بلوچستان
- 3- طرح استقلال پشتونستان بزرگ
- 4- طرح رسمیت خط دیورند و پذیرش آن از سوی پاکستان و افغانستان
- 5- [طرح ایجاد اتحادیه منطقه‌یی میان افغانستان + ایران + پاکستان]

روشن است که هر کدام از این طرح ها در مقاطع خاصی مطرح و از شدت و ضعف و حامیان و مخالفان خاص خود برخوردار شده اند. هر کدام از این طرح ها به لحاظ نظری به خواسته ها و منافع یک طرف پاسخ می‌داده اند

و خواسته ها و منافع طرف دیگر را نادیده می گرفته اند. گذشته از این، سه طرح اولیه که مربوط به دوران جنگ سرد و تشدید رقابت ها و بلوک بندی های قدرت جهانی بوده و هر کدام از سوی يك بلوك قدرت مورد حمایت قرار داشته اند. به گونه یی که می توان گفت طرح کنفدرال پاکستان و افغانستان از سوی امریکا و پاکستان طرح و هدف آن حل مشکل عمق استراتژیك پاکستان در برابر هندوستان [و نیز راهیابی به آسیای میانه و محاصره ایران و چین] بوده است. این طرح از سوی مردم افغانستان بطور کامل رد شده است و به معنای ادغام افغانستان در پاکستان تلقی شده است. از همین رو، از همان آغاز، طرح در دهه هفتاد میلادی محکوم به شکست بوده است.

در برابر طرح کنفدرال پاکستان و افغانستان، شوروی پیشین طرح فدراسیون پاکستان و افغانستان و بلوچستان را مطرح کرده بود. این طرح، در تداوم خود ایران را نیز مد نظر داشته است که با فروپاشی شوروی و تحولات مغایر با خواست روس ها منتفی تلقی شده است.

طرح استقلال پشتونستان به دلیل آن که جدایی دو ایالت سرحد و بلوچستان را از پاکستان در بردارد، در عمل به معنای فروپاشی پاکستان خواهد بود و عملی به نظر نمی رسد. گرچه مطلوب هندوستان است و در راستای سیاست های استراتژیك این کشور مبنی بر بازگرداندن تعادل نیمقاره هند به پیش از استعمار انگلیس و تأسیس پاکستان قرار دارد. ولی در هر حال، تجزیه قومی پاکستان می تواند کل منطقه را دچار بحران سازد و گمان نمی رود قدرت های بزرگ نیز در اوضاع کنونی چنین راهکاری را مورد توجه قرار داده باشند.

بنا بر این، **عملی ترین راه حل پایان بحران پشتونستان و خط مرزی دیورند میان پاکستان و افغانستان همان است که از سوی برخی از شخصیت های واقعی غیر پشتون افغانستان مطرح شده است. طبق این طرح، پاکستان يك بندر تجاری و خط ترانزیت تضمین شده به گونه یی که تحولات سیاسی در پاکستان و افغانستان بر آن تأثیرگذار نباشد، در دسترس افغانستان قرار می دهد و در مقابل، افغانستان خط مرزی دیورند را به رسمیت می شناسد.** مسأله قومی پشتون ها و بلوچ ها در چارچوب نظام فدرالی در پاکستان قابلیت حل و فصل خواهد یافت. این موضوع که چنین طرحی به پیش خواهد رفت یا نه، بحث دیگری است. ولی پاکستان از لحاظ نظری می تواند چنین طرحی را مورد توجه قرار دهد. به ویژه اگر راه ترانزیت مشابهی از افغانستان به سوی آسیای مرکزی در دسترس پاکستان گذاشته شده و شکل تضمین شده یی قرار داده شود، عملی شدن این طرح امکان پذیر خواهد بود.

موقعیت خاص جغرافیایی منطقه و وابستگی پاکستان و افغانستان به یکدیگر و عامل حضور مؤثر امریکا در منطقه بر عملیاتی شدن چنین احتمالی تأکید می گذارد. لا اقل می توان تصور کرد که پاکستان در چرخش 180 درجه یی اش در قبال طالبان و القاعده و همکاری مؤثر با امریکا امیدوار است که از حمایت امریکا در حل و فصل دو مسأله مشکل ساز مرزی اش با افغانستان در خط دیورند و هندوستان در خط حائل کشمیر برخوردار شود. افغانستان و هند نیز انتظارات کم و بیش همانندی از امریکا دارند، هم چنان که گروه های کشمیری و قوم محورهای پشتون و بلوچ نیز اوضاع نوین را به دقت زیر نظر گرفته اند و امیدوارند که با انطباق خود با واقعیت های پیش آمده موجود در منطقه، اهداف خاص خود را از طریق عامل حضور امریکا پیگیری نمایند.

نتیجه گیری:

چنانی که روشن است و در سابقه اختلافات پاکستان و افغانستان قابل ردیابی، مسأله پشتونستان بزرگ و بلوچستان بزرگ و موضوع خط مرزی دیورند اصلی ترین اختلاف دو کشور همسایه است. از آن جا که معمولاً اختلافات ارضی از پیچیده ترین اختلافات هستند که کمتر سابقه داشته است از راه های مسالمت آمیز حل و فصل شوند و همواره این جنگ ها، پیروزی ها و شکست های یکی از طرف ها بوده است که مرزها را تعیین می کرده است، بنا بر این، دشوار می توان تصور کرد که اختلافات پاکستان و افغانستان در آینده قابل پیش بینی به طور کلی پایان ببابند و زمینه برای شناسایی رسمی خط دیورند آن گونه که پاکستان انتظار آن را دارد، فراهم شود. گذشته از این، ساخت قدرت در پاکستان و چرخش ناآرام آن میان نخبگان سیاسی و جنرال های ارتش و به موازات آن تجربه ایدئولوژیك قدرت در افغانستان که در چهار دهه گذشته تقریباً همه نظام های سیاسی شناخته شده را تجربه کرده و در همگی آن ها با شکست روبرو شده است، مسأله پشتونستان و خط مرزی دیورند را ابعاد گسترده تر و پیچیده تری داده است تا آن جا که هیچ دولتی در افغانستان در عمل در موقعیتی قرار نگرفته است که بتواند با پاکستان بر سر این موضوع وارد بحث و احیاناً مصالحه شود

در چنین جوی از واقعیت ها، افغانستان درگیر جنگ ایدئولوژیک قدرت شده، جنگی که سه دهه امکان تداوم یافته، باعث رد اشغال خارجی آن در دوره قدرت شوروی و کنون امریکا و ناتو شده است اما به نقطه استقرار و تعادل و ثبات سیاسی و اجتماعی بایسته دست نیافته است. در این مدت نسبتاً طولانی، تصور شده است که پاکستان یکی از بازیگران اصلی در تحولات نامطلوب در افغانستان بوده است. لا اقل نخبگان سیاسی و فکری در افغانستان بر این باورند که تا مسأله پشتونستان و خط مرزی دیوراند راه حل پذیرایی برای پاکستان و افغانستان نیابد، اختلافات این دو کشور قابلیت حل و فصل نهایی نخواهد یافت و جنوب آسیا همچنان درگیر بحران امنیتی باقی خواهد ماند.

اهمیت تنش ها در مناسبات پاکستان و افغانستان در آن است که قابلیت سرایت به دیگر کشورهای همجوار را دارد و از همین رو، نیاز به یافتن يك راهیافت پذیرا برای دو طرف افزایش می یابد. در گذشته، ایران در کاهش تنش ها میان پاکستان و افغانستان ابفای نقش کرده ولی هندوستان به دلایل خاص خود و تضعیف پاکستان و بازگرداندن تعادل به هم خورده از استقلال پاکستان، خواهان ادامه تنش ها و بهره برداری مطلوب از آن بوده است. در همین حال، قدرت های بزرگ رقیب جهانی نیز با حمایت از یکی از طرف ها تلاش کرده اند بر دامنه نفوذ خود در جنوب آسیا بیافزایند. بنا بر این، موضوع پشتونستان بزرگ و بلوچستان بزرگ موضوعی بوده است که قدرت های بزرگ به آن علاقه مند شده اند.

ناسیونالیزم چپ پشتون و بلوچ از همین فضا در راستای تقویت خود بهره گرفته و در دوران جنگ سرد با شوروی پیشین پیوند خورده بودند. اکنون با احتساب اشغال افغانستان از سوی امریکا و ناتو، عقب نشینی روس ها از رقابت در تراز گذشته، قدرت گرفتن چین و کاهش جایگاه پاکستان در سیاست های منطقه یی امریکا و افزایش جایگاه هند به موازات آن در نزد امریکایی ها، چنین به نظر می رسد امریکا در موقعیتی قرار گرفته است که تأثیرگذارترین قدرت خارجی بر تحولات جنوب آسیا است. با توجه به همین مسأله، ناسیونالیزم چپ پیشین پشتون و بلوچ با درک شرایط، در حال هماهنگ ساختن خود با شرایط نوین منطقه یی است و با تعدیل مواضع سعی دارد که فرصت تازه یی برای تحقق اهداف خود بیابد. از آنجا که امریکا در حال دستیابی به پایگاه های نظامی در افغانستان و پاکستان است و تا آینده یی نامعلوم استقرار نظامی خود را در منطقه حفظ خواهد کرد، این برداشت در حال تقویت است که امریکا ساختارهای قدرت هماهنگ با خود را تثبیت کند و این امر ممکن نخواهد بود مگر آن که اختلافات پاکستان و افغانستان از يك سو و اختلافات پاکستان و هندوستان از سوی دیگر کاهش یافته و زیر کنترل در بیایند. در چارچوب چنین برداشتی دو مشکل اصلی پاکستان و منطقه یعنی بحران کشمیر و خط حائل میان هند و پاکستان و بحران پشتونستان و خط مرزی دیوراند میان پاکستان و افغانستان علی القاعده باید مورد توجه قرار گیرند و امریکا باید کمک کند که این دو بحران پایان یابند.

چنین بر می آید که امریکا برای بحران کشمیر طرح های مشخصی را مطرح کرده و تلاش هایی برای میانجیگری دارد. ولی در باره پشتونستان و خط مرزی دیوراند تاکنون طرح مشخصی از سوی امریکا عنوان نشده است.

در این میان، آن چه که بر اهمیت مسأله پشتونستان و خط مرزی دیوراند افزوده است، اوضاع خاص پاکستان و ابهام در آینده آن است. پاکستان که بر مبنای اسلام شکل گرفته و اسلام فلسفه وجودی آن بوده است، در اوضاع جدید ناگزیر به فاصله گرفتن از اسلام شده است. علت آن است که رادیکالیزم اسلامی برآمده از مدارس مذهبی و احزاب بنیادگرا باعث شده است که تفکر طالبانی و القاعده رو در روی امریکا قرار گیرد و به آنچه که از آن به نام تروریسم جهانی یاد می شود، دامن بزند. این وضعیت جدید در تداوم خود، اتحاد استراتژیک میان اسلامگراها و ارتش پاکستان را آسیب پذیر خواهد کرد و اگر به هر دلیلی از میان برود، بقای پاکستان به صورت جدی به زیر سؤال خواهد رفت.

هندوستان، افغانستان و قوم محورهای پشتون و بلوچ در پاکستان، روی چنین تحوли احتمالی حساب باز کرده اند. بنابر این، پاکستان برای بقای خود راهی جز هماهنگی کامل با امریکا پیش رو نخواهد داشت. در این هماهنگی، اسلامگراها با دولت پاکستان دچار مشکل شده اند و از آن جا که اسلامگراهای پاکستان بیشتر پایگاه مهمی در مناطق پشتون نشین دارند، این احتمال که در آینده نوعی ائتلاف میان چپ ناسیونالیستی و اسلامگراها در این کشور شکل بگیرد و پاکستان را با بحران هویت روبرو کند، منتفی به نظر نمی رسد.

با این حال، در يك چشم انداز واقعینانه تر، نمی توان تصور کرد که تضادهای داخلی در پاکستان در تراز قابلیت طرح بیابند که شالوده استقلال و بقای این کشور به زیر سؤال برود. واقعیت آن است که ارتش پاکستان

ارتشی حرفه‌ی بی و با فرماندهی نیرومند، با سلسله مراتب قدرتمند است و اجازه چنین تحولی را نخواهد داد. اما در همان حال، ساخت نظامی قدرت در پاکستان به پایان دوران تاریخی اش در حال نزدیک شدن است و دموکراسی پارلمانی و احیای فدرالیسم در این کشور تنها راه حل بقا است.

عامل حضور نظامی امریکا در پاکستان و افغانستان و حضور سیاسی-اقتصادی امریکا در هند، این انتظار را به وجود آورده است که پس از تثبیت قدرت در افغانستان و کنترل رادیکالیزم طالبان، القاعده و احزاب اسلامی و مدارس مذهبی پاکستان ساخت قدرت را در پاکستان به گونه‌ی هدایت کند که لا اقل به فروپاشی این کشور منتهی شود و تبارگرایان پشتون و بلوچ در چارچوب پاکستان به مطالبات قومی شان دست بیابند و در همان حال، افغانستان و پاکستان قادر شوند که به مشکل خط مرزی دیوراند پایان دهند. همچنان که انتظار همانندی در باره کشمیری ها و خط حایل میان هند و پاکستان شکل گرفته است. از چنین نگاهی، آینده پاکستان، افغانستان، کشمیر و پشتونستان یک سان به نظر می‌رسد و هر راهیافتی با حمایت امریکا علی القاعده نیمقاره هند را در یک مجموعه مورد توجه قرار دهد. تا رسیدن زمان مناسب تحقق چنین امری، اختلافات پاکستان با هند و افغانستان همچنان ادامه خواهد یافت. هر چند که در تراز غیرقابل کنترلی تشدید هم نخواهد شد.

نو اندیش

شناسایی خط دیوراند، رفع بحران میان افغانستان و پاکستان

جهان امروز، افغانستان را با مرزهای کنونی اش به رسمیت می‌شناسد و حدود و ثغور آن جغرافیای شناخته شده‌ی بی است که ادعای هر گونه تغییر ارضی در آن، به جز از بلند پروازی لفظی چیزی دیگری نخواهد بود. پرسش اساسی در این است که ما در گذشته سال‌ها شعار «دا پشتونستان زمونژ» (این پشتونستان ما) را سر دادیم، اما برای یک لحظه از زبان سران قبایل آن طرف مرز، نشنیدیم که بگویند «مونژ افغانان یو» (ما افغان هستیم). چون این سران قبایل هوشیار تر از زمامداران سیاسی افغانستان بودند، آن‌ها برای پر کردن جیب‌های شان به دولت‌های افغانستان مراجعه می‌کردند و در خفا از اتحاد و یک دستگی پشتون‌های آنطرف و این طرف مرز دم می‌زدند و برای دستیابی پول‌های گزاف از تاکتیک‌های خاصی کار می‌گرفتند که یکی از این تاکتیک‌ها بر انگیختن احساسات زمامداران افغانستان بود و این شگردها به حدی اثر گذار بود که شاعر چپگرایی مثل سلیمان لایق ندا در بدهد که: «لر و بر پشته‌ی یو دی» (پشتون‌های آن سو و این سو یکی هستند).

یکی از پرچمداران داعیه‌ی پشتونستان- سردار محمد داوود بود که در دوره‌های صدارت و ریاست جمهوری خود، تلاش نمود تا قضیه پشتونستان را به عنوان یک معضله بزرگ میان افغانستان و پاکستان مطرح نماید و به همین دلیل بود که هر روز ترانه «دا پشتونستان زمونژ» از رادیو افغانستان پخش می‌گردید و داوود خان یکبار با همین انگیزه سفر بری عمومی را آغاز نمود تا با پاکستان وارد جنگ شود. اما سیاستمداران پاکستانی که کالج‌های انگلیسی را به پایان برده بودند، توانستند با مهارت و انعطاف سیاسی از این تنگنا عبور نمایند و آتش خشم سردار را فرو بنشانند.

خط دیوراند در واقع زخم خونینی بوده که در یک سده آخر بیشترین آسیب را از این ناحیه افغانستان دیده نه پاکستان. پاکستان در جریان جنگ سرد به خاطر رسیدن به اهداف منطقه‌ی بی‌وگس‌ترش پهنای استراتژیک خود، به شیوه بسیار عالی از این فضا استفاده نمود و برای تمویل و تجهیز مجاهدان مبالغه‌نگفتی را در خزینه دولتی خود سرازیر کرد و حاصل این پول‌های باد آورده بود که امروز در منطقه و به ویژه در میان کشورهای اسلامی پاکستان به یک قدرت اتمی تبدیل گردیده و بدین وسیله مرزهای جغرافیایی خویش را ضمانت نموده است.

ما بخواهیم و یا نخواهیم، پاکستان تمام ایجنسی‌های پشتون‌ها را متعلق به کشور خود می‌داند و **این ایجنسی‌ها هم کدام تمایلی ندارند که به افغانستان ببینند.** در این نیم سده آخر به خصوص در دوران زمامداری ظاهر خان و داوود خان به رغم نامگذاری جاده‌ها و تجمع هزاران داعیه‌داران «حق تعیین سرنوشت پشتون‌ها و بلوچ‌ها» در جاده پشتونستان (مرکزی ترین محله کابل) و ارائه بیانیه‌های پرشور مدافعان پشتون‌های آن طرف سرحد، برای یک روز کسی نشنیدند که پشتون‌های ماورای سرحد مارش «بپوستن به افغانستان» اجرا کرده باشند.

زامداران و سیاستمداران افغانستان باید درک می کردند که قبایل پشتون آن سوی مرز، بهتر و خوبتر از مدافعان سینه چاک خود در افغانستان، منافع شان را تشخیص کرده می توانستند. آن ها به حدی زرنگ بودند که در یک بازی سیاسی از به اصطلاح تعدی دولت پاکستان به زمامداران افغانستان شکواییه می کردند، آن وقت بود که زمامداران افغانستان سر از پا نمی شناختند و چنان ناشیانه ذوق زده می شدند که هرچه داشتند سرمایه های ملت فقیر شان را در پای سران قبایل می ریختند و فکر می کردند که با این «حاتم بخشی» از جیب مردم افغانستان، پشتون های آن س.ی مرز را مشمول اتباع افغانستان می سازند (!). در حالی که سران قبایل با این بازی، به ریش دولتمردان افغانستان می خندیدند و پس از چندی به موجودیت خود در پاکستان افتخار می کردند و در کنار و یا در حمایت دولت پاکستان زندگی شاهانه شان را ادامه می دادند. چنانچه در دوره ء زمامداری ببرک کارمل و داکتر نجیب میلیون ها افغانی از بودجه خاد به جیب سران قبایل ریختانده شد و افراد قبایلی در مهمانخانه های دولتی و خاد با دبدبه ویژه پذیرایی می گردیدند و هر آنچه که می خواستند در اختیار شان قرار می گرفت که به گونهء مثال یکی از این نام ها کوکی خیل بود که پول گزاف و اسلحه فراوان را باخود برد و هرگز برنگشت و سر انجام به دولت کابل پیام نفرت خویش را فرستاد. متأسفانه که دولت مداران افغانستان تا اکنون این نقش سران قبایل را درک نکرده و هنوز که هنوز است جیب پر کردن های سران قبایل ادامه دارد.

افغانستان زیاد ترین آسیب را از مداخلات پاکستان دیده و اگر تعللی برای عدم شناسایی خط دیورند صورت بگیرد، مداخلهء پاکستان گریز ناپذیر است. چنانچه مشرف در آخرین مصاحبه ء خود به صورت آشکار از مداخله کشور خود در افغانستان سخن می گوید. در این موقعیت حساس که جرگه ء قبایل دو طرف مرز به اشتراک دولت افغانستان و پاکستان نزدیک است، چرا مشرف از این مداخله حرف می زند ؟ آیا مشرف به گونه ای تلویحی آن هم در چنین زمانی این پیام را نمی دهد که :

- اگر افغانستان تمایل به شناختن خط دیورند نداشته باشد، من به حیث بزرگترین مرجع قدرت در پاکستان پیام مداخلهء پیوسته پاکستان در افغانستان را می دهم و حتا از گفتن آن هراس هم ندارم، چون قدرت اتمی هستم و پشتوانه های من همان هایی اند که پشتوانه افغانستان نیز هستند. اما ما با پشتوانه های مان راهبرد و تعامل گذشته تاریخی داریم که افغانستان هنوز شاگرد صنف اول این دبیرستان نمی باشد .

از دید این قلم، هر گونه تعلل در شناسایی خط دیورند از سوی افغانستان بیانگر یک غفلت تاریخی خواهد بود. افغانستان با شناسایی خط دیورند به چند دست آورد مهم می رسد که در زیر بر می شماریم:

۱ - به بهانه های پاکستان برای مداخله نیم قرنه اش در افغانستان پایان داده می شود.
۲ - افغانستان به دریاها متصل می شود که در عصر کنونی عمده ترین امکانات تجارتي از طریق آب ها میسر می باشد.

۳ - رابطه با پاکستان از طریق مرزها ی شناخته شده ای بین المللی تامین می گردد و دروازه های غیر مجاز مسدود می شود.

۴ - با شناختن خط دیورند، پاکستان هیچ دلیلی برای مداخله در افغانستان نمی داشته باشد، چون دیگر ادعای پشتونستان بزرگ از اتک تا اباسین، زایل می شود.

۵ - طالبان و القاعده از این عدم شناسایی خط دیورند ، بیشترین سود را می برند و آن ها به خاطر مرز مغشوش بین دوکشور ، به عملیات شان ادامه می دهند و به یقین که سیاست مداران پاکستانی برای تحت فشار قرار دادن دولت افغانستان به خاطر شناسایی خط دیورند ، از طالبان حمایت نظامی و لوژستیک می نمایند.

۶ - با شناسایی خط دیورند، تجارت کشور رونق می گیرد و افغانستان از طریق بندر آبی کراچی با شبه قاره هند وصل می گردد. این خود بزرگترین دست آورد اقتصادی برای افغانستان است که سال ها از تعلل و کارشکنی کالاها ی تجاری افغانی، پاکستانی ها ضربات مهلکی بر پیکر اقتصاد و تجارت افغانستان وارد کرده اند.

۷ - روابط افغانستان و پاکستان از تنش نیم قرنه وارد مرحله جدیدی از همسایگی ، حسن همجواری و منافع متقابل می گردد.

۸ - به ادعا های سیاستمداران و زمامداران پاکستانی در رابطه به حمایت این ملیت و رد آن ملیت در افغانستان پایان داده می شود که خودش نوع از مداخله ء آشکار دولتمردان پاکستانی در امور داخلی کشور ما می باشد. چنانچه بارها مشرف به عنوان دایه مهربانتر از مادر ، به اصطلاح حق پشتون ها در افغانستان را تلف شده قلمداد نموده که گویا تاجیک ها و عمدتاً پنجشیری ها قدرت سیاسی را در دست دارند. این گونه صحبت های مشرف با تأسف که از سوی دولت افغانستان بی پاسخ مانده است. در حالی که این خودش مداخله ء آشکار و تفرقه افگنی در میان ملیت های افغانستان می باشد.

۹ - پاکستان در تربیت ، تجهیز و تمویل افراد متمایل به منافع استراتژیک خود ، دست باز نمی داشته باشد و نمی تواند که هر از چندگاهی آن ها را به افغانستان گسیل دارند تا دولت مدافع پاکستان را در افغانستان تشکیل بدهند.

۱۰ - شناسایی خط دیورند به افغانستان این امکان را می دهد که هر نوع مداخله و پاکستان را در میز محاکمه بین المللی بکشاند. اکنون پاکستانی ها از مرزهای مغشوش و طویل حرف می زنند و می توانند مداخلات شان را توجیه نمایند. اما با رسمیت یافتن خطوط مرزی دیگر بهانه بی برای توجیه مداخلات وجود نمی داشته باشد. اکنون فرصت آن رسیده است که دولت افغانستان با عزم و شهامت سیاسی، مساله شناسایی خط دیورند را در دستور کار پارلمان افغانستان قرار بدهند و پارلمان افغانستان با توجه به منافع ملی و بین المللی کشور از این خط قرمز باید عبور نمایند و این تابو را باید بشکنند. زیرا ما افغانستان کنونی خود را با همین مرزهای شناخته شده بین المللی اش اگر حفظ نماییم، بزرگترین پیروزی ما به شمار می رود تا سرانجام بتوانیم کشور را به شاهره ترقی، عدالت و دموکراسی هدایت نماییم. زیرا با فقر، جهل و بی سوادی که دست و گریبان هستیم، ادعاهای بلند پروازانه ارضی، صرف برای ما شاید سکر آور باشد، اما برای آن هایی که خواستار پیوستن شان هستیم ، مضحکه بی بیش نخواهد بود. و در آن صورت به دایه های مهربان تر از مادر تبدیل خواهیم شد. آخر این که زمان شنا سایی خط دیورند فرا رسیده و افغانستان می تواند در این جرگه فرامرزی با شهامت و اراده و قوی طرح شناسایی این خط را مطرح نماید، تا از این طریق بتواند پاکستان را مجاب نموده و دستش را از مداخله در کشور کوتاه سازد. شناسایی خط دیورند رفع بحران میان افغانستان و پاکستان خواهد بود و این ابتکار عمل بیش از حد تصور، منافع ملی ما را متبلور خواهد ساخت.

داکتر مهدی

سخنرانی در کنفرانس بین المللی «بحران افغانستان: سناریوهای ممکن تحول⁴¹»

«... اروپای صنعتی و مستعمره جو، میراث شوم ناسیونالیسم را، به عنوان بهترین و برترین راهکار سلطه بر دیگران، با خود به آسیا و افریقا برد. هم در آسیا و هم در افریقا، زون های معین تاریخی- فرهنگی وجود داشت که از قرن های متوالی بدینسو، یک واحد سیاسی شناخته شده را تشکیل می دادند. حضور استعمارگران در این زون ها (مناطق)، باعث گسستگی این توالی تاریخی، و افتراق این همبستگی فرهنگی شد. یکی از مهمترین زون های تاریخی- فرهنگی آسیا، منطقه جنوب غرب آسیا است که کشورهای هند، پاکستان، افغانستان، آسیای میانه - (قسمتاً) قزاقستان، قرقیزستان، ازبیکستان، تاجیکستان، ترکمنستان - ایران و آذربایجان در بر می گیرد. این منطقه دارای تجانس های زیر است:

- 1- عمدتاً شامل دو خانواده زبانی آریایی (هندی، اردو، پارسی دری، پشتو، بلوچی، کردی) و ترکی (ازبیک، قرغزی، ترکمنی، قزاقی، آذری) می شود. اما از لحاظ تاریخی، تمام این منطقه قلمرو زبان های هندی و ایرانی به حساب می آید.
- 2- این منطقه محراق خیزش تمدن اسلامی است که تا قرن دهم هجری (ظهور صفویه و تشکیل دولت گورکانی هند)، اکثر از یک مرکز اداره می شده است. این مرکز یا در نیشاپور خراسان بوده (طاهریان)، یا در سیستان (صفاریان)، یا در فرارودان (سامانیان) یا در غزنی و لاهور (غزنویان)، یا در فیروز کوه (غوریان)، یا در خراسان (سلجوقیان)، یا در اورگنج خوارزم (خوارزمشاهیان)، یا در سمرقند فرارودان (تیموریان) یا در هرات و کابل (اخلاف تیمور)، و یا در آگره و دهلی هند (بابریان)، یا در مشهد خراسان (افشاریه) و یا در قندهار سیستان (ابدالیان). با این حال، تاریخ به ندرت یاد آور رویارویی های قومی بوده است. آنچه برای مردم این منطقه اهمیت داشته، وجهه فرهنگی زمامداری بوده که دست به دست اقوام می گشته و کسی را یارای دم زدن از سلطه قومی نمی داده است.

⁴¹ این کنفرانس به تاریخ هشتم اپریل به ابتکار مرکز مطالعات افغانستان معاصر در مسکو برگزار گردید. ما در این جا تنها گوشه هایی از این سخنرانی را بازتاب داده ایم.

همان طوری که اشاره کردیم، از میانه های قرن هژدهم، انگلیسی ها از شرق و روس ها از شمال این قلمرو را مورد هجوم قرار دادند و با تحرک عصبیت های قومی، هم زمینه نفوذ و تسلط خود، و هم زمینه تجزیه های بعدی را فراهم آوردند.

با توجه به این نکته که هیچ یک از واحدهای سیاسی موجود (کشورها)، در هیچ مقطع تاریخ، کشور مستقلی نبوده است، بلکه بخشی از یک قلمرو واحد تاریخی- فرهنگی به حساب می آمده، تجزیه این کل به کشورهای متعدد، هرگز نمی تواند آن تجانس تاریخی- فرهنگی را حفظ کند. از این جاست که می بینیم در هر یک از کشورهای موجود، اسباب تنش آفرین و محراق های بحران را تعبیه شده است. منازعات آذربایجان و ارمنستان بر سر قره باغ؛ منازعات ایران، ترکیه و عراق بر سر پراگندگی قوم کرد؛ منازعات افغانستان و پاکستان روی مساله پراگندگی قوم پشتون؛ منازعات تاجیکستان و ازبیکستان بر سر پراگندگی اقوام تاجیک و ازبیک؛ منازعات هند و پاکستان بر سر کشمیر؛ منازعات تاجیکستان و ازبیکستان بر سر توزیع اقوام تاجیک و ازبیک؛ منازعات ازبیکستان و ترکمنستان بر سر خوارزم و چهارجوی.

در این میان، بسیاری از این کشورها، هنوز در تقلائی تثبیت هویت هستند: پاکستان، افغانستان، تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان و تا حدودی آذربایجان؛ زیرا چنان که گفتیم، هیچ یک از این کشورها حضور تاریخی نداشته اند؛ از همینرو تمام این کشورها دست به جعل اسناد تاریخی می زنند و جغرافیای سیاسی موجود کشور خود را با واقعیت های تاریخی مشترک، که در محدوده این جغرافیای سیاسی نمی گنجد، تطبیق می کنند و می خواهند شطی از سیر متوالی حوادث تاریخی را به نام قومی که نام کشورشان از آن گرفته شده، جاری سازند. بعضی از این کشورها برای حفظ وجود خود ارتش مسلح به بمب اتمی هم سامان داده اند؛ ولی نمی توان باور کرد که بدون عطف توجه به واقعیت های تاریخی و بدون دست بازی به راهکارهای تشنج زدا بتوان امنیت را در منطقه تامین کرد.

به نظر می رسد که وضع سیاسی این منطقه معین، بی اندازه ملتهب است؛ هر گونه تغییر در جغرافیای سیاسی کشوری، به طور بی اختیار و زنجیره یی؛ تغییرات در بقیه کشورها را به دنبال خواهد داشت: تجزیه یک کشور بر مبنای قوم و زبان، تجزیه های بعدی بر این مینا را به دنبال دارد. ملتهب ترین کانون در منطقه نوار مرزی میان افغانستان و پاکستان است؛ بخش عمده پشتون ها در پاکستان زندگی می کنند، با این حال **بعد از تحولات اخیر و با جا گرفتن حلقهات معینی در رهبری دولت افغانستان، در یک حرکت لغزنده، بحران روی نوار مرزی میان دو کشور تمرکز یافته است.** حلقهات مذکور بدون توجه به واقعیت های تاریخی اشاره شده در بالا- فقط با انگیزه برتری جویی قومی- خواهان بر هم زدن موازنه در دو کشور و بالتبع در منطقه- هستند. این تحریکات پس از حضور نیروهای بین المللی به رهبری امریکا در افغانستان، شدت گرفت. حلقهات مذکور می کوشند پای نیروهای بین المللی - مخصوصاً امریکا را به آن طرف دیورند بکشند، و بارها گفته اند که برای از بین بردن تروریسم باید به لانه های تروریسم حمله کرد. به نظر می رسد که این اشتیاق از افوهای ناشی شده باشد دال بر اراده امریکا در تجزیه کشور پاکستان. با آن که نمی توانیم این امر را یکسره نفی کنیم، مع الوصف، در حال حاضر زمینه های عینی آن هرگز میسر نیست.

هیچ نشانه یی دال بر تمایل قدرت های بزرگ بر آوردن تغییرات در جغرافیای سیاسی کشورهای منطقه وجود ندارد. به قول پروفیسور آلبرت استاهل-استاد افغانستان شناسی دانشگاه زوریخ سویس، **جهان کشور پاکستان را با همین حدود اربعه به رسمیت می شناسد. در سازمان ملل در عین این که نقشه سیاسی پاکستان با همین حالت موجود رسمیت دارد، هیچ پرونده یی مبنی بر مورد نزاع بودن تمامیت ارضی آن کشور وجود ندارد.** به راستی پیمودن چنین راهی بسیار دشوار است. باز کردن حساب روی حضور نیروهای بین المللی و از طریق آنان دستیابی به هوس های ناسیونالیستی بخردانه نیست. چه، در یک محاسبه سرپایی، حضور این نیروها به نفع کشور پاکستان تمام شده است: جامعه جهانی بالاتفاق نوار مرزی میان افغانستان و پاکستان را مامن و لانه تروریسم و بنیاد گرایی می شناسند. بنا برین، پاکستان با توجه به حضور نیروهای بین المللی در افغانستان، در تحکیم سلطه و حاکمیت خود بر نوار آن سوی دیورند افزوده است (کاری که پیش از این، در موقع حضور ارتش شوروی سابق کرده بود).

این در حالیست که اوضاع افغانستان بیش از پیش بحرانی تر شده و با افشای تمایلات حلقه های معینی در رهبری دولت بر گسترش شوونیزم حاکم، بی باوری و عدم اعتماد میان سایر اقوام ساکن در کشور اوج گرفته است. نگرانی عمده اینجاست که اگر این مساله قبل از خروج نیروهای بین المللی حل نگردد، **افغانستان بعد از خروج**

نیروهای بین المللی هرگز توان ایستادگی در برابر پاکستان را نخواهد داشت. پس می توان نتیجه گرفت که بر گرداندن اقوام بر جغرافیای سیاسی معین، یا تشکیل کشورها بر مبنای قوم واحد، نه امر ممکنست و نه امر معقول. کشورهای تازه تشکیل (پس از فروپاشی شوروی) طعم این داعیه را تازه می چشند، اما برای عقب ماندگی تاریخی و فرهنگی افغانستان، جز دنبال کردن بیهوده این داعیه، نمی توان علت دیگری پیدا کرد. **این داعیه، تنها در ربع آخر قرن بیست، سه بارپای نیروهای خارجی را به منطقه کشانیده است.** تو خود حدیث مفصل بخوان از مجمل. در حالی که از تغییرات منفی و مدعش بیرون از اختیار و زنجیره بی در تراز جغرافیای سیاسی منطقه (در صورت آزمایش یک نمونه) ذکر به میان آوردیم، آیا نمی شود سخن از یک روند بازدارنده و یک عقب گرد مثبت و مثمر تاریخی به میان آوریم؟

اروپا پس از ششصد سال جنگ بر مبنای تجانس های قومی، دریافت که گونه دیگر از همزیستی بدون توجه به تجانس های زبانی و نژادی هم وجود دارد: مللی که جنگ های صد ساله، سی ساله، هفت ساله و دو جنگ خانمان سوز جهانی را - به خاطر یکدست ساختن نفوس کشورها از منظر قومی و زبانی - پشت سر گذاشتند، اینک با از بین بردن ارزش حقوقی مرزها میان خود، به آن چیزی که نرسیده بودند دست یافتند: اینک مرز میان اتریش و آلمان، مرز میان آلمان و لوکزامبورگ، مرز میان چک و آلمان، مرز میان بلژیک و آلمان، مرز میان آلمان و هالند... فس در برابرذا مانع رسیدن ژرمن نژادها و آلمانی زبان ها به همدیگر نمی شود.

بیباید به این واقعیت تن دهیم که **هیچ کشوری در منطقه آسیای جنوب غربی (به شمول آسیای میانه) بر اساس رفرواندوم یا همه پرسی تشکیل نشده است؛** بنابراین و بالتبع اقوام ساکن این کشورها متجانس نیستند و به صورت اقلیت های قومی در کشورهای متعدد پراکنده اند. ترک ها و پارسی زبانان، بیش از دیگران دچار تجزیه و تشتت شده اند. کردها و بلوچ ها به همین ترتیب؛ در این میان کمترین آسیب را از نظر پراکندگی نفوس، پشتون ها دیده اند، زیرا با چشم پوشی از بخشی از آن ها که ساکن هندوستان اند، کلاً در دو کشور پاکستان و افغانستان موقعیت دارند. حال اگر این داعیه را در هر یک از واحدهای قومی و زبانی در هر یک از کشورهای منطقه دنبال کنیم **(دلیلی هم ندارد که تنها یک قوم حق دنبال کردن آن را داشته باشد لاغیر)** بی تردید منطقه را به جهنم تبدیل خواهیم کرد.

در حالی که دلایل همگرایی در این منطقه، بسا موجه تر، عینی تر و عملی تر از دلایلی است که در اروپا وجود دارد. مهمترین و اساسی ترین وجه مشترک میان ملل این منطقه همانا دین اسلام است.

زبان پارسی دری به حیث زبان بین الاقوامی (Lingua Franca) رشد کرد و بلا استثنا تمام اقوام ساکن درین منطقه احساسات، ذهنیات و تفکرات خود را در قالب این زبان بیان کردند و هر یک در رشد این زبان سهم ارزنده گرفتند. استعمار چه در آسیای میانه، و چه در سرزمین هند، برای پارچه پارچه کردن مردمان ساکن آن جاها، ابتدا اقدام به گرفتن زبان تفاهم از آنان کرد تا جایی که تجانس های انکار ناپذیر در برابر آنان قد علم می کرد، به تجزیه زبان واحد به انواع ایرانی، ماورالنهری، افغانی و هندی دست می زد. این روند تا جایی پیش رفت که اینک بعضی گمان می کنند که زبان پارسی دری، زبان قوم خاصی به نام تاجیک باشد؛ در حالی که در رویش و آرایش این زبان، ترک به قدر تاجیک، هندو به قدر هر دو، و افغان به قدر هر سه سهم داشته است.

... و اما گذشته از اشتراکات تاریخی و فرهنگی، پیوستگی جغرافیایی - و به تبع از آن - منافع مشترک اقتصادی که تک مایه بودن آب ها و معدن ها اساس آنست، خود از اهم دلایل برای همگرایی است. منازعات بر سر آب میان تمام کشورهای منطقه وجود دارد؛ به همین ترتیب مناقشه میان بعضی کشورها بر سر منابع معدنی که پیش از این اشاره رفت. ولی باید توجه داشت که در حال حاضر مهمترین دلیل برای همگرایی، دلیل یا دلایل امنیتی و سیاسی است. به نظر بنده شناخته شده ترین منفذ برای ایجاد بی امنی در کشورهای منطقه، قابلیت بیش از حد تحریک پذیر بودن اقلیت هاست. این منفذ هم برای کشورهای منطقه و هم برای قدرت های غربی زمینه ایجاد بی امنی و مداخله بعدی را فراهم کرده است.

نکته در خور تأمل اینست که کشوری مثل افغانستان که علاوه بر داشتن منفذهای فراخ، کشوری محاط به خشکی است، بیش از دیگران از چالش های مرزی و منطقه بی آسیب می بیند. حلقات برتری جوی اطراف رهبری دولت افغانستان، با تشدید مخاصمت با همسایگان شرقی و غربی (ایران و پاکستان که هر دو از نعمت دسترسی به آب های بین المللی بهره مند هستند) خواب بستن پل هوایی میان افغانستان و امریکا را می بینند. در حالی که عقل سلیم حکم می کند که اساسی ترین و سهل ترین راه رشد افغانستان، صلح و سازش با تمام همسایگان - مخصوصاً همسایه های شرقی و غربی آن است.

گفته می شود که افغانستان از موقعیت مهم استراتژیک برخوردار است؛ اما باید توجه داشت که این موقعیت مهم استراتژیک به سود افغانستان نه، بلکه به سود کسانی بوده که قصد عبور از آن را داشته اند. افغانستان به عنوان معبر به سوی هند یا آسیای میانه، همواره قابل توجه قدرت های بزرگ بوده است. حضور کنونی نیروهای بین المللی نیز با توجه به همین اهمیت قابل توجه است. افغانستان زمانی می تواند از این موقعیت استفاده نیک کند که، نوعیت بازی را دگرگون سازد؛ به این معنا که جهت حرکت را از مرکزیت خود به اطراف تعیین کند نه بر عکس؛ و این فقط در صورت پیش گرفتن استراتژی همگرایی منطقه بی میسر است. با توجه به این نکته که افغانستان در مرکز آن زون تاریخی- فرهنگی قرار دارد که طرح همگرایی منطقه بی را در آن می ریزیم، می توان تصور کرد که در چنین موقعیتی تمام شاهراه های تجاری و ارتباطی، از این کشور می گذرد و به سرعت جای رقابت های کشنده قدرت های جهانی را، اجماع جامعه جهانی می گیرد.

همان طوری که گفتیم، این به سیاست گذاری حاکمیت افغانستان تعلق می رساند که کدام شق را در پیش می گیرند: همگرایی و همسویی برای منافع مشترک با کشورهای منطقه، یا واگرایی و ستیزه جویی با آنان را که به زیان افغانستان و منطقه و به سود قدرت های بزرگ خارج از منطقه می انجامد.

از جانب دیگر، در یک تحلیل وسیع تر، **منافع افغانستان با کشورهای بزرگ منطقه – چون روسیه، چین و هند – گره خورده؛ افغانستان نمی تواند مانند جزیره در میان کشورهای که در تقسیم بندی های سیاسی جهانی، «پیمان شانگهای» را انتخاب کرده اند، در تقابل و دشمنی زندگی کند.** این واقعیت را باید پیمان ناتو به رسمیت بشناسد و بر این گرایش صحنه گذارد. گزینش مسیر اکمالات لوژستیک ناتو از راه سرزمین شوروی سابق به افغانستان، می تواند به جاده ترانزیتی، تبادل کالا میان اروپا و جنوب آسیا تبدیل شود به طور خلاصه، اتحادیه اروپا، مدلی است که کشورهای منطقه - از روسیه تا هند - در پیش رو دارند، و باید به آن تاسی جویند.

برگرفته از: سایت شعله جاوید
www.sholajawid.org

خط دیورند

دعوی از سابق در بستر جدید

از مدتی به این سو، حلقات معینی از رژیم دست نشانده، موضوع خط دیورند را دو باره به میان کشیده و به صورت های مختلف و به مناسبت های گوناگون مطرح می نمایند. برای این چنین رژیم بحران زده و بی ثبات که بحران و بی ثباتی سراسر وجودش را فرا گرفته و از صد ها منفذ نمایش بیرونی می یابد، مطرح کردن «دعوی خط دیورند با پاکستان و دامن زدن به تشنج میان دو کشور، عجیب به نظر می رسد. تا جایی که به راه انداخته شدن این دعوا از جانب بخشی از دست اندرکاران خود رژیم، منتهای بی خردی سیاسی و نتیجه «فقدان یک استراتژی سیاسی منسجم منطقه بی» به شمار می رود.

رژیم دست نشانده در رابطه به این موضوع به نحو آشکاری دو شقه به نظر می رسد. جناح حاکم یعنی جناح شونویست های پشتون یا به عبارت دیگر جناح کرزی که شونویست های افغان ملتی و «بابای ملت!» و اعوان و انصار نیم نفسش را نیز در بر می گیرد، این دعوا را دامن می زند؛ در حالی که خائنین ملی مرتجع غیر پشتون در رژیم با دامن زدن این دعوا مخالف بوده و در واقع طرفدار آن هستند که خط دیورند به رسمیت شناخته شود تا حالت تشنج و دعوا میان افغانستان و پاکستان از میان برود. به همین سبب، این موضوع هم اکنون به معضله بی درون رژیم بدل شده و بی ثباتی آن را تشدید می نماید.

یقیناً هر دو جناح فوق الذکر رژیم در این حمایت و مخالفت شان با موضوع، منافع و مواضع شونویستی و ناسیونالیستی ارتجاعی شان را تبارز می دهند. اما این مساله محور این حمایت و مخالفت را تشکیل نمی دهد. سردمداران رژیمی که بود و نبود حاکمیت شان به تار مویی از الطاف اربابان امپریالیستی شان و اشاره بی مثبت یا منفی از سوی آن ها بسته است و خود به خوبی از ماهیت پوشالی رژیم شان آگاهی دارند، در موقعیتی قرار ندارند که مستقلاً میان هم دعواهای شونویستی و ناسیونالیستی ارتجاعی به راه بیندازند. اما می بینیم که هم اکنون این دعوا به راه افتاده است. پس دلیل و علت اصلی و محوری چه چیزی می تواند باشد؟

دلیل و علت اصلی این موضوع را باید در ماهیت دست نشانده و پوشالی ارتجاعی رژیم جستجو کنیم. رژیم پوشالی عمدتاً یک رژیم دست نشانده امپریالیست های امریکایی است، ولی در عین حال سائر امپریالیست ها نیز در درون آن مهره های خود را دارند. گرچه تمامی امپریالیست ها در چوکات «انتلاف بین المللی» و به صورت خاص تر در چوکات ناتو با امپریالیست های امریکایی متحد اند و تحت رهبری آن ها حرکت می کنند، اما در

عین حال به دنبال منافع خاص خود شان نیز هستند . از این جهت پلان های سیاسی و نظامی امپریالیست های امریکایی و همچنان امپریالیست های انگلیسی به عنوان متحدان نزدیک آن ها ، با پلان های سیاسی و نظامی سائر قدرت های امپریالیستی در افغانستان تا حد معینی با هم فرق دارند .

این تفاوت در مورد دعوی خط دیورند نیز انعکاس خود را دارد . **جناح عمدتا مربوط به امپریالیست های امریکایی و انگلیسی رژیم دعوی خط دیورند را دامن می زند** در حالی که جناح های دیگر با دامن زدن این دعوی مخالف اند. این مخالفت نیز سطوح مختلف دارد. امپریالیست های اروپایی که در هر حال در چوکات قوت های ناتو به صورت متحدانه با امپریالیست های امریکایی و انگلیسی در افغانستان عمل می کنند، مخالفت های شان زیاد استوار نیست و به رغم هر نوع مخالفتی عملا به دنبال امریکایی ها و انگلیس ها کشانده می شوند . مهره های مربوط به امپریالیست های اروپایی در درون رژیم نیز نهایتا نمی توانند غیر از دنباله روی از اربابان شان کار بیشتری انجام دهند . اما آن جناحی از رژیم که روابط دور و نزدیکی با امپریالیست های روسی دارند، به دنباله روی از روس ها، مخالفت های شان را جدی تر و روشن تر مطرح می کنند.

ببینیم که امپریالیست های امریکایی و انگلیسی چه پلانی برای منطقه در سر دارند ؟ در این اواخر نشریه اردوی امریکا در مقاله بی خواهان ایجاد یک سلسله تغییرات در نقشه منطقه بی که از پاکستان تا ترکیه و از آذربایجان تا یمن را در بر می گیرد ، گردیده و نقشه جدید مورد خواستش را نیز منتشر کرده است. در این نقشه شش کشور جدید در تقسیمات سیاسی منطقه ظاهر شده است.

نویسنده مقاله و ارائه کننده نقشه جدید یک افسر متقاعد اردوی امریکا به نام رالف پیترز است. او در مقاله اش ادعا کرده است که تصحیح نقشه خاورمیانه به بی عدالتی ها در این منطقه پایان خواهد داد . گمان نمی رود که انتشار این مقاله و نقشه جدید در نشریه اردوی امریکا نشاندهنده یک فیصله قطعی و نهایی در میان سردمداران کنونی کاخ سفید و یا سران پنتاگون باشد. اما در هر حال، نشاندهنده تصمیم امپریالیست های امریکایی برای ایجاد تغییرات و تحولات جدی در نقشه جغرافیایی منطقه و جا به جایی وسیع مرز های کنونی میان کشورها است. به این ترتیب ، چهار نکته اصلی استراتژی کنونی امپریالیست های امریکایی در منطقه عبارت اند از:

1 - لشکرکشی و تجاوز نظامی و اشغال مستقیم کشورها که در مورد افغانستان و عراق مورد اجرا قرار گرفته و ایران در شماره بعدی فهرست قرار دارد و ممکن است کشور یا کشورهای دیگری نیز در این فهرست جای بگیرند .

2 - سرنگونی رژیم های بر سر قدرت کنونی و رویکار آوردن رژیم های دست نشانده و پوشالی در کشورهای تحت اشغال و تطبیق این پروژه در سائر کشورهای منطقه.

3 - ایجاد تغییرات دلخواه در تقسیم بندی سرحدات میان کشورهای موجود .

4 - ایجاد کشورهای جدید در منطقه از طریق تحت کنترل درآوردن جنبش های ملیگرایانه در میان ملیت های تحت ستمی که در برابر شوونیزم ملیت های حاکم مبارزه می کنند و همچنان از طریق دامن زدن بیشتر به تنازعات ملیتی و به استخدام گرفتن آن ها .

ما در اینجا از بحث مفصل حول این مسائل در سطح کل منطقه می گذریم و توجه خود را صرفا به تغییرات مرزی سی معطوف می کنیم که در نقشه جدید کشیده شده برای افغانستان و پاکستان به چشم می خورد .

مطابق به نقشه جدید، پاکستان دو ایالت (بلوچستان و سرحد) از ایالت های چهارگانه اش را همراه با مناطق شمالی از دست می دهد و به کشور کوچکی در محدوده سند، پنجاب و کشمیر تحت کنترل کنونی پاکستان (که پاکستانی ها آن را کشمیر آزاد می خوانند) مبدل می گردد. دولت این چنین کشور کوچکی قادر نخواهد بود ضمن اتحاد و همسویی با اربابان امریکایی اش خودسری هایش را نیز داشته باشد و مثلا مخفیانه از آن ها تکنولوژی اتمی به ایران و لیبیا و کوریای شمالی بفروشد. خلع سلاح شدن اتمی پاکستان کوچک شده نیز به آسانی ممکن خواهد بود . بر علاوه این کشور نه دیگر حریفی برای هند، متحد استراتژیک کنونی امریکا در جنوب آسیا ، محسوب می گردد و نه تهدیدی برای افغانستان تحت اشغال و رژیم دست نشانده اش.

از سوی دیگر، پاکستان از حالت یک کشور همسایه با چین خارج شده و با قرار گرفتن جاده قراقرم ، که راه اتصالی زمینی میان چین و پاکستان است، در قلمرو افغانستان، ارتباط زمینی میان چین و پاکستان قطع می گردد. بندر ساخته شده توسط چینی ها در سواحل بحیره عمان یعنی گوادر به مثابه مدرن ترین و مجهز ترین بندر کل منطقه ، از خلیج بنگال تا خلیج فارس، نه تنها اهمیت اقتصادی بزرگی دارد بلکه پایگاه نظامی بحری بالقوه بعدی چینی ها نیز محسوب می گردد . **طبق موافقتنامه به امضا رسیده میان دولت های پاکستان و چین، نیروهای بحری چین درتامین امنیت بندر گوادر، بعد از آغاز بهره برداری در سال آینده، شریک خواهند بود و زیردریایی های چینی در آب های این بندر متمرکز خواهند شد .** با قرار گرفتن بندر گوادر در قلمرو بلوچستان مستقل، که قرار

است تحت اشغال و یا حد اقل دست نگر امپریالیست های امریکایی باشد، چینی ها امتیازات اقتصادی و نظامی ناشی از کنترل این بندر را از دست خواهند داد و این امتیازات به امریکایی ها تعلق خواهند گرفت.

از جانب دیگر، ضمیمه شدن کل مناطق پشتون نشین و مناطق شمالی پاکستان به افغانستان، قلمرو و نفوس کشور اخیر الذکر را قویا وسعت و افزایش خواهد داد و آن را به یک کشور بزرگ از لحاظ قلمرو و نفوس در منطقه مبدل خواهد کرد. این وضعیت بافت ملیتی افغانستان را به نفع شوونیست های پشتون قویا تغییر خواهد داد و نقش سائر ملیت ها و تاثیر گذاری احتمالی آینده از طرف شمال در رابطه با آن ها را قویا تضعیف خواهد کرد؛ به ویژه که قرار است هرات و توابع آن در غرب کشور به ایران تحت اشغال و یا حد اقل تحت اداره رژیم کاملا مطیع امپریالیست های امریکایی تحویل داده شود.

درینجا وارد این بحث نمی شویم که ترسیم عملی این نقشه جدید در مرز های افغانستان و کلا عملی ساختن مجموع طرح، چه الزامات و شرایطی را طلب می کند و آیا این نقشه امکان پیاده شدن دارد یا نه؟، تا از بحث عنوان شده مشخص مان به طرف دیگر نرویم و موضوع مورد نظر زیاد گسترده و پراکنده نگردد.

مطابق به طرح جدید، موضوع خط دیورند حالت بازگونه یافته است. تا زمانی که دولت پاکستان یک متحد مطیع غرب و امریکا، چه در زمان پیمان سینتو و چه در زمان ضیاء الحق و بعد از آن، بود و دولت های افغانستان و هند در نزدیکی با سوسیال امپریالیست های شوروی قرار داشتند، این شوروی ها و مزدوران شان بود که به دعوی خط دیورند دامن می زدند. اما کنون اوضاع فرق کرده است. حال افغانستان تحت اشغال امپریالیست های امریکایی و متحدان شان قرار دارد و رژیم دست نشانده یک دست نشانده استراتژیک آن ها به شمار می رود و هند نیز به متحد استراتژیک دیگر امپریالیزم امریکا در منطقه مبدل گردیده است. گرچه پاکستان هم هنوز عمدتا متحد امریکا محسوب می گردد، اما نه پاکستان اتمی امروزه پاکستان مطیع و فرمانبردار دیروزی است و نه هم امپریالیست های امریکایی می توانند پاکستان را نسبت به هند و افغانستان ترجیح دهند. این است که دعوی خط دیورند اکنون از جانب حلقه های معینی از امپریالیست های امریکایی و انگلیسی دامن زده می شود و این امر جناح کرزی در رژیم دست نشانده را تشجیع و تشویق می نماید که این موضوع را سر زبان ها بیندازد.

طبیعی است که رژیم مفلوک و دست نشانده کرزی توان و صلاحیت آن را ندارد که خودش مستقیما این دعوا را پیش ببرد. به همین سبب است که کرزی و اعوان و انصارش مداوما تقاضا دارند که قوای خارجی باید به پایگاه های تروریزم در آن سوی خط دیورند توجه نموده و برای از بین بردن آن ها اقدام نمایند. این تقاضا هیچ مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد غیر از تقاضا برای حمله به پاکستان و اشغال مناطق قابل الحاق به افغانستان. به عبارت دیگر، خواست جناح کرزی در رژیم دست نشانده این است که تهاجم و اشغالگری کنونی امپریالیست های امریکایی و متحدان شان از مرزهای کنونی افغانستان فرا تر رود و به مناطق ماورای خط دیورند گسترش داده شود. اگر این موضوع را با تصمیم امپریالیست های امریکایی برای حمله به ایران ربط بدهیم، می توانیم ببینیم که چنین تقاضایی در حقیقت خواستی برای گسترش دادن جنگ و تهاجم و اشغالگری امپریالیستی در سطح کل منطقه و به آتش کشیدن آن است.

اما این دعوا به مثابه شمشیر دو دمی است که می تواند به این طرف یا به آن طرف ضربه وارد نماید. در واقع تقسیم بودن پشتون ها در دو طرف خط دیورند تا حال نیز توانسته است به مثابه شمشیر دو دمه عمل نماید و هم اکنون نیز چنین است.

در دوره پیش از کودتای هفت ثور و تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی به افغانستان، همیشه دعوی خط دیورند، زمانی آشکارا و زمانی در لفافه، از سوی دولت افغانستان مطرح می گردید. یکی از عواملی که در زمان صدارت شاه محمود خان باعث بی التفاتی انگلیس و امریکا نسبت به دولت افغانستان گردید، همین دعوا با پاکستان بود؛ زیرا که پاکستان عضو پیمان سننو و متحد نظامی انگلیس و امریکا بود. بعد از آن که داوود خان در زمان صدر اعظمی اش در دهه سی و اوائل دهه چهل خورشیدی، افغانستان را به شوروی نزدیک کرد، دعوی خط دیورند مورد حمایت سوسیال امپریالیست ها قرار گرفت. آن ها این موضوع را به عنوان دعوی از سوی دولت دوست خود و بر در برابر دولت پاکستان به مثابه متحد نظامی انگلیس و امریکا و بعد ها دوست چین تلقی کردند.

اما حتا در همین دوره نیز پیشاور توانست محل استقرار دولت جلای وطن جمهوری افغانستان به ریاست عبدالهادی داوی باشد، یعنی پاکستان حتی در همان دوره توانست با تکیه بر سکنا گزین بودن بخش چشمگیری از پشتون ها در داخل مرزهای رسمی پاکستان، برای دولت افغانستان درد سر آفرینی کند.

پس از کودتای 26 سرطان 1352، در دوره جمهوریت داوود خانی، اگر از یک سو رژیم حاکم بر افغانستان دعوی خط دیورند را بیشتر هوا داد، از سوی دیگر بنیاد گرایان اسلامی افغانستانی مورد حمایت رژیم ذوالفقار علی بوتو قرار گرفتند و آن ها توانستند در سال 1354 در مناطق شرقی افغانستان درگیری هایی را به وجود آورند

و رژیم داوود خان را زیر فشار قرار دهند. رژیم داوود در سال آخر حیات پنج ساله اش توام با دوری از شوروی و گرایش به سوی غرب، دعوی خط دیورند را نیز کمرنگ ساخت .
کودتای هفت ثور بار دیگر این موضوع را تشدید نمود. رژیم کودتا موضوع پشتونستان را بار دیگر و شدید تر از پیش به میان کشید. **محافل حاکمه پاکستان ادعا دارند که رژیم کودتای هفت ثور و دولت هندوستان طرحی را به خاطر از میان بردن پاکستان روی دست گرفته بودند و روی آن کار می کردند.** رژیم ضیاءالحق روی بنیاد گریان هم مسلک افغانستانی اش که قبلا در مناطق پشتون نشین پاکستان لانه کرده بودند، بیشتر و آشکارتر از زمان ذوالفقار علی بوتو تکیه کرد. در طول دوره حاکمیت رژیم کودتای هفت ثور و حضور سپاهیان شوروی در افغانستان تا آخرین روزهای حکومت نجیب ، پیشاور عملا به صورت یک مرکز سیاسی در برابر کابل در آمده بود

بعد از قدرتگیری جهادی ها در کابل، باز هم دولت پاکستان در اتحاد با امریکا و انگلیس و سعودی، حمایت کننده یک طرف جنگ و درگیری در افغانستان ماند، آن ها ابتدا از گلبدین و شورای هماهنگی زیر رهبری اش حمایت می کردند و پس از آن که نا کار آمد بودن آن در عمل ثابت شد، طالبان را روی صحنه آوردند و حمایت کردند .
در این اواخر پرویز مشرف کتابی به نام «در خط آتش» منتشر کرده و در آن ادعا کرده است که وی در اثر تهدید امریکا مبنی بر بمباران سراسری پاکستان وادار شد که با حمله امریکایی ها بر افغانستان همنوایی نشان دهد و همکاری کند . در هر حال، کنون کماکان پرویز مشرف عمدتا متحد امریکا است. اما بعد از امضای پیمان همکاری اتمی میان امریکا و هند و برپا شدن سرو صدا های محافظی از رژیم کرزی در مورد خط دیورند، که هیچ کسی نمی تواند بپذیرد مستقلا و بدون اشاره امریکا به راه افتاده است، رژیم مشرف از طرف محافظی از هیئت حاکمه و جناح هایی از اردوی پاکستان شدیدا زیر فشار قرار دارد که سیاست هایش را در رابطه با امریکایی ها و انگلیس ها کم و بیش تعدیل نماید . در واقع تحت همین فشار است که اخیرا وزیر خارجه پاکستان به نحو محترمانه بی از دولت امریکا خواست که تقسیم اوقاتی برای خروج نیروهایش از افغانستان تنظیم نماید .

در واقع، **تهدید از جانب هند، که از ابتدای تشکیل پاکستان تا حال ، همیشه متوجه این کشور بوده و هست، محور سیاست خارجی پاکستان را تشکیل می دهد .** اما دولت پاکستان نه تنها با هند بر سر کشمیر جنجال دارد، بلکه دعوی خط دیورند با افغانستان نیز تهدیدش می کند. در طول تمامی این سال ها دولت پاکستان تلاش داشته است که نه تنها از جانب مرزهای غربی اش مصون گردد، بل که کوشش داشته است که کابل در اتحاد با دهلی قرار نداشته باشد و حتا بالا تر از آن محور دوستی پاکستان و افغانستان مستحکم و گسترده باشد و حتا افغانستان بتواند به مثابه عمق استراتژی یک برای پاکستان در برابر هند مورد استفاده قرار بگیرد. ضیاءالحق محافل حاکمه پاکستان را از امن شدن مرزهای غربی پاکستان اطمینان داده بود . اکنون به نظر می رسد که چنین اطمینانی دیگر وجود ندارد. **مطرح شدن پیهم دعوی خط دیورند از جانب دار و دسته کرزی در عین حالی که می تواند به مثابه یک عامل فشار بر رژیم پرویز مشرف عمل نماید، دارای این پتانسیل نیز هست که نتیجه بر عکس بدهد، یعنی به جای این که رژیم مشرف را به تلاش های بیشتر در جهت ایجاد محدودیت برای طالبان در پاکستان وا دارد، باعث باز شدن بیشتر دستان محافظی در پاکستان گردد که حامی طالبان اند.**

در عین حال، تشدید بیشتر دعوی خط دیورند با پاکستان می تواند عوارض جدی بی در داخل افغانستان نیز داشته باشد و دعوای ملیتی در داخل رژیم دست نشانده و حتا در تراز کل افغانستان را بیشتر از پیش دامن بزند. هم اکنون صف بندی های ملیتی در داخل رژیم قوت گرفته است و به سوی تشدید بیشتر پیش می رود . از این زاویه دامن زدن به گرایش های تجزیه طلبانه در پاکستان می تواند نتیجه معکوس بدهد و باعث تقویت نوعی گرایش های تجزیه طلبانه در داخل افغانستان گردد. از قرار معلوم روس ها حاضر اند با این نوع گرایش ها روی خوش نشان دهند . گفته می شود که در نقاطی از سمت شمال سلاح های جدید توزیع می گردد. گمان نمی رود که این سلاح ها در جنگ در برابر اشغالگران و رژیم دست نشانده به کار افتند. این حرکت با تشدید دعوای ملیتی در داخل رژیم مرتبط است و باعث تقویت بیشتر آن می گردد .

قدر مسلم است که پشتون ها در پاکستان یک ملیت زیر ستم اند. حتا نام آن ها در پاکستان غیر قانونی است و زبان شان نیز به رسمیت شناخته نمی شود. حاکمیت مرکزی پاکستان حتا تا کنون حاضر نشده است که به جای نام بی معنای «صوبه سرحد شمال غربی» که نامی گذاشته شده از سوی استعمارگران انگلیسی است، نام صوبه «پشتونخوا» را بپذیرد و بر علاوه بخش جنوبی منطقه پشتون نشین پاکستان را به صورت بخشی از بلوچستان در آورده است . اما از سوی دیگر، **شوونیست های پشتون در افغانستان در مورد الحاق مناطق پشتون نشین پاکستان به افغانستان، اجندای شوونیستی دارند و می خواهند از این طریق بیشتر از پیش حاکمیت شوونیستی شان را گسترده تر و مستحکم تر نمایند.**

از دید ما، تمامی ملیت های پاکستان، به شمول پشتون ها، باید از حق تعیین سرنوشت برخوردار باشند. اما این حق نمی تواند با گدایی از امپریالیست ها به دست آید. بلکه تنها می تواند با مبارزه در برابر امپریالیسم به کف آید . این

حق نباید خود به عاملی برای تشدید ستمگری ملی بر ملیت های غیر پشتون در افغانستان مبدل گردد. **این حق نمی تواند در چوکات نظام ارتجاعی کنونی مسلط بر افغانستان و پاکستان تامین گردد.** نجات پشتون های پاکستان از تسلط شوونیسم پنجابی و تامین حق کل ملت پشتون برای تامین وحدت ملی شان، تنها و تنها یک راه اساسی و اصولی دارد و آن پیروزی انقلابات دموکراتیک نوین در افغانستان و پاکستان است. در غیر آن، **موضوع پشتون های پاکستان کماکان به مثابه تیغ دو دمه توسط امپریالیست ها و مرتجعان حاکم بر دو کشور مورد سوء استفاده قرار خواهد داشت** و این ملیت زیر ستم کماکان تحت ستم خواهد ماند.

عابد حیدری

براهویی:

«خط دیورند را به رسمیت نمی شناسم»!

کابینه جدید افغانستان در نیمه دوم ماه حمل 1385 خورشیدی برنامه کاری خویش را به نمایندگان پارلمان کشور ارائه نمود. آقای کریم براهویی- نامزد وزارت سرحدات و قبائل ضمن معرفی برنامه کاری اش در آینده، بی پرده اعلام نمود که: **«خط دیورند را به رسمیت نمی شناسم»**

شعار دلکش این کاندید نه تنها توجه وکیلان را به خود جلب نمود؛ بلکه طرف توجه سائرین از جمله این جانب نیز قرار گرفت. روی این دلیل، خواستم چند سطر به ارتباط خط دیورند میان افغانستان و پاکستان که حیثیت خط مرزی را دارد، به رشته تحریر در آورم. اما پیش از آن می خواهم سوالی را که ذهنم را به خود مشغول نموده است، مطرح سازم و آن این که: وزارت سرحدات و قبائل در چوکات کابینه افغانستان چه مسوولیتی را عهده دار خواهد بود؟ آیا به ستر مرزها خواهد پرداخت؟ مسلما نه. به خاطر این که جزء وزارت های نظامی سه گانه (دفاع؛ داخله و امنیت ملی) نبوده؛ و تفنگ هم ندارد.

مرزهای افغانستان در شمال؛ شمال شرق؛ شمال غرب و غرب مشکل جدی و قابل تذکر ندارد. طولانی ترین مرز افغانستان عبارت از خط مرزی دیورند است که به گفته مسوولان دولت افغانستان و نیروهای خارجی مقیم آن؛ مخالفان و تروریست ها از آن طریق داخل افغانستان می گردند. همه این خطر را مرز افغانستان با پاکستان می دانند. اما آقای براهویی می گوید: **«خط دیورند را به رسمیت نمی شناسم»** نمی دانم پس این آقای وزیر کدام سرحدات است؟ اگر شما مسوولیت کاری این وزارت را می دانید؛ لطفا بنگارید تا من و دیگران هم چیزی از آن بدانیم! درین نوشتار موضوع اصلی بحث ما را خط مرزی دیورند تشکیل می دهد. می خواهم طور فشرده در مورد پیشینه تاریخی آن چند سطر به رشته تحریر در آورم.

عبدالرحمن خان و خط دیورند:

موافقتنامه دیورند در رابطه با تعیین مرزهای افغانستان با هند بریتانیایی آخرین موافقتنامه مرزی کشور است که از جانب افغانستان امیر عبدالرحمن {1880-1901} و از جانب بریتانیا یک دیپلمات کار کشته به نام سر هنری مارتمر دیورند-مسوول امور خارجه دولت هند بریتانیایی به تاریخ 12 نوامبر 1893 م برابر با 20 جمادی الاول 1311 قمری در کابل به امضا رسید. از همین رو، این خط به **«خط دیورند»** مشهور است.

این که تعدادی از دوستان قلم به دست می نگارند که گویا امیر راضی نبوده و یا هم تحت فشار معین قرار داشته؛ چندان به دل ها چنگ نمی زند و به هیچ وجه نمی تواند امیر را از انجام این عمل ناپسندش برانت دهد. او پادشاه یک کشور بود؛ نه یک زندانی سیاسی در زنجیر و زولانه کشیده شده. امیر اردوی قوی و مجهزی را در اختیار داشت. او ملت بیگانه ستیز و یا هم مشخص تر بگویم انگلیس ستیز را با خود داشت. هنوز خاطرات در هم کوفتن قهرمانانه دشمن (انگلیس ها) در میدان مشهور میوند و سائر نقاط کشور در خاطر مردمش زنده بود. بنا برآن، امیر می توانست امضای معاهده را رد نموده؛ این مسوولیت بزرگ تاریخ را به گردن نگیرد.

از سوی دیگر، سخنرانی امیر در دربارش که هیات انگلیس نیز حاضر بود؛ نشان دهنده میل و رغبت او به امضا معاهده می باشد: **«...امروز ما نیز دوست لایق و شریک درسود و زیان خود یافتیم و لازم دیدم که حدود بین طرفین معین و اختلافات جزئی رفع گردد... در عهد سلطنت پادشاهان سابق؛ خواه از عدم قابلیت سر کردگان افغانستان و خواه به واسطه خبط و خطای انگلیسی ها؛ جنگ هایی واقع شد. ولی بعد ازین ترک کینه دیرینه کرده؛ با هم دوست شدیم. برای مبدل نشدن این دوستی به دشمنی لازم بود که حدود دولتین معین گردد؛ پس بدون واسطه غیر در خانه خود، دوستانه حدود خود را معین نمودیم...»**

در جای دیگر از بیانیه اش آمده است که: **«... و من از قوم وزیر که سخن شنو نبودند، دست بر داشتم.»** و سر انجام، در باره تعیین و نشانی نمودن خط به روی اراضی چنین اظهار داشت: **«...بعد ازین کمیشن های طرفین مأمور خواهند شد که قطعات زمین مشترک؛ رعایایی طرفین را از هم جدا نموده؛ بر نقاط فاصل مناره ها خواهند افراشت. دیورند درین مورد عهد نامه به خط خود امضا کرده و به من داده است که دولت انگلیس هیچگاه از خط**

فاصل سرحد به این سو تخطی نخواهد کرد. من هم وثیقه به او دادم که از جانب دولت عالییه و مستقله افغانستان تجاوز متصرفانه به عمل نخواهد آمد...»

هرگاه، متن سخنرانی امیر عبدالرحمن خان به دقت مطالعه گردد، این امر کاملاً هویدا می‌گردد که نه تنها امیر زیر فشار نبوده بلکه حتا با علاقمندی خاص و به طور کاملاً آگاهانه متن موافقت نامه مذکور را امضا کرده است، خوب اگر قرار باشد دیدگاه های شماری از دوستان تاریخ ساز، نه تاریخ نویس را مبنی بر این که گویا امیر عبدالرحمن خان زیر فشار بوده و مجبور به امضای موافقتنامه شده بپذیریم، عملکرد پادشاهان بعدی را چگونه می توان توجیه کرد. ببینیم پس از عبدالرحمن خان پسر و نواسه اش با قضیه دیورند چگونه بر خورد کردند.

حبیب الله خان و خط دیورند:

پس از مرگ امیر عبدالرحمن خان و یا بهتر است بگوییم پس از کشته شدن او، پسرش امیر حبیب الله خان به قدرت رسید {1901-1919} **امیر حبیب الله خان یازده سال و هفت ماه بعد از امضای موافقتنامه دیورند توسط پدرش، مرز بین افغانستان و هندوستان را که به خط دیورند مشهور است، طور آگاهانه و دور از هر نوع فشار به رسمیت شناخت.** متن این معاهده در اثر مرحوم غبار چنین نقل شده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. أعلیحضرت سراج الملة والدین، امیر حبیب الله خان پادشاه مستقل مملکت افغانستان و توابع آن از یک طرف و جناب سر لوئیس ویلیام دین وزیر خارجه دولت با عظمت هندوستان و نماینده محترم دولت پادشاهی انگلستان از طرف دیگر... اعلیحضرت پادشاه فوق الذکر به این وسیله قبول می فرماید که در مسائل جزئی و کلی عهد نامه راجع به امور داخلی و خارجی و قراردادی که اعلیحضرت پدرم ضیاء الملة والدین نورالله مرقدہ با دولت عالیة انگلیس منعقد نموده، عمل خواهم نمود و مخالف آن رفتار نخواهد شد. همچنان سر لوئیس ویلیام دین به این وسیله قبول می نماید که همان عهد نامه و تعهدی که دولت عالییه انگلستان با پدر مرحوم اعلیحضرت ضیاء الملة والدین راجع به امور داخلی، خارجی و غیره منعقد نموده، من آن ها را به اعتبار خود باقی می دانم و می نویسم که دولت انگلستان مخالف آن ها به هیچوجه رفتار نخواهد نمود...»

امان الله خان و خط دیورند:

نه تنها امیر حبیب الله متن توافق نامه دیورند و سائر معاهدات پدرش با انگلیسی ها را به رسمیت شناخته و تائید کرده است، بلکه نواسه امیر عبدالرحمن خان یعنی شاه امان الله خان نیز بعد از حصول استقلال سیاسی افغانستان دو بار بر همه معاهدات پدر و پدر کلانش با دولت انگلیس، مهر تائید گذاشته است که در زیر فشرده آن را به نقل از کتب افغانستان در مسیر تاریخ و افغانستان در پنج قرن اخیر به خوانش می گیریم.

در ماده پنجم قرارداد صلح معروف به قرارداد راولپندی منعقدہ 8 اگوست 1919 میلادی که ده یوم بعد از انعقاد، به تاریخ 18 اگوست 1919 میلادی مطابق 28 اسد 1298 خورشیدی که روز استقلال افغانستان نامیده می شود، از طرف شاه امان الله خان توشیح گردیده، آمده است که: **«دولت افغانستان سرحد بین هندوستان و افغانستان را که امیر مرحوم [حبیب الله خان]، قبول نموده، قبول می نماید.»**

شاه امان الله خان (به شیوه جدش بدون مراجعه به آرای مردم یا مشوره با نمایندگان شان، با استفاده از صلاحیت خویش منحیث پادشاه افغانستان)، قرار داد صلح راولپندی را امضا و قبول نمود و به آن هم قناعت نکرده، اندکی بعد مثل پدر بزرگش که در بیانیة خود که در ارتباط به توافقنامه دیورند گفته بود: «...بدون واسطه غیر در خانه خود دوستانه حدود خود را معین نمودیم...» برای بار دوم در خانه اش-کابل موافقتنامه دیورند را پذیرفت. این پذیرش در ماده دوم معاهده کابل به تاریخ 22 نوامبر 1921 میلادی برابر با 30 عقرب 1300 خورشیدی چنین صراحت دارد:

«دولتین عالیتین عاقدتین بالمقابل سرحد هندوستان و افغانستان را طوری که دولت عالییه افغانستان به موجب ماده پنجم عهد نامه که به تاریخ 18 اگوست 1919 میلادی در راولپندی انعقاد یافته است، قبول کرده قبول می نماید...»

هرگاه بالفرض بپذیریم که گویا امیر عبدالرحمن خان در وقت امضای معاهده دیورند تحت فشار انگلیس ها قرار داشت، پسرش امیر حبیب الله خان تحت کدام فشار قرار داشت؟ و مهمتر از آن این که در سال های بعد از استقلال سیاسی، نه تنها پادشاه افغانستان امان الله خان زیر فشار قرار نداشت، بلکه برعکس انگلیسی ها بودند که در برابر فرزندان این مرز و بوم شکست خورده و برای بار اول به افسانه شکست ناپذیری شان خط بطلان کشیده شده بود. باشندگان کشور ما دشمن را در میدان نبرد با شکست بزرگ نظامی روبرو و زمینگیر ساخته بودند، اما با تأسف این زعامت سیاسی کشور بود که در میدان سیاسی باخت و بر همه معاهدات استعماری گذشته با میل و رغبت مهر صحه گذاشت: در همه این معاهدات تأکید شده است که **خط مرزی میان افغانستان و هندوستان (دیورند) به قوت خود باقیست. همه آن ها (پدر، پسر و نواسه) بر آن مهر تائید گذاشته اند.**

ظاهر شاه و خط دیورند:

در زمان زمامداری ظاهر شاه و کاکاهایش نیز هیچ نوع اقدام سیاسی بی مبنی بر رد و عدم پذیرش خط دیورند میان افغانستان و پاکستان صورت نگرفت. وقتی که انگلستان در سوم جون 1947 میلادی اعلامیه تخلیه هندوستان را نشر نمود و دولت جدید به نام پاکستان در نقشه سیاسی جهان عرض اندام نمود، قضیه دیورند یک بار دیگر بر سر زبان ها افتاد و با آن که نمایندگان تمام پشتونستان در جرگه 21 جون 1947 منعقد شهر بنو فیصله کردند که «پشتون ها نه هند را می خواهند و نه پاکستان را، بلکه می خواهند در این کشور یک حکومت آزاد پشتون بر اساس جمهوریت اسلامی تشکیل دهند.» {غبار جلد دوم صفحه 234} دولت افغانستان عملاً هیچ نوع همکاری از خود نشان نداد. این تنها نبود، بلکه در آغاز سال 1947 میلادی عین قضیه در افغانستان تکرار شد و نمایندگان قبائل سرحدی طی یک جرگه {مجلس} استقلال خود را در برابر پاکستان اعلام نموده نمایندگان خود را به کابل اعزام کردند اما حکومت ظاهر شاه نه تنها به وفد و یا نماینده فوق العاده جرگه جواب مثبت نداد، بلکه مذبوحانه کوشید تا آن ها را از اقدامات مسلحانه در برابر پاکستان منصرف گرداند.

شهکار سیاسی:

آنچه را که ظاهر شاه و کاکاهایش انجام دادند، این بود که: شاه محمود خان صدر اعظم افغانستان در نوامبر 1947 میلادی یک نفر به نام نجیب الله خان را که از کواسه گان امیر دوست محمد خان بود، به عنوان «نماینده فوق العاده و ممثل خاص اعلیحضرت» به پاکستان اعزام کرد. به قول غبار «این جوانک بی تجربه و نوکار» نه تنها به نفع افغانستان و قبائل ماورای دیورند کاری انجام داده نتوانست، بلکه بر عکس آب به آسیاب دشمن ریخت. او در کتابی که زیر نام «بیانات» به تاریخ 15 دلو 1326 خورشیدی در کابل به نشر رسید و در برگزیده به اصطلاح شهکاری سیاسی !! دیپلماتیک او بود، در صفحه 51 آن چنین می نگارد: «ما نمی گوئیم که تأمین حقوق، حریت و هویت آن ها (پشتون ها) به نقص پاکستان و رفقای مسلمان آن ها تمام شود... تنها چیزی را که می خواهیم آن است که افغان های میان دیورند و سند با اوتونومی کامل، کشور واحدی را تشکیل نمایند و موسم به نام باشد که از قومیت آن ها نمایندگی کند... با آن ها مساعدت به عمل آید تا سویه مادی و معنوی شان بلند برود... این نکته را نیز به افراد حکومت پاکستان توضیح نمودم که نباید مراجعات و اظهارات من و نظریات و اقدامات حکومت را مداخله در امور پاکستان محسوب دارند، و یا مخالف پرستیژ خویش بشمارند.»

خوانندگان محترم خود داوری نمایند که این به اصطلاح نماینده فوق العاده افغانستان و ممثل مخصوص اعلیحضرت چه شهکار نموده است. او می گوید که افغانستان آزادی «پشتونستان» را که اگر به نقص پاکستان تمام شود، نمی خواهد. موصوف برای مناطق ماورای دیورند اوتونومی (خود مختاری یا استقلال داخلی) تقاضا کرده، اما او به حیث یک دیپلمات !! نمی دانست که قاعده کل در رژیم های فدرالی چنین است که هر صوبه و یا ایالت دارای اوتونومی خود است. چیزی دیگری که او برای باشندگان ماورای خط دیورند تقاضا داشته، صرف اطلاق نامی بوده که از قومیت آن ها نمایندگی کند و بس. او اصلاً به خط مرزی دیورند کار نداشته و با قبول آن صرف بر مسائل عاطفی بحث می کرده. او تنها به مناطقی علاقمند بوده که به صوبه سرحد، صوبه پشتونستان گفته شود. مثل صوبه بلوچستان و بس.

مهمانخانه رایگان:

بعد از این تاریخ، خدمت دیگری!! که شاه محمود خان به باشندگان ماورای خط مرزی دیورند انجام داد، آن بود که روزی را {نهم سنبله را} به نام «روز پشتونستان» مسمی نمود و این روز را همه ساله جشن می گرفت. میدانی را در کابل به همین نام (چهار راهی پشتونستان) مسمی نموده و ریاستی را در چوکات تشکیلات اداری کشور به نام «قبائل» تشکیل و در بعضی از ولایات شعب آن نیز عرض وجود نمودند. این ریاست بیشتر به مهمانخانه رایگانی شبیه بود که با مصرف گزاف از پول مالیات مردم بیچاره افغانستان، غرض پذیرایی مهمانان بی هویت از هر دست فعالیت داشت. هیچکس نمی دانست که وظیفه این ریاست بی مسوولیت چه است. چنانی که امروز من، تو و دیگران نمی دانیم که وظیفه اصلی وزارت سرحدات و قبائل شامل در کابینه چه خواهد بود؟

از دوران صدارت شاه محمود خان تا ایامی که سردار داوود خان- عمو زاده ظاهر شاه به عنوان صدر اعظم بر اریکه قدرت خانوادگی تکیه زد، موضوع پشتونستان رنگ باخته بود. دیگر از خط مرزی دیورند خبری نبود. اما این سردار دو آتشه بار دیگر موضوع پشتونستان را دامن زده و از این رو، مناسبات دو کشور افغانستان و پاکستان با گذشت هر روز رو به وخامت می گذاشت و تا حدی که نزدیک بود بین دو کشور بر خورد نظامی صورت گیرد.

نغمه «دا پشتونستان زمونژ»:

بعد از این صف آراییی های بی مفهوم و نابرابر از نگاه نظامی و اقتصادی، موضوع دا پشتونستان زمونژ (این پشتونستان ما)، با گذشت هر روز سرد و سردتر شده می رفت و به سطح محافل مشاعره، مراسم تجلیل از روز نهم سنبله و تحریر مضامین و مقالات آن هم توسط یک تعداد از حلقات معلوم الحال که هدف دیگری را تعقیب می

کردند، خلاصه می‌گردید. **عده‌یی بر آن اند که در پف کردن سرنای «داپشتونستان» شوروی و هند خالی از نقش نبودند.**

سردار داوود خان پس از کودتای 26 سرطان و به قدرت رسیدن، یک بار دیگر نغمه «داپشتونستان زمونژ» را به نواختن گرفت. اما این بار نه آنقدر جدی بود و نه هم مدت طولانی دوام کرد. وی در سال‌های اخیر ریاست جمهوری اش تقریباً این مساله را به باد قراموشی سپرد. زیرا در پی تحکیم روابط حسنه با کشور پاکستان گردیده بود.

پس از کودتای ثورو به قدرت رسیدن حزب خلق بار دیگر درامه به اصطلاح تعیین سر نوشت!؟ قبائل ماورای خط دیورند روی صحنه آمد. در پاکستان که فضای سیاسی بعد از سرنگونی حکومت ذوالفقار علی بوتو توسط یک کودتای نظامی به رهبری جنرال ضیاء الحق منتشر گردیده بود، تعداد از سران احزاب چپ مناطق قبائلی به افغانستان سرازیر شدند. اداره استخبارات افغانستان همه امکانات مادی و معنوی را در خدمت این خانان دوسره قرار داد.

بهترین خانه‌های آن عده از هم میهنان ما که به خاطر زنده ماندن ترک خانه و کاشانه کرده بودند، در اختیار این مهمانان ناخوانده قرار گرفت. آن‌ها در هر نوع عیاشی و خوشگذرانی خلاف عرف جامعه ما دست آزاد داشتند. تعداد کثیری از این خانان دوسره در وقت بر گشت به میهن دوست داشتنی شان- پاکستان بهترین و جوانترین زنان و دختران افغان را که با آن‌ها ازدواج کرده بودند، با خود بردند.

ده‌ها، صدها و هزارها جوان پاکستانی به عنوان افغان و به مصرف دولت افغانستان غرض تحصیلات عالی به اتحاد شوروی سابق و سائر کشورهای سوسیالیستی اعزام می‌شدند، که همه آن‌ها امروز در کشورشان پاکستان به حیث متخصصان مصروف خدمت اند. در حالی که صدها و هزارها جوان وطن ما از دسترسی به تحصیلات عالی آن‌هم در خارج از کشور محروم مانده‌اند. سرانجام دیدیم که این به اصطلاح مخالفان خط مرزی دیورند به وطن شان پاکستان برگشته و در آبادانی آن مصروف‌اند. ولی این رژیم‌های سیاسی غیر مردمی و تبارگرای افغانستان بودند که تلاش داشتند با «حلوا حلوا گفتن، دهن خویش را شربین سازند».

آن‌ها غافل ازین بودند که این خان‌های دوسره نه بار می‌برند و نه هم پرواز می‌کنند! اگر از هر فرد قبائلی ماوراء خط دیورند پرسیده شود که از کجا هستی؟ با افتخار جواب می‌دهد که از پاکستان. مثل این که اجمل ختک پاکستانی که حدود بیست سال در وزیر اکبر خان کابل با پول ملت مظلوم افغانستان مصروف عیاشی، خوشگذرانی و شعر گفتن بود، طی یکی از مصاحبه‌های خویش با رادیو بی بی سی اظهار داشت که «په افتخار سره ویلی شوم چه زه د پاکستان یو پشتون یم» («به افتخار گفته می‌توانم که من یک پشتون پاکستانی هستم»).

لرو بر پشتانه یو دی (پشتون‌های هر دو سوی مرز یکی هستند):

سرانجام اجمل ختک که از پیشاهنگان داعیه «پشتونستان» بود، اظهاراتش را با یک کلمه عاطفی «لروبر پشتانه یودی» به پایان رساند و **این آخرین میخی بود که او بر تابوت داعیه پشتونستان کوبید.**

در ارتباط به سیاست مجاهدان و طالبان در مورد خط مرزی دیورند همه می‌دانند. اکثریت سران مجاهدان پرورده پاکستان و طالبان هم ساخته‌ای. اس. آی- سازمان جاسوسی پاکستان بوده‌اند. هر دو گروه نخواستند نان بخورند و نمکدان بشکنند. بدین ملحوظ، علاقمند نواختن نغمه «داپشتونستان زمونژ» نبودند. آن‌ها مانند سائیرین می‌دانستند که حرف زدن در مورد خط مرزی پاکستان بیهوده است. زیرا این خط حیثیت مرز بین المللی میان دوکشور را دارد.

پس از سرنگونی طالبان، [در آغاز] دولت جدید و تحت الحمایه نیروهای بیگانه به رهبری آقای کرزی در افغانستان، نیز چندان علاقمند مطرح کردن درامه خط دیورند نبود، تا این که کسی دیگری این موضوع را به یادش آورد. مثل این که جنرال پرویز مشرف در مجمع عمومی سازمان ملل متحد طرح تمدید دیوار خاردار را در مرزهای کشورش با افغانستان (خط دیورند) به خاطر جلوگیری از نفوذ نیروهای ویرانگر از یک سوی خط مرزی به سوی دیگر آن پیشکش نمود. با اعلام این طرح، شماری از هواداران سیاست تبارگرایی، تلاش کردند بار دیگر «نغمه فراموش شده دیورند» را بنوازند که دیگر بیهوده خواهد بود.

اگر به سخنان مقامات رسمی افغانستان دقت شود، به وضاحت معلوم می‌گردد که خط مرزی دیورند را منحصبت مرز مشترک، بین دوکشور می‌پذیرند. از جمله این که همیشه مدعی‌اند که تروریست‌ها، اعضای طالبان و القاعده از مرزهای پاکستان با افغانستان عبور نموده به افغانستان سرازیر می‌شوند و دست به اعمال تروریستی زده امنیت و ثبات را مختل می‌کنند.

هر گاه از آن‌ها پرسیده شود هدف تان از مرز افغانستان و پاکستان کدام نقطه است؟ مسلماً به جز از خط مشهور دیورند نمی‌توانند از جا و محل دیگری مثلاً اتک، سند، حسن ابدال نام ببرند. هرگاه چنین باشد، پس می‌توان اظهار داشت که **دولت افغانستان در عمل خط مرزی دیورند را به رسمیت می‌شناسد.** اگر چنین نیست، پس چرا

دولت افغانستان در ارتباط به استقرار حدود هشتاد هزار نیروی نظامی اردوی پاکستان در نوار مرزی دیورند سکوت نموده است؟

چنانی که نوشته آمدیم، در اخیر می توان نتیجه گرفت که مرز میان افغانستان و پاکستان که به نام «خط دیورند» مشهور است و امروز یا فردا یک صد و سیزده ساله می گردد، به حیث مرز بین المللی دو کشور مورد تأیید و پذیرش همه کشورهای جهان و سازمان ملل متحد است. طوری که قبلاً هم تذکر رفت، رژیم ظاهر شاهی پس از تشکیل پاکستان در سال 1947 آن کشور را به رسمیت شناخت و از سابق با پاکستان مناسبات دیپلماتیک در سطح تبادلۀ سفارت گیری داشته و تا اکنون هم این مناسبات موجود است، یقیناً تبادلۀ سفیران به مفهوم به رسمیت شناختن کامل یک کشور است.

به عنوان حسن ختام می توان نگاشت که: به خیر و صلاح مردم افغانستان خواهد بود که دولت و پارلمان افغانستان رسماً این معضله را که به «رُخْم ناسور» در مناسبات میان دو کشور تبدیل شده، اعتراف نمایند. و هر گاه بتوانند خط مرزی بی را که در نقشه اصلی ضمیمه معاهده دیورند نشانی شده است، به دست بیاورند، باز هم موفق محسوب می گردند. زیرا به ده ها کیلومتر اراضی بی که همین اکنون در تصرف پاکستان قرار دارد، به افغانستان برگردانیده می شود، که تحقق این امر یک پیروزی بزرگ برای کشور ما شمرده می شود. اما این که آقای براهویی وزیر سرحدات و قبائل افغانستان می فرماید که خط مرزی دیورند را به رسمیت نمی شناسد، بسیار جالب است. مگر می شود هدف آقای وزیر از اظهار این حرف عاطفی در برابر نمایندگان مردم به دست آوردن یک صد و هفتاد و شش رای موافق اعضای مجلس بوده باشد که نصیب گردید، و الا هیچ عقل سلیمی اجازه نمی دهد یک عضو کابینه خلاف سیاست جاری رژیم چنین موقفی را اتخاذ نماید⁴².

نویسندگان: داکتر بارنت روبین و ابوبکر صدیقی
انستیتوت صلح ایالات متحده امریکا، واشنگتن دی سی
گزارش اختصاصی- اکتبر سال 2006
برگردان از داکتر هارون امیرزاده

شکست بن بست در روابط افغانستان و پاکستان

یادداشت مترجم به جای مقدمه مولفان

داکتر بارنت روبین- استاد دانشگاه نیویارک که یکی از معتبرترین کارشناسان امریکایی در امور افغانستان است، رهبری گروه افغانستان شناسان را در «انستیتوت صلح» ایالات متحده امریکا نیز به دوش دارد. گزارش کنونی پیش از همه، دستاورد پژوهش های موصوف در سال های اخیر و به خصوص در تابستان امسال در نتیجه سفر نویسنده به افغانستان در ماه های جولای و اگوست و ملاقات های وی با نخبگان سیاسی، فرهنگی و قومی افغانستان تهیه شده است. افزون بر داکتر روبین در ترتیب این گزارش ابوبکر صدیقی- ژورنالیست و دانشمند نیز سهم دارد.

مولفان از همکاری افراسیاب ختک و احمد رشید در پاکستان و همچنان عمر زاخیلوال، رسول امین، حامد وردک و همایون حمید زاده در افغانستان نیز بهره مند شده اند. همچنان مطابق به ادعای نویسندگان برخی شخصیت های سیاسی و قومی نسبت حساسیت موضوع در پاکستان، افغانستان و ایالات متحده امریکا که نخواستند اسم شان افشا شود، نیز با ارائه اطلاعات و دیدگاه ها، در تهیه این گزارش سهم گرفتند. طرح ابتدایی گزارش به گفته مولفان از نظر و تایید احمد رشید، ماروین وینباوم و Marvin Weinbaum و سبستیان تریفز Sebastien Trives نیز گذشتانده شده است.

به همین ترتیب، مولفان مدعی اند که پژوهش مذکور مورد تأیید و حمایت صندوق بنیاد راکفلر، انستیتوت جامعه باز، حکومت شاهی ناروی و حکومت بریتانیا نیز قرار گرفته است. اما به عقیده مولفان دیدگاه هایی که درین گزارش آمده، حتمی نیست که دیدگاه های «انستیتوت صلح» را که از حمایت مالی و سیاسی کانگرس ایالات متحده امریکا برخوردار است، بازتاب دهد.

پیرامون عوامل بحران آفرین در روابط میان افغانستان و پاکستان و به خصوص در مورد خط دیورند در چند سال اخیر تعدادی زیادی صاحب نظران و آگاهان داخلی و خارجی پیوسته ابراز نظر نموده اند. اما شاید این نخستین

⁴² وقتی استاد داکتر رنگین دادفر سپنتا- وزیر امور خارجه رژیم پوشالی با همه ادعاها و روشنفکر نمایی هایش؛ با دیده درایی بر پاکستان آن هم برای نخستین بار در تاریخ دیپلماسی کشور ادعای ارضی نماید، دیگر از براهویی نیمه باسواد در مسایل سیاست بین المللی چه جای شکوه و شکواییه می ماند. این دیگر به رمل اندازی و فال بینی و غیب گویی نیاز دارد تا بدانیم که آیا سپنتا از سر چاپلوسی و نوکر منشی نزد کرزی و تیم مافیایی اش که دیوانه وار به تبارگرایی جنون آمیز رو آورده اند، دست یه چنین یاوده سرایی یازیده است و یا این که به راستی در زمینه مطالعاتی ندارد. اگر تراز دانش وزیر خارجه در باره محوری ترین مساله سیاست خارجی رژیم چنین باشد، پس وای بر کشور- ویراستار.

باری باشد، ریشه یابی بحران‌ها و راهکارهای جدید محصول یک پروژه تحقیقی متشکل از کارشناسان داخلی و خارجی در آستانه جرگه قبایلی فرامرزی را می‌توان مورد مطالعه و قضاوت قرار داد.

درین گزارش برای نخستین بار به گونه بنیادی و شفاف شناسایی خط دیورند به عنوان شکست بن بست در روابط افغانستان و پاکستان در نیم سده اخیر مطرح می‌شود. به بیان دیگر، در مرکز تمام تلاش پژوهشگران شکستن بن بست در روابط افغانستان و پاکستان با دادن امتیازات به قبایل دو طرف مرز دیورند در بدل شناسایی خط دیورند تشکیل می‌دهد. از نظر مولفان در صورت تحقق این طرح، نه تنها ثبات پایدار در منطقه، تامین حقوق مشروع قبایل پشتون، رفاه و توسعه را برای کشورهای افغانستان و پاکستان به همراه می‌آورد، بلکه جیوپولیتیک منطقه را نیز تغییر می‌دهد.

مطابق با این طرح، مرزهای باز و شناخته شده نه تنها به کشمکش‌ها میان افغانستان و پاکستان پایان می‌دهد بلکه در نزدیکی و عبور و مرور قبایل دو طرف مرز نیز مفید خواهد بود. ازین رو، این طرح می‌تواند الگو و محرک برای بازنگهداشتن سایر مرزهای افغانستان با کشورهای ایران و آسیای میانه شده و به نزدیکی همفرهنگان و همزبانان اطراف مرزها کمک خواهد نمود. زیرا مرزهای افغانستان نه تنها با کشور پاکستان تحمیلی است بلکه سایر مرزهای افغانستان نیز اجباریست.

هرچند طرح «شکست بن بست» ظاهراً به رهبری دانشمندان و کارشناسان خارجی و نفوذ انستیتوت صلح امریکا که مستقیماً از سوی کانگرس امریکا حمایت مالی و سیاسی می‌شود، ساخته شده است، اما با وجود آن، همه واقعیت‌های منطقه در آن بازتاب نیافته و بیشتر متأثر از دیدگاه‌ها و خواست‌های حزب عوامی پاکستان است. حزب عوامی که در نیم سده گذشته از امکانات سیاسی و اقتصادی افغانستان، شوروی پیشین و هندوستان استفاده اعظمی نمود، امروز خواست‌های آن از طریق غرب و به خصوص انستیتوت صلح کانگرس امریکا بیرون می‌آید.

یکی از معایب دیگر این طرح، مبالغه در کمیت نفوس قبایل دو طرف دیورند و گسترده نشان دادن مناطق زیست آن‌هاست. ازین رو در طرح کنونی اگر دفاع از حق مشروع قبایل پشتون در دو طرف مرز به عنوان واقعیت انکار ناپذیر در خور احترام و تائید است، اما تائید یک حق و واقعیت نباید به بهای انکار از حقوق و واقعیت‌های انکار ناپذیر دیگر شود. ازین دیدگاه طراحان «شکست بن بست» از یک بن بست عبور خواهند کرد ولی به زودی به بن بست‌های دیگر خواهند رسید. و این بن بست‌های جدید با توجه به روابط فرهنگی، تاریخی و مذهبی با ایران و کشورهای آسیای میانه بارها خطر ناک‌تر از بن بست با پاکستان خواهد بود.

به هر ترتیب، طرح جدید می‌تواند محرک یک گفتمان ملی داغ پیرامون خط دیورند در چارچوب منافع ملی افغانستان در آستانه جرگه قبایلی فرامرزی شود. افزون بر آن این طرح می‌تواند به بازی نیم قرنه زیر نام خط دیورند به حیث ابزار نیز پایان دهد. اما برای تطبیق بسیاری مواد این طرح جسارت سیاسی و ملی نیاز است تا بزودی سیاسی و اسیر نیم قرنه در زنجیر دیورند.

در فرجام باید در مورد واژه‌ها و زبان ترجمه باید چند نکته را روشن ساخت:

نخست باید گفت، با وجود دراز بودن گزارش، بخش زیاد آن ترجمه شده است، به استثنای مقدمه و برخی قسمت‌های دیگر که برای خواننده آگاه افغانستانی که خود شاهد عملیات تروریستی در منطقه بوده‌اند، تکراری و چندان دلچسپ نخواهد بود.

دوم، Federally Administrated Tribal Area (FATA) - یعنی نام رسمی اداره فدرالی مناطق قبایلی است، ولی در ترجمه «قبایل آزاد» یعنی همان هفت ایجنسی در اطراف خط دیورند آمده است؛

سوم، North West Frontier Province (NWFP) - یعنی ایالت مرزی شمال غرب نام رسمی آن و یا صوبه سرحد ترجمه شده است.

چهارم، Frontier Crimes Regulations (FCR) مقررات جرایم سرحدی ترجمه شده، نه آئین نامه و یا قانون جرایم سرحدی.

فشرده

1- طالبان و القاعده در هر دو کشور افغانستان و پاکستان برابرانه فعال‌اند. شورشیان ناسیونالیست بلوچ که مطابق به ادعاهای رهبران پاکستان از حمایت هند برخوردارند و با استفاده از خاک افغانستان در پاکستان فعالیت می‌کنند، نیز در وخیم شدن روابط دو کشور همسایه نقش منفی بازی می‌کنند. پایان دادن به گروه‌های خشونت‌گرا به ویژه در اطراف مرز نیاز به همکاری دو کشور دارد. ایجاد طرح خشونت زدایی میان دو کشور که با منافع حیاتی و آشننگتن، ناتو، و جامعه جهانی نیز سازگار است و آنان خود را مطابق به قطعنامه‌های ملل متحد و سایر تدابیر متعهد در افغانستان می‌دانند، خیلی ضروری پنداشته می‌شود.

2. روابط افغانستان و پاکستان در دوران تمام حکومت‌ها بعد از تقسیم هندوستان و ایجاد دولت پاکستان در 1947 همواره خصومت‌آمیز بوده است. برخی عناصر تنش‌ها میان افغانستان و هندوستان از زمانی که هند در

تحت سلطه بریتانیا قرار داشت به میراث مانده است. تمام رژیم های سیاسی افغانستان به شمول حکومت طالبان هرگز خط دیورند را به حیث مرز بین المللی به رسمیت نشناختند و همواره صحبت از داعیه پشتون و بلوچ پاکستان شده است.

امروز شبکه های شورشی و پایگاه های آن ها در اطراف مرز در خاک پاکستان قرار داشته و از همان منابعی سرچشمه می گیرند که منازعات گذشته و هم چنان جنبش جهانی اسلامی از آن گرفته بودند.

3- نظام امنیتی در مرزها در سده نهم که توسط امپراتوری بریتانیای کبیر برقرار گردیده بود و در نتیجه آن افغانستان به حیث کشور حائل در منطقه مبدل شد، دیگر در سده بیست و یکم کاربرد نداشته منجر به برخورد های جهانی خواهد شد. ایالات متحده امریکا و دیگر قدرت های خارجی تلاش کنند تا راه های جدید را برای ثبات مرزی میان افغانستان و پاکستان بیابند؛ باید این دو کشور را در جهت گفتمان، امنیت و رفع اختلافات مرزی تشویق نمایند. فشارهای خیلی جدی به طرفین ممکنست نیز نیاز باشد. ولی فشار مسلماً به تنهایی خود کافی نخواهد بود.

4. در مناطق قبایل آزاد پاکستان باید روند بازسازی به منظور همگرایی اقوام پاکستان در چهارچوب سیاست منافع ملی این کشور باید به راه انداخته شود؛ **مرز میان دو کشور به حیث مرز بین المللی توسط افغانستان به رسمیت شناخته شود**؛ دسترسی دولت افغانستان به استفاده از بندرها و سهولت های ترانزیتی در خاک پاکستان تضمین داده شود؛ هر دو کشور باید مرزهای خویش را برای یکدیگر به منظور تجارت، سرمایه گذاری و روابط فرهنگی باز نگهدارند؛ باید توافقنامه های دوجانبه با پاکستان و هندوستان عقد گردد که آن ها نباید اختلافات شان را وارد روابط شان با افغانستان بسازند؛ و همچنان هر دو کشور تعهد بسپارند که حمایت و پناه دادن به مخالفان خشونتگرا در برابر یکدیگر را توقف دهند.

5. ایالات متحده امریکا، ناتو و سازمان ملل باید پیام زیر را برای اسلام آباد بفرستند:

حضور و پناه دادن به طالبان در خاک پاکستان به مثابه تهدید برای صلح و امنیت جهانی تلقی شده و پاکستان باید آن را به زودترین فرصت متوقف سازد. آن ها همچنان متفقانه دولت افغانستان و هندوستان را وادار سازند که در حد توان دولت پاکستان را تشویق نمایند تا تصامیم دشوار در مبارزه در برابر بی امنیتی ها از خاک خویش به شمول مناطق کشمیر اتخاذ نماید. آن ها [جامعه جهانی] نه تنها فعالانه این روند را انکشاف دهند بلکه خود به حیث تضمین کنندگان این توافقات نقش بازی کنند.

جنگ های داغ در مرزها

افغانستان هرگز خط دیورند را به حیث مرز بین المللی به رسمیت نشناخته است. حکومت کرزی همواره دولت پاکستان را متهم به حمایت از طالبان می کند و در نتیجه تمایل به طرف هندوستان دارد. دشمنی زمانی بیشتر می شود که دولت پاکستان هندوستان را متهم می سازد که با استفاده از خاک افغانستان به خشونت ها در بلوچستان دامن می زند. این کشمکش ها باعث ایجاد موانع برای ایالات متحده امریکا شده که تلاش می کند القاعده و طالبان را از منطقه از اوایل 2002 بدین سو بیرون براند.

افغانستان و پاکستان مرزهای پیچیده، و طولانی که به دشوار می توان آن را زیر کنترل در آورد، از زمان امپراتوری بریتانیای کبیر به ارث برده اند. در اواخر سده نهم امپراتوری بریتانیا تلاش نمود که افغانستان را به حیث کشور حائل میان هند بریتانیایی و امپراتوری روسیه مبدل نماید، اما نظام مرزبندی سده نهم که در حاشیه یک امپراتوری ساخته شده بود، دیگر نمی تواند در قلب سده بیست و یکم استراتژی جهانی کار برد داشته باشد. کنون همسایگان ناگزیرند که مشکلات مرزی را حل نمایند. آن ها مجبورند که نه تنها بر اختلافات گذشته غلبه نمایند بلکه به منظور ثبات پایدار، با خشونت های گروه های غیر دولتی و در برخی موارد از حمایت دولتی هم بر خور دار اند، نیز دست و پنجه نرم کنند. جامعه جهانی به ویژه ایالات متحده امریکا مجبور است با وسایل دیپلماتیک و راه اندازی رفورم ها و توسعه اقتصادی در مناطق عقب مانده قبایلی روند خشونت زدایی را یاری رسانند. آن ها [غرب] همچنان ناگزیر اند بازیگران بی علاقه را در زمینه زیر فشار قرار دهند تا سیاست های عمیقاً خندق کتی شان را عوض نمایند. کابل و اسلام آباد باید سیاست هایی را در پیش گیرند که به تقویت صلح و رفاه برای مردم شان کمک کنند نه این که اسیر در تلخکامی کشمکش های گذشته گیر بمانند.

منازعات کهنه و تلخ کامی های تازه

پشتون ها در پاکستان در حدود 30 الی 35 میلیون تخمین زده می شوند که در مقایسه کل نفوس پاکستان بین 15 الی 20 درصد را تشکیل می دهند. اما در افغانستان از مجموعه نفوس 30 میلیونی این کشور 50 درصد آن را تخمینی تشکیل می دهند. بلوچ ها در اطراف خط دیورند در مناطق مرزی جنوب شرق و همچنان در ایران زندگی می کنند. این مناطق در طول هزاره ها در مسیر شاهراه تجارت و ارتباطات میان جنوب آسیا به آسیای مرکزی و غربی قرار داشت. ساختار سیاسی و رسمی این منطقه محصول امپراتور سازی ها و مقاومت ها است و اما

ساختار معاصر منطقه در اوایل سده نوزدهم از زمان شروع گسترش نفوذ کمپنی هند شرقی به طرف شمال غرب هندوستان شکل گرفت.

بریتانیا تقریباً 25 سال بعد از تسخیر دهلی در 1804، نگران پیشروی تزار روس به طرف آسیای میانه شد. در هنگام جنگ اول افغان-انگلیس (1840-42) بریتانیایی ها افغانستان را اشغال نمودند و ولی در نتیجه یک قیام در کابل شکست خوردند.

در سال 1876 روس ها به سوی آسیای میانه پیش روی نموده به رود آمو که اکنون مرز افغانستان در شمال را تشکیل می دهد، رسیدند. تلاش های امیر افغانستان که می خواست روابط دوستانه با همسایه شمالی خود برقرار کند، منجر به جنگ دوم افغان-انگلیس در 1879 شده و به بهای خلع امیر از قدرت و اشغال کابل تمام شد. این زمان اوج «بازی بزرگ» بود که قدرت های اروپایی در رقابت با یکدیگر بر سر تسخیر آسیای میانه افغانستان را به میدان نبرد تبدیل نموده بودند. بریتانیایی ها امیر یعقوب خان را مجبور ساختند که معاهده گندمک را در 1879 امضا نماید و این در حالی بود که ارتش آن کابل را اشغال نموده بود. اما حکومت های بعدی افغانستان این معاهده را رد نمودند و آن را تحمیلی خواندند.

افغانستان در آن وقت پیرامون بازگشایی سفارت بریتانیا و سپردن حق تسلط بر چندین نواحی مرزی به شمول مناطق خود مختار قبایلی امروزی FATA و بخشی بلوچستان برای این کشور توافق نمود. معاهده مذکور برای بریتانیا حمایت از کابل در برابر تجاوز خارجی و هم چنان کمک پولی سالانه و اسلحه برای حکمرانان افغانستان که قادر به دفاع از تمامیت ارضی خود باشد، تضمین شده بود. کمیشنر های روس-انگلیس در بین سال های 1870 و 1896 مرزهای شمالی و غربی با آسیای میانه، ایران و چین را نشانه گذاری کردند.

در پی جنگ دوم افغان-انگلیس، بریتانیا طرح ایجاد نظام مرزی پایدار شامل وضعیت ها و میکانیسم جداگانه برای افغانستان، مرزهای قبایلی و همچنان برای مناطق پشتون و بلوچ در تحت اداره هند بریتانیایی را به پیش کشید. آن ها عبدالرحمن خان برادر زاده شیر علی خان را که در تبعید در ترکستان روسیه زندگی می کرد، دعوت کردند تا تخت شاهی افغانستان را در 1880 در اختیار وی قرار دهند.

برای تعیین خط دیورند بریتانیایی ها ضرورت به معامله با قبایل مناطق مرزی داشتند. در نتیجه پنج منطقه قبایلی به طور مستقیم در زیر سلطه حکومت دهلی قرار گرفتند. پس از ایجاد دولت پاکستان در 1947، سه ایجنسی جدید از بخش های بریده شده قبایلی دیگر ایجاد گردیدند. دولت بریتانیا یک تشکیلات رسمی بنام Frontier Crimes Regulations (FCR) و یا مقررات جرایم سرحدی را برای قبایل مرزی ساختند. با آغاز سده نوزدهم قانون نامه مذکور سر انجام حیثت قانونی را در تحت واپسرا [نایب السلطنه] لارڈ کیرزون در 1901 گرفته و تا حال به عنوان قانون رسمی در مناطق قبایل آزاد اجرا می شود.

پس از آن که «Forward policy» یا سیاست پیشروی بریتانیا در جنگ اول افغان-انگلیس ناکام گردید، دهلی [هند بریتانیایی] سیاست «سرحدات بسته» را در پیش گرفت تا مرزها را به منطقه حایل مبدل نماید. برای بریتانیا «سرحد» معنای «حدود پهناور کشور سرحدی، سرزمین درونی و یا دولت حایل» را می دهد. مهمترین خصوصیت این ترتیبات را گذار از «سرحد جداساز» **“frontier of separation”** به «سرحد ارتباط ساز» **“frontier of contact”** در قطب مخالف آن تشکیل می داد. در نتیجه آن «سرحدات سه طبقه بی» به وجود آمد.

نخستین سرحد از کنار مناطق بیرونی مستقیماً اداره شونده مثل رود هند غربی در سده نوزدهم و نواحی مسکونی ایالت سرحد شمال غربی NWFP در نیمه سده بیستم تشکیل گردید.

سرحد دوم شامل مناطق قبایلی پشتون میان افغانستان و مناطق مسکونی ایالت سرحد شمال غربی می شود که بطور مستقیم در زیر اداره حکومت مرکزی قرار داشت. و سرحد سوم شامل کشورهای تحت الحمایه مثل نیپال و افغانستان در کنج بیرونی ساحه نفوذ می شدند.

چندی پیش پاکستان از مجاهدان در رویارویی با شوروی پیشین و سپس از طالبان حمایت کرد که مطمئن شود در صورت جنگ با هندوستان، افغانستان در حمایت از پاکستان خاک و فضای هوایی خود را در صورت نیاز در اختیار این کشور قرار خواهد داد. طراحان نظامی پاکستان این را در واقع تلاش در راستای «عمق استراتژیک» می شمارند. **مشابهت ها میان سرحدات سه طبقه بی با تلاش ها در راستای تبدیل افغانستان به عمق استراتژیک در واقع بیانگر تداوم سیاست راهبردی درین منطقه است.**

در سال 1907 با عقد پیمان میان روسیه و انگلیس، بازی بزرگ نیز در واقع به گونه بی رسمی به پایان رسید. بازیگران بزرگ کشور فارس را میان حوزه نفوذ خود تقسیم نمودند و افغانستان را از نفوذ روس ها از مرز غربی در امن نگهداشتند. هر دو قدرت بزرگ حاکمیت چین بر تبت را به رسمیت شناختند. روس ها افغانستان را به

ساحه نفوذ بریتانیا واکذار نمودند، ولی به شرط این که بریتانیا نباید این کشور را اشغال، هیچ بخشی از خاک آن را را به خود ملحق و یا در امور داخلی آن مداخله نماید. امیر حبیب الله به پیمان مذکور اعتراض نمود، زیرا بدون موافقت افغانستان صورت گرفته بود. ولی به اعتراض امیر [از سوی بازیگران بزرگ] هیچ اعتنایی نشد.

جنبش های مقاومت مردمی در سراسر سده در برابر حکمروایی بریتانیا نیز در شکل گیری مرزها تاثیر گذار بودند. در یک زمانی این مقاومت ها خصلت محلی داشته توسط کدام طایفه و یا قبیله در برابر بریتانیا صورت می گرفت؛ اما در یک مورد دیگر قبایل حرکت های گسترده تر را به راه می انداختند. همچنان در برخی اوقات این قیام ها در حد گسترده یکجا با تفاهم میان مبارزان افغانی و یا هندی در برابر استعمار اروپایی صورت می گرفت. رهبران قبایلی پُرجاذبه و یا روحانیون بسیاری همچو قیام ها را رهبری می کردند. این رهبران از نبردهای کوچک گرفته تا جنگ های بزرگ به گونه مثال در وزیرستان اشتراک می نمودند. چنانچه در اواخر 1930 بریتانیا نسبت به سایر مناطق نیمقاره هند 50 هزار سرباز بیشتر در مناطق وزیرستان به منظور تحکیم قدرت خود جا به جا می کردند. در برخی موارد بریتانیا از شیوه غیر مستقیم در مقابله با شورش ها استفاده می نمود. برای سرکوب قیام قبایل سال 1879 که در آن اکثریت قبایل پشتون شرق خط دیورند به گونه نا هماهنگ اشتراک نموده بودند، 70 هزار اعضای قبایل که به حیث ماموران کشف در ارتش بریتانیا خدمت می کردند، استفاده شد.

چون افغانستان فاقد ارتش پیشرفته بود، فرمانروایان کابل بیشتر قبایل را برای جنگیدن در اوایل سده بیستم مسلح می ساختند. شاه امان الله نوگرا و ناسیونالیست جهاد را در برابر بریتانیا به منظور دستیابی به استقلال در 1919 اعلام نمود. قبایل پشتون هر دو سوی مرز دیورند با تشکیل لشکر و یا نیروی اجتماعی برای مدتی طولانی در برابر انگلیسی ها جنگیدند. سر انجام افغانستان استقلالش را از امپراتوری ضعیف شده بریتانیا در 1919 در نتیجه معاهده راولپندی به دست آورد.

در سال 1929 حکومت شاه امان الله در نتیجه شورش حبیب الله کلکانی تاجیک تبار که از حمایت روحانیون محافظه کار برخوردار بود، سقوط داده شد. اما قبایل پشتون دو طرف خط دیورند متحداً به رهبری نادر خان در سرنگونی حکومت حبیب الله کلکانی دوم مشهور به بچه سقا (یعنی بچه آبرسان) که به گونه تحقیر آمیز این لقب برای وی استعمال می شود، جنگیدند.

به پاس خدمات قبایل در سرکوب حبیب الله دوم، نادر شاه منطقه لویه پکتیا را خود مختاری داد. وی همچنان آن ها را از مالیات و خدمت سربازی در ارتش افغانستان به این امید معاف کرد که در صورت ضرورت لشکر از میان آنان مسلح نماید. دولت های افغانستان در سراسر سده بیستم برای یک تعداد زیادی قبایل هواخواه شان در شرق دیورند امتیازات، رتبه های افتخاری و تحایف به شمول رتبه های بلند نظامی در ارتش افغانستان می دادند. یک تعداد اعضای قبایلی که برای به دست آوردن تاج و تخت برای نادر شاه از هر دو طرف خط دیورند رزمیده بودند، از جمله غالب افسرانی بودند که بعدها در شوروی پیشین آموزش دیده و کودتای کمونیستی را در افغانستان انجام دادند.

ناسیونالیسم معاصر پشتون در 1930 در صوبه سرحد (NWFP) هنگامی که سربازان بریتانیا یک مظاهره چه غیر مسلح را کشت، ظهور نمود. خان عبدالغفار خان جرگه قبایلی افغان را برگزار کرد که بعد ها به نام جنبش «خدایی خدمتگاران» شهرت یافت. غفار خان متحد حزب کانگرس هندوستان به منظور برنده شدن انتخابات سال 1937 و 1946 در صوبه سرحد بود که بعدها جنبش وی حکومت ایالتی را تشکیل داد. جنبش خدایی خدمتگاران راهش را از حزب کانگرس در 1946 زمانی جدا نمود که بعدها بریتانیا برنامه تقسیم هندوستان و تشکیل دولت پاکستان را توسط یک همه پرسی به راه انداخت. این جنبش خواستار طرح شمولیت ایجاد یک دولت مستقل به نام پشتونستان بود.

در اگوست 1947 کشورهای مستقل هند و پاکستان از میان هند بریتانیایی در نقشه جهان ظهور کردند. دولت افغانستان در برابر شمولیت پاکستان به حیث عضو سازمان ملل به این دلیل مخالفت کرد تا زمانی که مساله سرنوشت «پشتونستان» را با پاکستان حل نکند، این کشور را به رسمیت نخواهد شناخت. هر چند افغانستان این پیش شرط خود را بعد از یک ماه پس گرفت و در نتیجه در فیبروری 1948 پاکستان را به رسمیت شناخت و بدین ترتیب افغانستان در جمله نخستین کشورهای است که با پاکستان روابط دیپلماتیک برقرار نمود. گروه های ناسیونالیست پشتون «خدایی خدمتگاران» پس از تجزیه هندوستان در مواضع میانه رو تر قرار گرفته حمایت شان را از دولت جدید [پاکستان] اعلام کردند. برخی گروه ها در مناطق قبایل آزاد FATA به خاطر نام پشتونستان مسلح شدند. بسیاری حکومت مستبد پاکستان تلاش کردند تا ناسیونالیست های پشتون را که مدعی «پشتونستان آزاد» بودند، سرکوب نمودند.

پاکستان بعد ها سیاست کنترل بریتانیا بر مناطق قبایلی را ترک گفته و سر بازان خود را از مناطق قبایلی بیرون کشید. پاکستانی ها به زودی توانست تعداد زیادی مردم قبایلی دو طرف دیورند را مسلح نموده برای کنترل کشمیر یک ایالت بزرگ مسلمان نشین که مهاراجای آن جا در سال 1947 اتحاد خود با دولت هندوستان را اعلام نموده بود، بکنند. هر چند قبایلیان مارش شکوهمندی کردند ولی آن ها موفق به تسخیر سرینگر مرکز کشمیر نشدند. از سال 1947 هندو پاکستان هر یک بخش های کشمیر را اشغال نموده و خط کنترل مرزی را بین خود برقرار کردند. امروز کشمیر میان هند و پاکستان تقسیم شده است.

اختلافات پیرامون خط دیورند به زودی جنگ سرد را در معبر خیبر با خود برد. در سال 1949 پس از آن که دولت پاکستان یک منطقه مرزی افغانستان را بمباران نمود، دولت افغانستان یک لویه جرگه عاجل را در کابل دعوت نمود. هیات رهبری جرگه حمایت از داعیه پشتونستان را اعلام نمود. جرگه موضع دولت افغانستان در مورد این که پاکستان یک دولت تازه تشکیل است نه یک دولت جانشین هند بریتانیایی را مورد تأیید قرار داد. ازین رو، همه معاهدات عقد شده با بریتانیا در باب مسائل مرزی ملغا اعلام شد. این چنین قراردادها به شمول توافقنامه خط دیورند 1893، توافقنامه سال 1905 میان افغانستان- انگلیس، عهد نامه راولپندی 1919 و پیمان نامه انگلیس و افغانستان سال 1921 ملغا اعلام شدند. همچنان معاهده گندمک 1879 نیز ملغا اعلام شد. افغانستان می دانست که ناممکنست از ایالات متحده امریکا که متحد پاکستان بود، در مورد پشتونستان حمایت کسب کند، سر انجام رو به سوی کمک نظامی شوروی پیشین نمود.

پشتونستان برای ناسیونالیست های پشتون پاکستان و افغانستان معنای های متفاوتی داشت که از یک کشور مستقل گرفته تا به حیث یک ایالت خود مختار در ترکیب دولت پاکستان و تا یک بخش ضمیمه افغانستان پنداشته می شد. مساله پشتونستان برای شوروی پیشین و هندوستان در چندین دهه گذشته ابزاری در خدمت اهداف خود شان به شمار می آمد. شوروی ها می خواستند تا مانع پیوستن افغانستان به پیمان های نظامی با غرب شوند و پاکستان را از طریق افغانستان زیر فشار قرار بدهند. هندوستان می خواست منابع نظامی پاکستان را با ایجاد ترس از مرزهای بی ثبات غربی منحرف سازد.

داعیه پشتونستان برای ناسیونالیست پشتون در عرصه داخلی افغانستان نیز در خدمت اهداف سیاسی شان بهترین دستاویز شده بود. در سده بیست حکمرانان افغانستان از داعیه پشتونستان برای جلب حمایت قوم پشتون برای تقویت حکومت خویش سود می بردند. حکمرانان افغانستان با جلب پشتون ها برای تقویت حاکمیت شان در واقع به اختلافات قومی- زبانی پشتون ها با غیر پشتون ها نیز دامن می زدند.

در سال 1961 روابط دو کشور همسایه زمانی به پایین ترین تراز خود نزول کرد که پاکستان مرز های خود را به روی افغانستان بست و قطع روابط دیپلماتیک با افغانستان نمود. با قطع شدن مسیر تجاری افغانستان از طریق پاکستان در واقع اقتصاد افغانستان تا تراز ورشکستگی زیر فشار قرار گرفت.

اختلافات درونی خانواده شاهی منجر به کناره گیری دواود خان از مقام صدارت افغانستان در سال 1963 گردید. پس از ده سال نظام شاهی مشروطه همراه با کشمکش ها و پارلمان ناموثر که سه بار منجر به انحلال حکومت شد، دواود خان دست به کودتای بدون خونریزی در برابر ظاهر شاه پسر عموی خود زد. دواود کودتای خود را قسماً با این ادعا توجیه می نمود که حکومت ظاهر شاه به خاطر بهبود روابط با ایالات متحده امریکا و پاکستان، از داعیه پشتونستان منصرف شده بود.

افزون بر آن، حکومت ظاهر شاه متهم گردید که هیچ واکنشی در برابر بیرون راندن جبری حزب ملی عوامی از حکومت ایالتی سرحد شمال غرب و بلوچستان که توسط ذولفقار علی بوتو صدر اعظم پاکستان صورت گرفته بود، نشان نداد.

پس از تجزیه پاکستان و ایجاد دولت بنگله دیش در 1971، جنبش های ناسیونالیسم پشتون و بلوچ در اطراف مرز تهدید جدی تجزیه طلبی به تمامیت ارضی متباقی خاک پاکستان را آغاز کردند. چنانچه در سال های 1972- 1977 حکومت ذولفقار علی بوتو جنبش های ناسیونالیستی را سرکوب و دست به توسعه در مناطق قبایلی زد. چنانچه محصول این توسعه چند بیمارستان، سرک و کارخانه درین مناطق بود.

نلش های توسعه ناچیز در منطقه صورت گرفت بی آن که کدام اصلاحات مهم سیاسی انجام یافته باشد. بر خلاف، اداره بوتو میراث دوران استعمار را تقویت نموده و نظام سرحدی را شامل قانون اساسی 1973 نمود. پاکستان همچنان از اسلامیت هایی که در مخالفت با رژیم تباری-ناسیونالیست (ethno-nationalism) دواود خان حمایت نمود. اسلام گرایان آشکارا در برابر جدایی بنگله دیش از پاکستان در سال 1971 مخالفت کردند و همچنان بر ضد نفوذ کشورهای خارجی در افغانستان در برابر شوروی پیشین و غرب مخالفت می ورزیدند.

تاریخ روابط پاکستان و افغانستان حمایت و پناه دادن به مخالفان یکدیگر شان در خاک خویش باعث تلخی روابط و بی اعتمادی میان دو کشور همسایه شده است. این روابط به خصوص در سال های 1970 زمانی وخیم تر شد که به سی هزار قبایل «ماری بلوچ» از ترس سرکوب جنبش ناسیونالیستی بلوچستان توسط ارتش پاکستان به

افغانستان پناهنده شدند. اسلام آباد در مقابل دامنه حمایت و تربیت نظامی به اسلام گرایان افغانی نظیر احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار را که دست به تلاش قیام در برابر حکومت داوود در 1975 زدند، گسترش داد. پاکستان میزبان مجاهدان افغانی در سال های 1980 بودند و این در حالی بود که رژیم هوادار شوروی پیشین در کابل به ذولفقار یک نو جوان مسلح مربوط به حزب مردم پاکستان، پناه داد. این گروه به رهبری مرتضی بوتو تلاش داشت رژیم نظامی جنرال ضیا الحق در پاکستان را که در نتیجه یک کودتای نظامی بر در برابر پدرش ذولفقار علی بوتو به قدرت رسیده بود و وی را بعداً اعدام نمود، بی ثبات سازد. پناه دادن مخالفان بر ضد یکدیگر در خاک خویش نشان می دهد که این شیوه چنان یک استراتژی هنوز هم میان دو کشور همسایه ادامه دارد.

فراگیر شدن برخورد ها در اطراف مرزها

با سرنگونی رژیم داوود خان در سال 1978 توسط کودتای نظامی کمونیستی نه تنها آخرین حکومت دودمان درانی ها در افغانستان سقوط کرد بلکه نزدیکی همکاری میان مناطق سرحدی نیز برهم خورده و با شعله ور شدن جنگ ها تداوم یافت با اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ در آستانه عید مسیح در 1979، بحران در مناطق مرزی نخستین گام به سوی جهانی شدن گذاشت.

اشغال افغانستان توسط شوروی پیشین در واقع پاکستان را در خط اول جبهه چنان متحد ایالات متحده امریکا مبدل نمود. رژیم نظامی پاکستان دست باز برای شکل گیری مقاومت افغانستان از میان مهاجران اردوگاه های پناهندگان در اطراف خط دیورند پیدا نمود. پاکستانی ها نمی خواستند که جنبش مقاومت افغانستان از میان ناسیونالیست های افغانستان در خاک شان ساخته شود و بنا برین از به رسمیت شناختن تبعیدی هایی که در حکومت های گذشته افغانستان کار نموده بودند، امتناع ورزیدند. ازین رو، کمک های امریکا، عربستان سعودی، اروپای غربی، چین و همچنان سرمایه های سخاوتمندانه شخصی اعراب کشورهای خلیج برای اسلامگرایان سرازیر شد.

جنرال ضیا جهاد را در کشور همسایه افغانستان چنان بخشی از اولویت برای رژیمش انکشاف داد. وی همچنان با «اسلامی سازی» پاکستان می خواست برای رژیمش مشروعیت ببخشد. در نتیجه این روند مناطق مرزی را نظامی سازی و رادیکال سازی نمود.

از زمان ایجاد مدارس دینی اسلامی تا مسلح ساختن اسلام گرایان داخلی، پاکستان دگرگونی خیلی بزرگ را در حیات کشورش تجربه کرد. پاکستان در اوج جنگ سرد جنگ های موفقانه را در داخل و خارج افغانستان به راه انداخت. هم چنان پس از پایان جنگ سرد، جنگ های داخلی در افغانستان و جنگ در برابر تروریسم را چنان ابزار در خدمت منافع امنیت ملی خود به کار گرفت. اسلام آباد هندوستان را که هشت برابر پاکستان نفوس و منابع اقتصادی دارد، برای منافع ملی اش تهدید می شمارد. از نگاه پاکستانی ها نخبگان سیاسی هندوستان مشروعیت پاکستان را چنان یک کشور مستقل تا هنوز به طور کامل به رسمیت نشناخته اند.

پاکستانی ها گروه های اسلام گرایان افغانی به خصوص حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و بعد ها طالبان را به خاطری حمایت کردند که می خواستند حکومت خود را در کابل تحمیل کنند و ازین کشور چنان عمق استراتژی و ثبات در مناطق مرزی اش استفاده نموده و هرگز جای برای حضور هندوستان در خاک افغانستان نگذارند. به سخن دیگر، پاکستان تلاش کرد در افغانستان یک رژیم دست نشانده را به قدرت بنشانند که در صورت عقب نشینی در جنگ در برابر هندوستان از خاک افغانستان استفاده نماید. این سیاست پاکستان در واقع تداوم سیاست بریتانیا در شرایط دیگر بود که از افغانستان چنان کشور حایل در حوزه منافع امنیتی اش در جنوب آسیا استفاده می کرد.

پس از عقب نشینی شوروی ها از افغانستان مطابق به توافقات ژنو در 14 اپریل 1988 که در فبروی 1989 تکمیل شد، شوروی ها و امریکایی ها در مذاکرات مختلف سعی کردند که بستری را برای ایجاد یک حکومت انتقالی از طریق انتخابات هموار سازند. اگر آن ها توافقات ژنو را در عمل پیاده می کردند، در واقع یک دولت ضعیف افغانی به وجود می آمد که بیشتر نزدیک به دولت شوروی پیشین ولی بدون حضور نیروهای نظامی آن می بود. در واقع افغانستان درین صورت چنان یک کشور حایل زیر نفوذ شوروی تبدیل می گردید. اما در عدم توافق میان دو ابر قدرت برای آوردن ثبات سیاسی در مناطق مرزی باز هم جنگ تداوم می یافت و در نتیجه دولت افغانستان سقوط می کرد.

ایالات متحده و پاکستان سیاست کهنه بی چون سیاست «فارورد پالیسی» یا سیاست پیشروی زمان بریتانیای کبیر را پیش گرفته و تصمیم گرفتند که نفوذ شوروی پیشین را از افغانستان با تجهیز مجاهدان مسلح، پاک بسازند. در جریان این دوران، زمانی که بسیاری افغان ها با خروج نیروهای شوروی از افغانستان، جهاد را پایان یافته می پنداشتند، سیاست کهنه فارورد پالیسی بیشتر متکی به اعراب سلفی که جنگجویان از تمام کشورهای عربی جهت انجام جهاد به دلایل گونه گون نسبت به افغان ها به این کشور آمده بودند، را دوباره وارد میدان نمودند.

پس از کشته شدن جنرال ضیا در یک سانحه هوایی در 1988، نهاد پارلمان در پاکستان دوباره احیا شد. احزاب سیاسی ناسیونالیست های پشتون در پاکستان که در ارگان های ملی و محلی قانونگذاری پاکستان برخی کرسی ها را به دست آورده بودند، در موضع شان نرمش آورده، به جای اصطلاح پشتونستان نام «پشتونخوا» را برای صوبه سرحد به کار گرفتند. هدف آن ها از کاربرد واژه پشتونخوا ایالت ویژه برای تمام پشتون ها در اطراف شرق خط دیورند است. این ایالت شامل مناطق زیر اند: ایالت شمال غربی سرحد (NWFP)، بخشی های از بلوچستان و ایجنسی های قبایلی (FATA).

با آن که برخی تغییرات سطحی توسط حکومت های ملکی که از سال 1988 تا 1999 در پاکستان به قدرت رسیدند، رخ داده است و لی عملاً سیاست های پاکستانی افغانی را که در دست نظامیان قرار دارد شدیداً متأثر ساخته است.

در اکتبر سال 1994 طالبان- گروه ناشناخته در گذشته از میان روحانیت سنی دیوبندی وارد صحنه شدند و حرکت نظامی بی را به منظور برچیدن مجاهدان به راه انداختند. منبع اصلی ظهور آن ها قندهار و بلوچستان معرفی شد. طالبان خشونت های گسترده، مهاجرت ها، و تلقینات ایدئولوژیک در سه دهه مناطق مرزی را به داخل افغانستان انتقال دادند. آن ها در واقع پدیده بی مناطق مرزی و شبکه پاکستانی- افغانی هستند. مهاجران افغانی، فرزندان و نواسه های آن ها در اردوگاه های مهاجر نشین مناطق قبایلی و محله های پُر جمعیت و عقب مانده پاکستان در زیر نظر تدریس اسلامگریان، رژیم نظامی پاکستان، سعودی ها و حمایت امریکایی ها در کنار همصنفان پاکستانی شان در مناطق قبایلی آموزش دیدند.

مرزهای باز و غیر قابل کنترل و مناطق سرحدی خود مختار در میان دو کشور افغانستان و پاکستان بستر خیلی مساعدی را برای ایجاد شبکه جنگ افروزی به دست پاکستان به مقاصد دستیابی به اهداف استراتژیک در دو جبهه یکی در کشمیر در برابر هندوستان و دیگری در برابر افغانستان فراهم ساخته است. این در حالیست که پاکستان خود را در زیر چتر اسلحه اتمی محفوظ از تهدیدها قرار داده است. چنانچه این سیاست های بی ثبات سازی دوبار به شدت این دو کشور اتمی را در مقابل هم قرار داد: یکی در سال 1999 در نتیجه مداخلات پاکستانی ها در کارگیل، در مناطق کشمیر تحت تسلط هندوستان و باری دیگر در سال 2002 حمله به پارلمان هند توسط تروریست های مستقر در خاک پاکستان.

تلاش های ثبات آوری پاکستان در افغانستان و تبدیل این کشور چونان عمق استراتژیک از طریق ایجاد حکومت طالبی بیشتر کاپی سیاست «فارورد پالیسی» بریتانیا از سده نهم است. سیاست بریتانیا بر این بنیاد استوار بود که در افغانستان یک رژیم دوست و سختگیر روی کار آورده شود که به اندازه کافی قادر باشد مخالفان را با زور اسلحه و پول در تحت کنترل خود داشته باشد. افزون بر آن، این رژیم تضمین کند که با نیرو های دشمن عمدتاً هندوستان، اما روسیه و ایران نیز نتوانند در سر زمین های همجوار جای پا داشته باشند. حکومت های در تحت کنترل بریتانیا، حکمرانان مستبد افغانستان از یک طرف از اسلام برای تحکیم حکومت مرکزی به کار می گرفتند و از طرفی دیگر قدرت روحانیون را در تحت کنترل خود قرار می دادند.

پاکستان نیز از رویکردهای سابق بریتانیا استفاده کرد، چنانچه در هنگام ایجاد پاکستان به عنوان دولت مستقل در نیمقاره هند از روحانیون افغان بر اصل اتحاد نظامی و مسجد، استفاده شد. استفاده از روحانیون افغان برای ایجاد دولت پاکستان در سرزمین نیمقاره هند چندین اهداف را در خود داشت: یکی این که از معتقدات اسلامی آن ها بر در برابر هندوستان سکولار بهره گرفته شود و دو این که ناسیونالیست های پشتون و رهبران قبایل دو طرف خط دیورند را نیز با خود داشته باشند.

طالبان کابل را در 1996 اشغال کردند. آن ها در سال 1997 در شمال افغانستان عملیات ناکامی را در ماه های می و جون انجام دادند. اما بخش اعظم شمال را به شمول بامیان در اگوست 1998 اندکی چند روز بعد از انفجارات در سفارتخانه های امریکا در کینیا و تانزانیا تسخیر کردند. این انفجارات ابعاد سیاست سازی ها و دامنه جهانی خطر از افغانستان و پایگاه محکم اسامه بن لادن و شبکه جهانی ضد غرب وی را که اکنون به القاعده شهرت یافته است، افشاء نمود.

در سال های 1980 هزاران اسلامگرای تند رو از سراسر جهان عرب و تعدادی هم از جنوب شرق آسیا در پاکستان به منظور جهاد در برابر شوروی ها جمع شدند. آن ها شبکه های اسلامی خود را در مناطق صوبه سرحد در نزدیکی مرز با افغانستان و حتا در نواحی جاجی، خوست و در خوگیانی ولایت ننگرهار در محل توره بوره ایجاد کردند. اندیشه ایجاد سازمانی به نام القاعده در پیشاور در دهه 80 به وجود آمد. یک دهه بعد تر اهداف سازمان مذکور را لادن و الظواهری معاون وی در 1998 از خوست اعلام نمودند.

سازمان القاعده در مناطق مرزی ایجاد شد. ولی هیچ یکی از اعضای رهبری آن را پاکستانی و یا افغانستانی تشکیل نمی داد. جنگ ها در مناطق مرزی در واقع رهبران و ایدئولوگ های جهاد گرانی جهانی مانند بن لادن، ظواهری و عالم فلسطینی تبار عبدالله عظام را که در نوامبر 1989 در پیشاور کشته شد، آفرید.

پس از عقب نشینی شوروی ها از افغانستان در 1989 بسیاری عرب ها در منطقه ماندند و موج جدید جهاد گران در مناطق مرزی ظهور کردند. در سال های 1990 یک تعداد اسلامیت های جدید از چین، آسیای میانه، ترکستان چین، جنوب شرق آسیا، از اروپا و عرب ها که یک شبکه جهانی چند ملیتی را تشکیل دادند، نیز در جمع نسل جدید جهاد گران افزایش یافتند.

فراگیر شدن بحران افغانستان تغییرات ساختاری را در میان جامعه پشتون و سیاست ها در دو طرف خط دیورند برجا گذاشت. خصوصیات منشعب بودن قبایل و شیوه های متفاوت اداره بستر خیلی مناسب را برای نفوذ ایدئولوژی ها مساعد ساخت. ناسیونالیست های پشتون غالباً ترقی گرا و سیکولار بودند و با نخبگان نظام سلطنتی، رهبران قبایل و روشنفکران سرو کار داشتند. اسلام گرایان محافظه کار همراه با ناسیونالیست ها در برابر سلطه استعماری بریتانیا متحدانه می رزمیدند، ولی آن ها مخالف تطبیق ارزش ها و نهادهای سیاسی، اجتماعی لیبرالیستی و یا غربی در افغانستان بودند. اسلامگرایان بنیادگرا که فعالیت شان را در سال های 1960 آغاز کردند در برابر نهادهای لیبرالیستی کمتر مخالفت کردند، اما آن ها سعی می کردند که بیشتر مصروف اسلامی سازی شوند تا مخالفت آشکار با نهادها و یا مسائلی از قبیل دولت- ملت سازی، ایدئولوژی سیاسی، احزاب سیاسی، انقلاب و توسعه.

پشتون ها نه بیشتر و نه کمتر در مقایسه با سایر گروه های تباری در منطقه تمایل به افراط گرایی دارند، اما استخبارات ها و جریانات بنیادگرا از پیوندهای مرزی و موقعیت استراتژیک شان در گسترش تندروی بهره برداری کردند. جنگ در افغانستان فرصت های طلایی را برای پاکستان مساعد ساخت که از آن برای دستیابی به آرمان های دیرینه اش در جهت تضعیف ناسیونالیسم پشتون استفاده نمود. آن ها [پاکستانی ها] فعالانه از پان اسلامیسم در میان افغان ها حمایت نمودند و سرمایه گذاری های بزرگی بر سر احزاب بنیادگرای پاکستانی در مناطق مرزی نمودند. محصول این سیاست ها ظهور نوع جدید اسلامیسم پشتون در منطقه است که برخی جلوه های آن با به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان به نمایش گذاشته شد، چنانچه آن ها پیوند های پان اسلامیسم را نسبت به ترابیالیسم (قبیله گرایی) و همبستگی قومی ترجیح می دادند.

هرچند، پاکستان با یک دهه سرمایه گذاری روی اسلامگرایان پشتون از آن ها یک قدرت مهیب سیاسی ساخت که منجر به کاهش تهدید ناسیونالیست ها گردید، ولی در عین حال باعث تحرک عبور و مرور واقعیت های تباری در میان دو طرف مرز دیورند نیز گردید که آتش عقبی آن اکنون پیش از همه متوجه خود آتش افروزان آن یعنی دولت پاکستان است. چنانچه در حال حاضر استراتژیک نگری و عملیه دولت- ملت سازی پاکستانی ها مستقیماً با پان اسلامیسم طالبان سازی که خواهان تغییر کلی دولت ها و جوامع در پاکستان، افغانستان و کشور های اطراف آن ها اند، کاملاً در تقابل قرار گرفته است. هر چند این واقعیت های جدید کاملاً به اهداف برخی ها در پاکستان مطابقت دارد که طرفدار ایجاد یک اتحادیه کشور های اسلامیت متشکل از پاکستان، افغانستان و آسیای میانه اند.

در جریان سال های دهه 1990 افغانستان چونان یک کشور بد شهرت زمانی تبدیل شد که ایالات متحده امریکا این کشور را که آخرین سنگر جنگ سرد بود، تنها رها کرد. تمام رهبران بعدی امریکا فروپاشی افغانستان را هر گز چونان تهدید به ایالات متحده و یا استراتژی جهانی نگاه نکردند. حتماً تا آستانه حوادث یازدهم سپتامبر 2001، ایالات متحده هشدارهایی که در باب عدم نظم مشروع در مناطق مرزی و پایگاه تروریسم جهانی که با گذشت هر روز روابط آن ها با شبکه های دیگر جهانی تحکیم می یافت، مهارت های آن ها افزایش می یافت، بی اعتنا بودند. افزون بر آن، این شبکه های تروریستی از همان امکانات مالی و انسانی استفاده می کردند که غرب در زمان جنگ سرد از طریق پاکستان در اختیار شان قرار داده بود.

مذاکرات شتابزده میان امریکا و پاکستان بعد از یازدهم سپتامبر بی درنگ آغاز یافت، در نتیجه پاکستان روش خود را ظاهراً در رابطه به افغانستان عوض کرد ولی منافع آن تغییر نکرد. **پاکستان در آغاز از امریکا تقاضای اجازه به اسلام آباد را نمود تا این کشور حکومتی از «طالبان میانه رو» را در کابل به قدرت برساند که رابطه طالبان [تندرو] را با القاعده تضعیف نماید.** وقتی پاکستان در پیدا کردن طالبان میانه رو ناکام شد، از امریکا تقاضا نمود که جبهه شمال را که از حمایت روسیه، ایران و مهمتر از همه از پشتیبانی هندوستان برخوردار اند، نباید اجازه داخل شدن به شهر کابل و تشکیل دولت بدهد.

توافق ایالات متحده امریکا و حمایت از طرح سازمان ملل در زمینه ایجاد دولتی متشکل از جبهه شمال، برخی بازماندگان نظام شاهی گذشته و برخی تکنوکرات ها در اجلاس بن ، کمتر توانست جنرال های اسلام آباد را تسکین بدهد.

اما برای این که اسلام آباد سلاح های بازدارنده اتمی، روابط نظامی و واردات اسلحه از امریکا را حفظ نموده باشد، اجازه نظارت بر جنگ افزار های نا متناسب را داد و این در حالیست که ظرفیت های اصلی خویش را پنهان نگهداشت.

حضور ایالات متحده امریکا، سازمان ملل و نیروهای بین المللی یاری امنیتی چون ایساف در افغانستان چونان نیروهای بازدارنده هم در مقابل مداخلات از خارج و هم خرابکاران و جنگ افروزان داخلی از زمان سرنگونی حکومت طالبان نقش موثر را در ثبات این کشور ایفا نمودند. این نیروهای بازدارنده شرایط مساعد را برای دولت سازی فراهم آورد که می توانست منجر به همگرایی و الحاق مناطق با سرحدات اصلی آن شود. عبور و مرور مردم از مرزهای باز، حرکت سرمایه، تجارت، ارسال سلاح، صدور ایدئولوژی ها و تبارز هویت ها باعث آن شده که **دیگر افغانستان نمی تواند چونان کشور حایل و یا عایق در میان جنوب آسیا، آسیای میانه و خلیج فارس بماند.** به جای این نقش، طوری که دولتمردان افغانستان می گویند این کشور چونان «پل ارتباطی» میان کشور های نامبرده بازی نماید.

پیش شرط ایجاد افغانستان با ثبات پیش از همه وابسته به شکلگیری دولتی است که از منابع کافی و مشروعیت لازم برای کنترل و گسترش تمامیت ارضی خود برخوردار باشد، چنین افغانستانی هیچ تهدیدی را متوجه همسایگان خود به ویژه به پاکستان نمی نماید. اما نفوذ عمیق پاکستان در جامعه و سیاست افغانستان همواره باعث آن می شود که هر وقت این کشور بخواهد، می تواند نقش ویرانگر را در افغانستان بازی نماید.

برای ایالات متحده پروژه ثبات در افغانستان در واقع نیاز به سربازان بیشتر و یا جابه جایی قوت های ائتلاف و یا ایساف به ویژه در ولایات مرزی نآرام، سرمایه گذاری سریع در عرصه زیرساخت ها و توسعه، برنامه فعال ترویج دموکراسی و همکاری های منطقه یی دارد. اما مخالفان سرمایه گذاری در پروژه «ملت سازی» در اداره بوش که تا سال 2003 آرام ننشستند، باعث تأخیر درین پروژه شدند. اما نه ایالات متحده و نه دیگران تعهد پایدار در مورد بازسازی مناطق مرزی بحران زده تا هنوز نکرده اند.

در چنین اوضاع، به خصوص با توجه به دکترین جدید امریکا «جنگ پیشگیرانه»، پاکستان و سایر همسایگان افغانستان وابستگی دولت افغانستان به ایالات متحده امریکا را برای خود تهدید دراز مدت می شمارند. پاکستانی ها تمایل فزاینده ایالات متحده امریکا به هندوستان را به ویژه در حوزه همکاری های اتمی و همچنان حمایت از حکومت افغانستان، خود را هر چه بیشتر در تقابل می بینند. ازین رو، پاکستان در نابودی طالبان کدام منافع استراتژیک را نمی بیند. بنا پاکستانی ها خودشان طالبان را در مناطق جنوب غرب و جنوب شرق افغانستان ایجاد کردند، همچنان طالبان برخی مناطق قبایلی را در کنترل خود دارند، مرکز رهبری طالبان و شبکه حمایتی آن ها رادر بلوچستان فعال نگهداشته اند. با بی ثبات ساختن افغانستان توسط گروه های [ویرانگر] مستقر در پاکستان در واقع اسلام آباد این پیام را به همگان می رساند که کلید ثبات منطقه نه در دست دهلی است و نه در دست کابل، بلکه در دست پاکستان است.

شبکه های سیاسی و نظامی عبور و مرور توسط عناصر اقتصادی «شبکه جنگ» که متکی به ارتباطات حلقهات فراملیتی، منابع پولی و استخدام اند تا عوامل محلی، بیش از هر وقت دیگر تقویت یافتند. قاچاق مواد مخدر، قاچاق سلاح ها و بسیاری چیز ها به شمول آدمربایی، یکی از عناصر مهم شبکه جنگ اند. افزون بر آن قاچاق شیوه زندگی سنتی مردمان مرزی را تشکیل می دهد. اکثریت مردمان قبایل مرزی هم پشتون و هم بلوچ قسمت اعظم در آمد های شان را از قاچاق سرحدی به دست می آورند. مناطق مرزی از مدت ها چونان پل ارتباطی برای جنایات (مواد مخدر) و جنایات اقتصادی (تجارت انتقالی) در منطقه مبدل شده است. بازیگران اقتصادی فراملیتی از ضعف غیر مشروعیت دولت مرکزی سود برده و منافع خود را تعقیب می کنند. آن ها بخشی از درآمدهای خویش را به خاطر حفاظت از منافع شان برای گروه های فراملیتی، و موازی به آن به نیروهای نظامی و سیاسی می پر دازند. جنگ به خاطر حفاظت فعالیت های اقتصاد فراملیتی به طور فزاینده جداناپزیر از برخورد های مسلحانه در اطراف مرزها است.

بی نظمی در مناطق قبایل آزاد:

مناطق قبایلی که 27000 کیلومتر مربع مساحت دارد و اندکی بزرگتر از لوکزامبورگ است، 600 کیلومتر مرز با افغانستان دارد. قبایل آزاد دارای هفت ایجنسی و یا واحد اداری است که از شمال تا جنوب شامل ایجنسی های باجور، مومند، خیبر، اورکزی، کورم، وزیرستان شمالی و جنوبی می شوند. چند ایجنسی دیگر متصل به آن نواحی پُر نفوس پیشاور، کوهات، دیره اسمعیل خان، بنو و تنک نیز شامل تشکیلات قبایلی می شود. مطابق به آمار سال 1998 مناطق قبایل آزاد 3.1 میلیون نفوس دارد ولی مطابق به آمار غیر رسمی تا هفت میلیون می رسد که اکثریت باشندگان آن را پشتون ها تشکیل می دهند (بر پایه مدارک صدیقی و ختک 2004).

مطابق به قانون اساسی 1973 پاکستان برای رییس دولت نقش اجرایی در امور رهبری این مناطق را می دهد. اما اسلام آباد عملاً رهبری خود را بر این مناطق تا کنون نتوانسته تجربه کند. این در حالیست که مردم قبایل سرحد

اراده خود را از طریق نمایندگی شان در اسامبله ملی کشور تمثیل می کنند. این منطقه بیشتر توسط گورنر و یا حاکم ایالت سرحد شمال غربی که مرکز آن شهر پیشاور است و توسط حکومت مرزی تعیین می شود، اداره می شود. حکمران ایالتی بی آن که توسط کدام ارگان مقننه مورد باز پرس قرار گیرد، از قدرت اجرایی و صلاحیت زیاد برخوردار است. گورنر ایالتی مسوولیت اداره تمام ایجنسی ها و همچنان کار در امور بهداشت، معارف، حمایت از کشاورزی، ارتباطات را به دوش دارد، اما مردم قبایل آزاد نمایندگی در اسامبله ایالتی سرحد شمال غربی ندارند تا از گورنر (والی) حسابگیری کنند.

قدرت واقعی در مناطق قبایلی به دست political agent یا نماینده سیاسی است. وی در مجموع وظایف قانون گذاری، تطبیق قانون و مدیریت اقتصادی را به عهده دارد. هر چند وی بالاترین مقام ملکی را در دست دارد، ولی نماینده سیاسی در واقع هم نقش قاضی را بازی می کند و هم وظیفه هیات منصفه، رییس سیاسی، باز رسان زندان، مجری قانون ناحیوی و هم دادستان (سارنوال) را در دست دارد. افزون بر آن، وی مسوولیت جمع آوری مالیات را بدون شفافیت و حسابدهی به عهده دارد و در همین سلسله نماینده سیاسی امور تمام توسعه و خدمات اجتماعی را به دوش دارد.

نماینده سیاسی امور جنایی را مطابق به «مقررات جرایم سرحدی» Frontier Crimes Regulations (FCR) به پیش می برد. بیش از یک قرن سپری می شود که مقرره جرایم سرحدی چونان شلاق برای کنترل قبایل آزاد استفا ده می شود. با استفاده از این مقرره، نماینده سیاسی می تواند کدام قبیله «متخاصم» و یا «غیر دوست» را محاصره کند و یا می تواند تمام قبیله را به ارتکاب جرم جرمه کند. وی حتا می تواند ساختن خانه ها و یا تخریب منازل اعضای یک قبیله را به عنوان مجازات به خاطر سر پیچی از تقاضا های نماینده سیاسی انجام دهد. بدترین مجازات زمانی صورت می گیرد که به جرم یک فرد در قبیله تمام اعضای قبیله بی آن که در آن جرم تقصیر داشته باشند، مجازات می شوند. قانون برای نماینده سیاسی چنان صلاحیت داده که می تواند کسی را به زندانی طولانی محکوم کند بی آن که شخص متهم حق استیناف را در دادگاه عالی داشته باشد. نماینده سیاسی همچنان می تواند یک قضیه اجتماعی و یا جرمی را به جرگه ویژه بفرستد. در جریان بحران 2003-2006 در وزیرستان نماینده سیاسی همچو مسائلی را به جرگه های قبایلی رجعت داد.

اداره محلی قبایل آزاد همچنان می تواند سیاست محلی را در انحصار خود گرفته با بهره از سیستم «مله کی» و یا «لو نگی»، رهبر قبیله را انتساب نماید. اداره محلی می تواند در بدل جلب حمایت قبایل معمولاً با دادن مدد معاش و یا انگیزه های اقتصادی به سران «دست چین قبایل»، نفوذ سیاسی خود را در میان قبایل تحکیم ببخشد. رهبران سیاسی اداره قبایلی میلیون ها دالر را به گونه سری به خاطر خریدن وفاداری قبایل به مصرف می رساند که منجر به فساد گسترده اداری در محلات می شود.

بریتانیایی ها و همچنان حالا جانشینان پاکستانی آن ها همواره عامل فساد گسترده در ادارات محلی را ریشه در سنت های قبایل عنوان می کنند. ولی این ادعاها با عادات و رسوم قبایل پشتون که طرفدار تساوی میان انسان ها اند، در تضاد قرار دارند. مقرره محلی نیز با قانون اساسی پاکستان که از حقوق اساسی شهروندانش و احترام به حقوق بشر جهانی حمایت می کند، نیز در تضاد است. آئین نامه اداری مناطق قبایلی اعضای قبایل را از شرکت در فعالیت های سیاسی و اقتصادی محروم می نماید. تمام احزاب سیاسی، سازمان های کمک رسانی، سازمان های جامعه مدنی از کار در مناطق قبایلی منع شده اند، این در حالیست که برای سازمان های تندرو اسلامی دست باز برای تبلیغات داده شده است. این ملاهای افراطی بر اساس قانون عدم مشارکت احزاب سیاسی غیر مذهبی، انتخابات را بردند (کمیته حقوق بشر پاکستان 2005).

وضعیت اقتصادی در مناطق مرزی تقریباً وحشتناک است. جنگ ها در داخل این مناطق و در افغانستان در سه دهه گذشته اقتصاد مناطق قبایلی را از حالت کشاورزی بخور و نمیر و مالداري چادر نشینی به وابستگی به تجارت بی نظم کالاها در میان مرزی به شمول قاچاق مواد مخدر و سلاح تغییر داده است. منطقه بر سر شاهراه قاچاق قرار دارد. ترانزیت کالاها افغانستان مطابق به «قانون تجارت ترانزیت افغانستان» کالاها باید آزادانه بدون پرداخت مالیات از طریق پاکستان به افغانستان وارد شوند، برخلاف بسیاری ازین کالاها به گونه غیر رسمی دوباره به پاکستان صادر شده و یا به بسیار سادگی در آنجا به فروش می رسند. مطابق به مدارک بانک جهانی در 2001 فروش کالاها قاچاقی در پاکستان سالانه به یک میلیارد دالر می رسد.

توسعه انسانی در مناطق قبایل آزاد بهتر از افغانستان نیست. تراز فقر به 60 درصد می رسد که دوچند فقر نسبت به دیگر مناطق پاکستان است (روزنامه داون 2005). مطابق به آمار رسمی در باب تراز سواد، در مناطق قبایلی 17.4 درصد است که 29.5 درصد مردان و کمتر از 3 درصد در میان زنان می رسد. همچنان 68 درصد پسران و 19 درصد دختران در مکاتب ابتدائی درس می خوانند. 102 کالج که معادل مکاتب متوسطه غرب است، درین مناطق وجود دارد که دو یا سه نفر آن را دختران تشکیل می دهند. اما از جانب دیگر، مدارس دینی به سرعت

گسترش یافته و در حدود سه صد مدرسه صرف در قبایل آزاد فعال اند. 524 داکتر درین منطقه وجود دارد که برای هر 6307 نفر یک داکتر می رسد و در بسیاری مناطق دور افتاده حتی یک مرکز درمانی وجود ندارد. در تمام صوبه سرحد دو و یا سه بیمارستان با وسایل پیچیده طبی وجود دارد. قبایل آزاد با داشتن 2.4 درصد نفوس در مقایسه به نفوس کل کشور، صرف یک درصد بودجه ملی را به دست می آورد. درآمد سرانه در قبایل سرحد یک سوم درآمد ملی به طور میانگین است. هیچ سازمان کمک رسانی و یا انجمن در نوار مناطق قبایلی کار نمی کنند، در حالی که در نقاط دیگر کشور پروژه های بزرگ توسعه فعال می باشد. در آمد سرمایه در مناطق قبایلی نیمی از درآمد ملی پاکستان بطور میانگین است. مناطق قبایلی بیشترین مهاجران را حتی پیش از حضور ملیشه های اسلامی داشت، اما با آغاز عملیات ارتش در منطقه صدها نفر ناگزیر به ترک مناطق شان شدند. تراز بیکاری در بین 60 و 80 درصد و حتی نزدیک به 100 درصد می رسد. (آمار حزب عوامی 2006).

به سوی حل و فصل مرزها:

پاکستان موضع خود را در رابطه به خط دیورند در 1947 چنین اعلام داشته است: خط دیورند که در معاهده سال 1893 مشخص شده است، چونان مرز بین المللی قابل اعتبار است که بعدها در چندین مورد جانب افغانستان نیز آن را تأیید نموده است. نقشه این خط بین المللی به هرگونه ادعای جانب افغانی در مورد خودمختاری ارضی و یا نفوذ بر مردم شرق دیورند نقطه پایان گذاشته است. پاکستان به مثابه دولت جانشین هند بریتانیایی مالک کامل این منطقه و مردم آن می باشد، حق و مسوولیت یک دولت جانشین را به دوش دارد. افزون بر آن، مسأله خودمختاری پشتون ها در همه پرسشی که بدین مناسبت در 1947 زیر نظارت بریتانیا در ایالت سرحد شمال غرب به راه افتاده بود، انجام یافته و در نتیجه 99 درصد مردم به طرفداری اتحاد به پاکستان رای دادند. افزون بر این، مردم مناطق قبایلی در جرگه قبایلی سال 1979 نیز رضایت خود را با اتحاد در چوکات پاکستان مورد تأکید قرار دادند.

اما هیچ یکی از حکومت افغانستان این ادعاهای دولت پاکستان را نپذیرفته و به رغم موضعگیری های رسمی دولت افغانستان در زمینه، به گونه جدی تلاش نکرده اند تا ادعاهای ارضی خویش را میان دو طرف و یا از طریق دیوان های دادگاه های بین المللی مطرح سازند. در عوض، حکومت افغانستان این ادعاها را چونان دستاویز چانه زنی و پربازی و یا برای مصرف سیاست های داخلی کشور شان به کار گرفته اند. در عمل، پاکستان نسبت به افغانستان کارهای زیادی را انجام داده است تا وضعیت حقوقی خط دیورند را چونان مرز بین المللی به تحلیل ببرد. حکومت های مختلف پاکستان از خط دیورند بهره برداری های چند گانه نموده و از آن چونان ابزار امنیت ملی شان استفاده نموده اند. نظامیان پاکستان به طور آگاهانه جنبش مقاومت افغانستان را در راستای عمق استراتژی یک و خنثا سازی ناسیونالیسم افغان ها حمایت نمودند. همچنان آن ها این جنبش را با شبکه فراملیتی اسلامی به گونه بی با هم بافتند که خط دیورند را چونان مرز قبایل عملاً از میان برداشتند. پاکستان حالا بهای این سیاست خود را در بدل از دست دادن کنترل بخش اعظم مناطق سرحدی توسط گروه هایی که خودش ایجاد نموده بود، می پردازد.

ارتباطات نظامی پاکستان با گروه های اسلامی دو طرف مرز به اوضاع داخلی پاکستان نیز تأثیر گذاشته است. این روابط فرا تر از اتحاد اسلامی در افغانستان و کشمیر تقویت و گسترش یافته حتی به همکاری های سیاسی در عرصه داخلی به شمول انتخابات مبدل شده است. به گفته حقانی- نویسنده و مشاور سابق دولت پاکستان: «وفاداری به اسلامیسم چونان اجندای امنیت ملی پاکستان به گونه بی مبدل شده است که با افزایش افسران با دیدگاه های اسلامیسم، پاکستان چونان یک دولت اسلامی قبول شده است». با وجود آن به طور فزاینده اهداف اسلامیسم های فراملیتی بر اهداف راهبردی دولت پاکستان غلبه نموده اند. چنانچه اسلامیسم ها حضور استراتژی یک در نهادهای دولتی، نظامی، جامعه مدنی و محیط دانشگاهی را در اختیار خود دارند.

از حوادث سپتامبر بدین سو، تنش آشکاری میان این دو دیدگاه انکشاف نموده است. موضع گیری پاکستان در جبهه ائتلاف جهانی جنگ در برابر تروریسم» منجر به تنش میان اتحاد اسلامی- نظامی در رابطه با دستگیری رهبران القاعده و حمایت از ایالات متحده در برابر طالبان و ملیشه های محلی گردید. این در حالیست که ستیزه جویی اسلامی تا هنوز چونان سلاح خیلی موفق در برابر عظمت طلبی منطقه بی هندوستان و به شمول نفوذ در افغانستان به کار گرفته شده است. اما هندوستان با ارائه 650 میلیون دالر کمک در عرصه های اقتصادی و نظامی به حکومت کرزی، این کشور موقعیت خود را در افغانستان محکم نموده است. دولت هندوستان کنون یک راه نیمه نظامی را که یک شاهراه بزرگ در نزدیکی مرز جنوب غرب ولایت نیمروز راکه هم مرز با ایالت بلوچستان پاکستان است، در دست ساختن دارد.

پاکستان بطور فزاینده از نفوذ هند در افغانستان نگران است و کنسنگری های هند را متهم به حمایت از ناسیونالیست های بلوچ از طریق مرزهایش با جلال آباد و قندهار می کند. پاکستان نفوذ هند در افغانستان را برایش یک شکست استراتژیک می بیند و سال ها سرمایه گذاری ها بر سر رژیم اسلامی در کابل که هندو ها را دور از مرزهایش نگهدارند، برپا داشته می بیند.

پشتون های ناسیونالیست پاکستان کنون در دو حزب سیاسی به نام های «حزب عوامی ملی» و حزب پشتونخوا ملی عوامی» فعالیت می کنند. دیدگاه های آن ها در رابطه با دولت پاکستان و افغانستان و با موضوعگیری نهادهای ملکی و نظامی پاکستان و همچنان با دیدگاه های احزاب سیاسی اسلامی آن کشور متفاوت است. از سال 1947 بدین سو، پشتون های پاکستان به درجات مختلف در نظام اقتصادی و نهادهای دولتی این کشور مثل ارتش و ادارات ملکی درآمخته و احساسات تجزیه طلبی شان تضعیف یافته است. آن ها بیشتر اهداف سیاسی خویش را از راه های اتکاء به چهارچوب مبارزه دموکراسی پارلمانی، اختیارات ایالتی و روابط دوستانه با افغانستان به پیش می برند.

ناسیونالیست های پشتون کنون طرح بازسازی دولت فدرال پاکستان را به پیش کشیده اند که هدف اساسی آن را متحد ساختن تمام پشتون های قبایل سرحدی (FATA)، ایالت سرحد شمال غربی (NWFP) و بلوچستان شمالی در ایالت جدید به نام پشتونخوا تشکیل می دهد. این ایالت جدید بخشی از ساختار دوباره زنده فدرالی خواهد بود که ولایات از قدرت کافی در چهارچوب پاکستان دموکراتیک برخوردار خواهد گردید.

پس از آن که ایالتی به نام پشتونخوا در ساختار جدید پاکستان ساخته شود، حزب ملی عوامی از شناسایی خط دیورند چونان مرز بین المللی میان افغانستان و پاکستان حمایت می نماید و دولت افغانستان را تشویق می نماید که نیز در همین راستا [شناسایی خط دیورند] حرکت کند. ناسیونالیست های پشتون به این نتیجه رسیده اند تا زمانی که پاکستان ماهیتاً یک نظام دیکتاتوری نظامی تمرکزگرا باشد، حزب ملی عوامی در موضع کنونی خود خواهد ماند. اما درین فاصله، ناسیونالیست های پشتون به توسعه اقتصادی و اصلاحات عاجل در مناطق قبایل آزاد فرا می خواند. آن ها مدعی اند مرز میان افغانستان و پاکستان صرف در صورتی آرام خواهد شد که موانع در برابر عبور و مرور پشتون های هر دو طرف مرز از طریق شناسایی رسمی مرزهای باز برطرف گردد. از جایی که تجارت مرزی و مواصلات بیشتر در دست پشتون هاست، صلح منطقه یی و مرزهای باز بهبود قابل چشمگیری در وضعیت اقتصادی مناطق مرزی به بار خواهد آورد.

اما بلوچ ها با تفاوت از پشتون ها در سه کشور، افغانستان، پاکستان و ایران تقسیم شده اند. ناسیونالیست های بلوچ به این نظر اند که مرز های استعماری آن ها را از لحاظ اقتصادی و فرهنگی ضعیف ساخته است و در نتیجه به اقلیت های فقیر در سه کشور مبدل شده اند. آن ها افغانستان را بطور نسبی روشنایی مناسب می بینند، زیرا تقاضا های افغانستان برای مساله پشتونستان باعث آن می شود که دامنه حمایت اخلاقی و مادی کابل گسترش یافته از ناسیونالیست های بلوچ نیز حمایت کنند.

با آغاز جنگ پنجم شورشیان ناسیونالیست بلوچ و به خصوص با کشته شدن نواب بوگتی که منجر به بحران گسترده سیاسی سرتاسری ملی شد، بسیاری اعضای قومی بلوچ احساس می کنند که به حاشیه در دولت پاکستان رانده شده اند. با داشتن پنج میلیون نفوس بلوچ در پاکستان، ناسیونالیست های بلوچ احساس می کنند، اگر پروژه بزرگ انکشافی بندر گوادر در ایالت شان بدون تضمین خود مختاری در چوکات دولت فدرال پاکستان عملی شود، به شدت در معرض انقراض نفوس قرار خواهند گرفت. بنابراین، خط دیورند نگرانی درجه اول برای آن ها نیست. اما تقاضای اصلی ناسیونالیست های بلوچ مانند ناسیونالیست های پشتون، بازسازی دولت فدرال پاکستان به منظور افزایش خود مختاری ایالتی برای خود شان است که این اهداف با پیش کشیدن حل و فصل خط مرزی و ترک تجزیه طلبی، دنبال می شود. بلوچ ها بر خلاف ناسیونالیست های پشتون، تلاش می کنند اعتراضات و خواست های شان را با وسایل نظامی با اسلام آباد چانه زنی سیاسی کنند.

دولت کنونی افغانستان کدام سیاست رسمی را در رابطه به خط دیورند اتخاذ نموده است. در اپریل 2006 عبدالکریم براهویی وزیر امور سرحدات و قبایل در برابر مجلس نمایندگان افغانستان (ولسی جرگه) گفت که دولت افغانستان خط دیورند را چونان مرز بین المللی به رسمیت نمی شناسد. براهویی متعلق به گروه کوچک قومی در افغانستان است که روابط نزدیک با بلوچ ها دارد، توضیح می داد که حکومت افغانستان صلاحیت مذاکره در مورد معضله پشتونستان را ندارد. صرف این کار در صلاحیت یک لویه جرگه است که این مساله را به طور دایمی حل و فصل کند. وی گفت که لویه جرگه نخست باید سیاست های افغانستان بعد از تقسیم خط را به تصویب برساند.

از سال 2002 بدین سو، کابل ترس خود را همواره در رابطه به مسلح شدن مجدد طالبان و القاعده در مناطق مرزی ابراز نموده است. باوجود این که قوت های نظامی پاکستان در مناطق قبایلی به منظور حمایت از ائتلاف ضد تروریسم به رهبری امریکا بر در برابر طالبان و القاعده، مستقر شدند، اما کابل پاکستان را متهم ساخت

مناطق قبایلی آن طرف خط دیورند را اشغال نموده است. دولت کابل شک داشت که گسیل قوت های ارتش پاکستان درین مناطق بهانه برای نفوذ در مناطق بیشتر نباشد. این ترس زمانی دوچندان شد که تعهدات ناروش غرب، کرزی را در صف هند چونان متحد بیشتر وابسته و پایدار منطقه یی کشاند. از جایی که افغانستان پس از سقوط حکومت طالبان در کشمکش های تند داخلی دست به گریبان شد، معضله پشتونستان و مساله مرزی با پاکستان به گونه متداوم وارد گفتمان منافع سیاسی ملی نشد. هر چند برخی نشرات پشتون این موضوع را گاهی مورد بحث قرار می دهند، اما حزب سیاسی افغان ملت و برخی دیگری ناسیونالیست های پشتون بیشتر روی مسائل داخلی متمرکز شدند تا بحث روی مساله پشتونستان. برخی روشنفکران و فعالان سیاسی غیر پشتون از شناخت خط دیورند در بدل دسترسی افغانستان به بحر و گرفتن تضمین عدم مداخله پاکستان در امور افغانستان طرفداری می کنند. برخی ها استدلال می کنند که چنین توافقی باید در قانون اساسی 2004 باید شامل می شد.

سیاستمداران افغانستان از همه اقوام کشور به شمول ناسیونالیست ها، اسلامیست ها و کمونیست های پیشین مخالف شعله ور شدن اختلافات خط مرزی دیورند و تشدید تنش ها با پاکستان اند. این موضوع سیاسی چنان حساسیت بر انگیز است که با هر رهبر افغانستان که ما در زمینه مصاحبه می کردیم، در آغاز از ما خواهش می کرد که آواز شان را ثبت نکنیم. بسیاری آن ها نخست تدابیر اعتماد سازی مثل مرزهای باز، افزایش تجارت دوجانبه و تماس های مردم با مردم و به شمول تماس های مستقیم میان پارلمان های دو کشور را ضروری می شمارند. اما برخی دیگری استدلال می کنند که حالا زمان حل و فصل خط دیورند فرا رسیده است. به عقیده یکی از رهبران اپوزیسیون در پارلمان «اگر ما حالا این مساله را به کمک تمام جامعه جهانی که درینجا حضور دارند، حل و فصل کرده نتوانیم، هرگز آن را حل نخواهیم توانست».

حکیم تنیوال- والی پکتیا که در دهم سپتامبر امسال در یک حادثه انتحاری کشته شد، می گفت که افغانستان به خاطر این کشمکش با پاکستان چه بهای بزرگی را پرداخته است: «دلیل دوستی افغانستان با شوروی پیشین انگیزه پشتونستان بود... در نتیجه ما نه تنها پشتونستان را به دست نیاوردیم، تقریباً تمام افغانستان را نیز از دست دادیم. این به خیر افغانستان خواهد بود که ما خط دیورند را به رسمیت بشناسیم و این به خیر مردم قبایل آزاد، ایالت سرحد شمال غرب و روابط افغانستان و پاکستان نیز خواهد بود. اما در عوض ما باید امتیاز دستیابی به بندر کراچی و گوادر را به دست بیاوریم.»

امابری دیگر افغان ها با همان دیدگاه های سنتی در مورد پاکستان نگاه نموده این کشور را «دولت مصنوعی» می دانند. همچنان آن ها می پندارند که پاکستان آینده ندارد و محکوم به زوال است و اما به دولت افغانستان پیشنهاد می کنند تا زمانی که ضعیف است، ادعای امتیاز طلبی نکنند.

مردمان بومی نیز در باره خط دیورند حرف می زنند. چنانچه در جرگه ریش سفیدان در شرق افغانستان، برخی ها گفتند که مشکلات لاینحل با همسایگان همیشه بهانه یی برای مداخله در امور افغانستان می دهد. افغانستان هیچ گاهی بر سرزمین های خود که امروز در دست ایران و یا ازبیکستان اند، ادعای ارضی ندارد» ما این مرزها را باید بپذیریم». این پیشنهاد هر چند با اعتراضی دیگران مواجه شده و پافشاری داشتند که صد سال از قرار داد خط دیورند سپری شده و پاکستان مجبور است، سرزمین های آن سوی خط دیورند را به افغانستان باز گرداند. اما در میان ریش سفیدان قومی که ما با ایشان صحبت کردیم، افسانه پایان مهلت معاهده دیورند را تقریباً همه پذیرفته بودند.

با توجه به حساسیت سیاسی موضوع و مخالفت با سیاست افغانی پاکستان، همه گروه های سیاسی و قومی، معضله خط دیورند را تهدیدی برای افغانستان می بینند و هیچ رهبر کلان افغانستان بطور رسمی طرفدار حل سریع مساله خط مرزی نیست. هر چند حکومت کرزی مساله پشتونستان را به گونه تعرضی مطرح نکرده است، اما دولت وی راه سنتی حکومت های پیشین افغانستان را که داعیه پشتونستان را همواره چونان ابزار سیاسی و همبستگی میان پشتون های دو سوی مرز به کار می گرفتند، تعقیب می نماید. این رویکرد باعث آن گردیده است که نه تنها پیوند با ناسیونالیسم پشتون در پاکستان دوباره زنده شود، بلکه ناسیونالیسم افغانی را که همواره در جنگ لفظی با همسایه اش [پاکستان] درگیر بود، به زمان گذشته برگرداند.

توصیه و نتیجه گیری:

افغانستان، پاکستان و همه همسایگان منطقه از مرزهای باز به رسمیت شناخته شده میان دو کشور سود خواهند برد. چنین یک مرزهایی نه تنها حقوق پشتون ها چونان شهروند این و آن کشور را روشن می سازد، بلکه آن ها را قادر می سازد تا باهمدیگر روابط برپا کنند، تجارت کنند و همچنان اقتصاد و فرهنگ شان را در همکاری با یکدیگر توسعه دهند. حل و فصل مشکل مرزی میان دو کشور نه تنها به تقویت دموکراسی در هر دو دولت کمک خواهد نمود، بلکه دسترسی پاکستان به آسیای میانه و دسترسی افغانستان به بحر را آسان خواهد ساخت. درین

صورت، تنش های قومی داخلی کاهش یافته و وحدت ملی در هر دو کشور تقویت خواهد یافت. هر چند برای دستیابی به این اهداف دگرگونی های دشواری در هر دو کشور نیاز دارد. زیرا زدایش خصومت هایی که در شصت سال گذشته در روابط دو کشور حاکم بودند، به یک تضمین با اعتبار بین المللی نیز نیاز دارد.

شورشگران اسلامی در هر دو سوی مرز چالش بزرگ در مقابل همچو اهداف، به شمار می آیند. در سال 2005 مشرف در پاسخ به اتهامات ورود طالبان با عبور از مرزها، کشیدن دیوار خاردار و مین را به عنوان راه حل مطرح کرد که سیاست های اسرائیل و ازبیکستان را به ذهن می آورد.

چنین راه های حلی نه در آسیای میانه و نه در شرق میانه در درازمدت به دلایل زیاد عملی نیست. مقامات سیاسی و نظامی بین المللی در افغانستان و همچنان کارشناسان ضد تروریسم متفقاً به این نظر اند که کلید موفقیت استراتژی یک بر طالبان، بر هم زدن مرکز رهبری و فرماندهی آن ها که عمدتاً در کویته و وزیرستان مستقر اند، می باشد نه در به دادن منابع و امکانات در اجرای وظایف امکان ناپذیر جلوگیری از نفوذ شورشیان با تعویض ساده، پای سربازان بر فراز کوه های پوشیده از برف و دشت های بیراهه. حصار سازی منطقه مرزی را بیشتر تجرید نموده و موانع بیشتری در برابر توسعه اقتصادی آن ایجاد خواهد نمود.

توافق پیرامون نظام مرزی بر اساس معیارهای سده بیست و یکم، نقطه پایان به نظام مرزبندی های سده نهم در مناطق قبایلی می گذارد. از یازدهم سپتامبر بدین سو، پاکستان با گسیل 80000 هزار سرباز در مناطق کوهستانی عملاً به خود مختاری مناطق قبایلی نقطه پایان گذاشته است، اما این عملیات های نظامی با خود اصلاحات سیاسی و اقتصادی را هرگز به همراه نداشته است.

آوردن ثبات در مناطق مرزی مستلزم همگرایی سیاسی قبایل آزاد به پاکستان است. تقریباً همه احزاب سیاسی پاکستان اصرار به یک سلسله اصلاحات در منطقه می نمایند. مطابق به قانون 2002 تمام احزاب سیاسی حق دارند که در قبایل آزاد فعالیت های سیاسی نموده بر ضد تبلیغات سازمان های تند رو، اشتراک کنند. این احزاب فرصت را برای اعضای قبایل به خاطر تبلیغ حقوق شان در نهادهای ملی فراهم خواهد ساخت.

حزب ملی عوامی یکی هواداران راستین اصلاحات در مناطق قبایل آزاد است. این حزب خواستار بازنگری در سیستم اداری و قضایی این منطقه است. این سازمان از شامل شدن نمایندگی مناطق قبایل آزاد (FATA) در ساختار قوه مقننه صوبه سرحد (NWFP ایالت سرحد شمال غربی) می باشد. حزب عوامی ملی پاقشاری می نمایند که در سال های 1960 و 1970 در اسامبله پاکستان غربی متحد نمایندگی داشتند. در چند دهه گذشته بسیاری اعضای قبایلی در مناطق مسکونی شان صاحب زمین های کشاورزی و بازرگانی شدند. آن ها همچنان از خدمات درمانی و آموزش و پرورش در مراکز شهری صوبه سرحد برخوردار شدند (گزارش حزب عوامی ملی 2006). مقررات جرایم سرحدی (Frontier Crimes Regulations) از زمان انتشار آن توسط لارڈ کرزن Lord Curzon در سال 1901 بدون تغییر باقی مانده است. کنون کمیته های حقوق بشر و روشنفکران قبایلی خواستار بازنگری آن هستند.

حزب ملی عوامی اهداف زیر را برای مناطق قبایل آزاد پیشنهاد می کند:

1. تطابق قوانین این مناطق بر اساس معیارهای جهانی حقوق بشر؛
2. انتقال تمام صلاحیت های قوه مقننه و اداری از رییس جمهور به ایجینسی های قبایل آزاد یا FATA؛
3. گسترش صلاحیت های دادگاه عالی حوزه قوه قضایه به FATA و جدایی قضایی منطقه یی از قوه اجرایی؛
4. لغو مجازات دسته جمعی و مسوولیت های منطقه یی؛
5. گسترش آزادی های سیاسی و مدنی در قبایل آزاد؛
6. تطبیق خلع سلاح عمومی و برنامه بسیج زدایی کامل در منطقه.

هیچ برنامه اصلاحی بدون متمم استراتژی توسعه اقتصادی به موفقیت نخواهد انجامید. تقویت بازسازی در افغانستان با تطبیق بازسازی مشابه در مناطق قبایل آزاد یک امر حیاتی است. وصل کردن بازسازی افغانستان با قبایل آزاد و ایجاد فرصت های خاص در اطراف خط دیورند، نخستین گام درین راستا خواهد بود.

افغانستان بیش از هر گاه دیگر، دوستان و حامیان بسیار دارد. یک اندیشه به گونه محرمانه در میان افغان ها در حال پا گرفتن است که دیگر زمان حل و فصل مشکل خط دیورند فرا رسیده است. اما تنها رهبری سیاسی این کشور می تواند این اندیشه های محرمانه را در تراز رسمی کشیده، تشویق و به عموم مردم پیشنهاد نماید. حکومت کرزی باید از اوضاع کنونی بهره گرفته، حل بحران میان افغانستان و پاکستان را که زیان بسیاری به

هر دو کشور رسانیده است، به گفتمان ملی و همگانی تبدیل نماید. افغانستان باید از خود اراده نیکی در رابطه به حل معضله خط دیورند با پاکستان نشان داده و سازش تاریخی انجام دهد.⁴³

سیستانی

(بر گرفته از سایت آریایی)

مساله پشتونستان

و

زخم ناسور خط دیورند

شکی نیست که سرزمین های آن سوی خط «دیورند» یعنی بلوچستان و ایالت سرحد شمال غربی (پشتونستان) تا قبل از نخستین تجاوز انگلیس بر افغانستان در ۱۸۳۹ بخشی از سرزمین و قلمرو حاکمیت افغانستان بودند و مردمان آن مشترکات زیادی با ما از لحاظ زبان و تاریخ و فرهنگ دارند، اما استعمار انگلیس آن را در مقاطع مختلف زمانی از پیکر کشور جدا ساخت و جزو مستعمرات نیمقاره هند نمود و با امضای اسنادی به عنوان قراردادهای رسمی بین دولت هند بریتانیایی و افغانستان به این جدائی ها مهر تائید زد (۱۸۹۳م) از آن به بعد خط دیورند، سرحد کشور ما را در طول بیش از ۱۲۵۰ کیلومتر با قلمرو استعماری بریتانیا در جنوب مشخص می کرد.

استقلال کامل سیاسی افغانستان در ۱۹۱۹ میلادی نیز نتوانست سرزمین های از دست رفته را دوباره به افغانستان برگرداند. هیچ کس نمی تواند در وطن پرستی اعلیحضرت شاه امان الله و محمود طرزی- وزیر خارجه دولت امانی شک و تردید داشته باشد، آن دو شخصیت وطن پرست با تمام علاقمندی خود به سرزمین و مردمان همزاد و همکیش آن سوی خط دیورند، پس از دوسال چانه زدن با دولت استعماری انگلیس سرانجام مجبور شدند بر سر به رسمیت شناختن استقلال کامل سیاسی افغانستان، از اعاده سرزمین های آن طرف خط دیورند (که البته برای افغانستان کار ناممکنی بود) به خاطر مطلوب اصلی یعنی استقلال کامل سیاسی افغانستان صرف نظر نمایند و در پای سند رسمی استقلال کشور در ۱۹۲۱ که قرارداد مرزی دیورند را تائید می کرد، امضاء گذارند.

پس از استقلال هند در ۱۹۴۷ و تقسیم نیمقاره به دو کشور (پاکستان و هند)، دولت وقت افغانستان تحت فشار احساسات برخی حلقات ملی گرا، داعیه «پشتونستان» را مطرح کرد و با نواختن دهل «دا پشتونستان زمونگ» (این پشتونستان از ماست) که دهلی و مسکو برای آن کف می زدند، نقاضت و دشمنی های سیاسی بین پاکستان و افغانستان را دامن زد. از آن پس پشتونستان به حیث یک قضیه تنش زا چون زخم ناسور بر روابط دوکشور در عرصه های مختلف اثر نامطلوب گذاشت. تا آن جا که در دو دهه اخیر ضربات کشنده بی از ناحیه پاکستان بر افغانستان به وسیله خود افغان ها وارد آمده و تا همین اکنون نیز این ضربات باز هم به وسیله افغان ها زیر نام طالبان و القاعده و احزاب اسلامی تندرو دیگر بر افغانستان وارد می شود و مانع برگشت ثبات سیاسی به کشور می گردد.

پس منظر تاریخی پشتونستان :

برای ردیابی و درک بهتر موضوع به قرن ۱۹ میلادی بر می گردیم تا بدانیم پس منظر تاریخی پشتونستان چیست؟ در سال ۱۸۳۲ میلادی، شاه شجاع به کمک انگلیسی ها و سیک ها بر قندهار حمله آورد و سرداران قندهاری از سردار دوست محمد خان استمداد نمودند. سردار دوست محمد خان به تدویر جرگه بی در کابل پرداخت و از برادرش- سردار سلطان محمد خان- حکمران پیشاور و برادرزاده اش- نواب محمد زمانخان- حاکم جلال آباد خواست تا در این جرگه شرکت جویند. اما برادر و برادر زاده امیر، شخصا در این جرگه شرکت نورزیدند و پسران خود را فرستادند.

⁴³. به مصداق «تو موجو گل از دکانی که تفنگ می فروشد»، برای پیاده ساختن این طرح، به دگرگونی ریشه بی و بنیادی در رهبری دولت افغانستان و دگرگونی بنیادی تفکر سیاسی در میان دولتمردان و گردانندگان کشور نیاز است. زیرا رهبری تبارگرای کنونی و نوکران شان- کسانی که سکان سیاست خارجی کشور را در دست دارند، نه تنها به این مسایل باوری ندارند، بل به رغم تظاهر و سر دادن شعارهای آراسته و فریبنده، کوچک ترین اعتقادی به دموکراسی و عدالت و سایر ارزش ها ندارند. برای آن ها تنها چیزی که ارزش دارد، حفظ کرسی های شان و منافع آزمندانه شان است. از این رو، داشتن چنین انتظاری از همچو کسان، کاری است بیهوده و آب در هاون کوبیدن- ویراستار.

سردار دوست محمد خان تصمیم گرفت به کمک سرداران قندهاری بشتاید اما قبل از آن باید خود را از پشت سر خاطر جمع می نمود. بنا برین، ابتدا بر جلال آباد لشکر کشید و نواب محمد زمانخان را پس از یک نبرد سخت اسیر گرفت و به کابل فرستاد و به جای او برادر خود- سردار امیر محمد خان را مقرر و ننگرها را به کابل ملحق ساخت و سپس به عزم قندهار حرکت نمود. **سردار سلطان محمد خان- حکمران پیشاور از این اقدامات و سوقیات سردار دوست محمد خان ترسید و خود را تحت الحمایه رنجیت سنگ حکمران مقتدر پنجاب قرار داد.** از آن تاریخ به بعد پیشاور عملاً در کف سیکها قرار گرفت و تصرف و الحاق مجدد آن به افغانستان مشکلات و دردسرهای فراوانی را به بار آورد.⁴⁴

در سال ۱۸۳۶ میلادی امیر دوست محمدخان به آرزوی الحاق پیشاور به افغانستان، لقب «امیرالمومنین» بر خود گذاشت و بر ضد سیکها به خاطر استرداد پیشاور از چنگ آنان اعلام جهاد داد و از تجار و سوداگران و مردم کابل به «دم و دم و قدم» استعانت خواست. فقط پنج لک روپیه از این اعانه به دست آمد که بسیار ناچیز بود. لذا به ضرب سکه پرداخت.

«امیر دوست محمد به عزم جنگ و جهاد - کمر ببست و بزد سکه ناصرش حق باد» در جنگی که میان لشکریان افغان و قوای سیک در آن سوی دره خیبر رخ داد، بنا بر دسایس جاسوسان سیک و تلاشهای «هارلان» جاسوس امریکایی سیکها، دستهایی از قوای افغانی به سرکردگی سردار سلطان محمدخان⁴⁵ به طرفداری سیکها از جنگ دست گرفتند و به صف دشمن بپیوستند و پول و امتیاز به دست آوردند. دسته دیگر هم که خود را ناتوان می دید، از مقابله و مقاتله با دشمن سرباز زد و منزهما به کابل برگشتند.

در سال ۱۸۳۷ میلادی دوباره امیر دوست محمدخان بر ضد سیکها اعلام جهاد کرد و پسران خود سردار افضل خان و سردار اکبر خان را همراه با برادرش سردار جبارخان و برادرزاده اش سردار شمس الدین خان در راس ۱۲ هزار نفر به جنگ سیکها فرستاد. سیکها با لشکر چندین برابر لشکر افغانی در محل جمروند جلو قشون افغانی را گرفتند و با حملات پیاپی خود تلفات سنگینی را بر قوای افغانی وارد آوردند. در روز دوازدهم جنگ اتفاقاً سپهسالار قوای سیک با سردار اکبرخان روبرو شد و در یک جنگ تن به تن سردار اکبرخان او را ضربه‌یی زد که از زین بر زمین افتاد و دیگر از جا نجنبید. غریب در لشکریان دشمن افتاد و پشت به لشکر افغان دادند و منزهما خود را تا پیشاور رسانیدند. اکبر خان می خواست دشمن شکست خورده را تعاقب کند و پیشاور را تصرف نماید. اما نواب جبارخان برادر امیر دوست محمدخان که مردی سالمند و بی حرارت بود، مانع پیشروی قوای افغانی به سوی پیشاور شد و حمله بر پیشاور را موقوف به تصمیم و هدایت امیر دوست محمد خان نمود و بنابراین نامه‌یی به امیر نوشت و آن را به وسیله پیکی تند رو به کابل فرستاد و از تلفات جانی قوای افغانی و شکست دشمن تذکر داد و هدایت خواست. امیر دوست محمد خان که نیروی کمی آماده نبرد در کابل نداشت و می دانست که تدارک یک چنین نیرویی وقت زیادی در بر می‌گیرد و طبعاً تا آن زمان دشمن نیز امکانات دفاعی خود را اكمال خواهد نمود، لذا به قوای افغانی دستور بازگشت داد. ولی این بدان معنا نبود که امیر از فکر تصرف و الحاق مجدد پیشاور به کشور دست گرفته و منصرف شده باشد.

در سال ۱۸۳۷ میلادی برنس به نمایندگی گورنر جنرال هند بریتانیایی همراه با کاروان بزرگی وارد کابل شد و با امیر دوست محمدخان پیرامون ایجاد یک بازار تجارتنی بزرگ در دیره غازیخان و اشتراک تجار کابلی و بخارایی در آن بازار سال یکبار، به گفتگو پرداخت، امیر دوست محمد خان که می دانست موضوع تجارت و بازار تجارتنی محض حرف است و اصلاً مقصد انگلیسها چیزهایی دیگری است، به سوالات برنس پاسخهای مناسب داد و به زودی معلوم شد که اهداف و نیات انگلیس از فرستادن برنس به دربارش چیز دیگری است.

برنس امیر را از نیات روس و ایران نسبت به هرات آگاه ساخت و از او خواست تا همراه با سرداران قندهاری در دفاع از هرات بپردازد. امیر هم که تا حدودی در سیاست انگلیس وارد بود، از برنس خواست تا به اولیای امور هند بگوید، که او حاضر است تا از هرات در برابر حمله ایران به دفاع بپردازد، به شرط آن که بر متحد خود، سیکها، فشار آورند تا پیشاور را دوباره به افغانستان مسترد نمایند. برنس به این پیشنهاد امیر دوست محمدخان موافقت مقدماتی خود را ابراز داشت و ضمن نامه‌یی به ویسرای هند نوشت که دوستی با امیر افغان مواضع انگلیس را در این کشور مستحکمتر خواهد ساخت و بنا برین حکومت هند بریتانیایی بایستی این شرط امیر افغان را بپذیرد.

هنوز برنس در کابل بود که سفیر روس به نام ویتکوویچ به دربار امیر دوست محمدخان از طریق قندهار مواصلت ورزید. امیر افغان سفیر روس را بطور عادی پذیرفت و از مذاکرات جدی با او تا آمدن جواب انگلیس خودداری ورزید. مدتی بعد پیام انگلیسها به برنس رسید که هرچه زودتر به هندوستان برگردد. تا این وقت امیر

44. مشکل اصلی در زمینه این بود که در این هنگام رنجیت سینگ به نوبه خود زیر چتر وابستگی انگلیسی ها رفته بود-

ویراستار.

45. سردار سلطان محمد خان- معروف به طلایی- نیای بزرگ محمد ظاهرشاه - پادشاه پیشین و درگذشته افغانستان و پدر

بزرگ محمد نادر شاه بود- ویراستار.

دوست محمدخان با سفیر روسیه مذاکرات خود را تمام کرده بود و یک کاپی مذاکرات را به برنس داد تا به اولیای امور خود آن را در میان گذارد.

هدف امیر دوست محمدخان از آگاه کردن انگلیس‌ها از نتایج مذاکرات خود با سفیر روسیه این بود تا انگلیس‌ها را به استرداد پیشاور از چنگ سیک‌ها و دوستی با خود تشویق کرده باشد. زیرا سفیر روسیه در ملاقات با امیر دوست محمدخان کمک دولتش را به امیر برای به دست آوردن مجدد سرزمین از دست رفته پیشاور وعده داده بود. ولی انگلیس‌ها که قصد داشتند سرحدات هند را در صورت امکان تا آمو و در غیر آن اقلا تا کوه‌های هندوکش وسعت دهند، این تقاضای امیر افغان را چونان دست درازی به قلمرو هند بریتانیایی تلقی نموده و با عقد معاهده سه جانبه در لاهور در ۱۸۳۸ و پخش اعلامیه‌یی پر از دروغ و افترا نسبت به اعمال و نیات امیر دوست محمدخان، دست به لشکرکشی به افغانستان زدند و با بیرون راندن یک رهبر قانونی افغان، و جانشین ساختن یک شخص ضعیف‌النفس و فاقد جاهت ملی به نام شاهشجاع بر تخت کابل، اقتضاح بزرگ تاریخی را به راه انداختند که سرانجام نه سرحدات هند را تا آمو کشانیدند و نه تا کوه‌های هندوکش، بلکه با تلفات فراوان جانی و خسارات هنگفت مالی، مجبور به عقب‌نشینی فضیحت‌بار از افغانستان شدند.

بدینسان، آرزوی الحاق مجدد پیشاور و مناطق قبایلی به افغانستان، نه تنها تاج و تخت کابل را از امیر دوست محمدخان گرفت و مدت چهار سال (۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲) او را، آواره کوه و بیابان و زندانی دیار بیگانگان نمود، بلکه جان فرزند عزیز او، وزیر اکبرخان، قهرمان ملی ما را هم از او گرفت. زیرا یک سال پس از جنگ اول افغان و انگلیس، انگلیس‌ها سند را از دست امیران سند متصرف شدند (۱۸۴۳) و دو سال پس از تصرف سند، پیشاور را هم از چنگ زمامداران سیک به تصرف خود در آوردند (۱۸۴۵)، وزیر اکبرخان برای تصرف مجدد پیشاور از چنگ سیک‌ها در سال ۱۸۴۵ قوایی بدون اجازه پدر به پنجاب فرستاد که در جنگ گجرات شرکت ورزیدند. مگر موفق نشدند. بعدا به وزیر اکبرخان که در لغمان بر بستر مرضی افتاده بود، به دستور مخفی انگلیس به وسیله طبیب هندی که از کابل برای معالجه‌اش فرستاده شده بود، زهر خورنده شد. گویا او به جرم الحاق پیشاور به افغانستان توسط زهر ترور شد و از جهان در گذشت.

انگلیسی‌ها که با لشکرکشی و صرف مبالغ هنگفت و تحمل تلفات بزرگ انسانی در جنگ اول خود با افغان‌ها نتوانسته بودند سرحدات هند بریتانیایی را لااقل تا هندوکش توسعه ببخشند. پس از حمله ایران بر هرات در سال ۱۸۵۷ و امضای معاهده پاریس⁴⁶ با آن کشور دو ضربه مهلک و تاریخی بر پیکر افغانستان وارد کردند و بعد به عقب نشستند.

ضربه اولی، تشویق ایران به اعمال نفوذ در سیستان و تقسیم آن ناحیه با آب هیرمند بین دو کشور با حکمیت انگلیس در ۱۸۷۲ بود که تا ۱۹۷۲، برای یک صد سال مایه نزاع میان ایران و افغانستان واقع شد و این دو کشور همسایه و هم‌نژاد و هم‌زبان و هم‌کیش را از هم جدا ساخت و مانع رشد همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی میان آنان گردید. سرانجام در ۱۹۷۲ با گذشتن قرار داد تقسیم آب رودخانه هلمند از پارلمان و صحه‌گذاری شاه افغانستان و بعدا تائید پریزدنت داوود، این زخم ناسور گویا التیام یافته باشد؟

... و اما ضربه دومی که مهلک‌تر و خون‌چکان‌تر از ضربه اولی بود، جداکردن قسمت‌هایی چون: بلوچستان شامل سیبی، دارو و چاگی، کویته، چمن، پشین، کرم، وزیرستان، پاراچنار، سوات، باجور، بنیر، دیر، چپلاس، چترال، باشگل و غیره از پیکر افغانستان و پیوستن آن به هند بریتانیایی در ۱۸۷۹ بر طبق معاهده تمیلی گندمک بود که بعدا در معاهده نوامبر ۱۸۹۳ م بین امیر عبدالرحمن‌خان و انگلیس به طور دائم از افغانستان جدا و توسط خط دیورند به هند بریتانیایی تعلق گرفت.

مجموع مناطق قبایل آن سوی خط دیورند، از کویته بلوچستان تا دیره جات و پیشاور واز بنو و وزیرستان تا خیبر و چترال، سرزمینی را در بر می‌گیرد که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و بطور خاص در ۱۹۴۷ بعد از به میان آمدن پاکستان از بطن نیمقاره هند به نام «پشتونستان» مورد ادعای افغانستان با پاکستان واقع گردید.

شاه امان الله خان و محمود طرزی وزیر خارجه افغانستان نیز از جمله شخصیت‌های وطن‌پرست ملی بودند که هرگز نمی‌توانستند جدایی قسمتی از خاک‌های افغانستان را در آن سوی خط دیورند تحمل کنند، اما در برابر به رسمیت شناختن استقلال تامه افغانستان از جانب انگلیس، به ناچار معاهده کابل را در ۱۹۲۱ با انگلیسی‌ها امضاء کردند و تن به قبول خط تمیلی دیورند دادند. اما شاه امان‌الله، آشکارا حمایت و پشتیبانی خود را از قبایل سرحدی آن سوی خط دیورند و آزادی خواهان هند ابراز می‌داشت و همین امر سبب جنبش هجرت آزادی خواهان هند به

⁴⁶ برای به دست آوردن آگاهی‌های بیشتر در زمینه نگاه شود به: «افغانستان در چنبر گردباد سهمگین تاریخ».

افغانستان گردید و مورد استقبال گرم شاه امان‌الله و مردم افغانستان واقع شدند. این پیشامد که باعث تقویت اعتبار امان‌الله‌خان در نزد هندوان هند گردیده بود باعث برانگیختن تفتین انگلیس بر ضد او شد. انگلیس‌ها که به روحیات ملی و خصوصیات قومی و معتقدات مذهبی افغان‌ها به خوبی آشنایی داشتند، با کار برد سلاح تبلیغ و تفتین بر ضد شاه امان‌الله، به زودی ذهنیت مردم را در تیبانی با روحانیون وابسته به خود علیه او تغییر دادند و با سازمان دادن شورش‌های در ننگرها و در منطقه شمالی به رهبری مردی معروف به بچه سقاو) که از نعمت سواد هم بی‌بهره بود) عرصه را چنان بر شاه ترقی خواه افغان تنگ ساختند که مجبور شد از آن همه پلان‌های اصلاحی و مترقی برای وطنش چشم‌پوشد و راهی دیار بیگانگان گردد. این حادثه قبل از همه قوت تفتین انگلیس و اثر بخشی آن را بر مردم ساده دل افغان آشکار می‌سازد. بدین سان دیده می‌شود که **شاه امان‌الله نیز قربانی الحاق مجدد سرزمین‌های قبایل آن سوی خط دیورند یا به اصطلاح بعدی پشتونستان شد.**

صدارات شاه محمود خان و مساله پشتونستان:

پس از سقوط شاه امان‌الله و روی کار آمدن نادرشاه، انگلیسی‌ها از ناحیه داعیه قبایل سرحدی خاطر جمع می‌گردد. محمد هاشم‌خان صدراعظم افغانستان در این زمینه ساکت بود و در داخل کشور مصروف بستن و کشتن و به زندان انداختن افرادی بود که به هوا داری شاه امان‌الله سر بلند می‌کردند.

بر سرکار آمدن شاه محمود خان به عنوان صدراعظم افغانستان در می ۱۹۴۶ مصادف بود با پایان رسیدن سلطه چندین قرنه استعمار بریتانیا در نیمقاره هند و فراهم آمدن شرایطی جهت استقلال هند و ایجاد پاکستان از پیکر نیمقاره، که پس از اعلام تخلیه هند از جانب بریتانیا تحقق یافت.

در اوایل جون ۱۹۴۷ وقتی کنت اتلی، صدراعظم انگلیس پیشنهاد تجزیه نیمقاره هند را به دو کشور هند و پاکستان به پارلمان انگلیس پیشنهاد کرد، افغان‌ها که از مدت‌ها قبل در آرزوی پیوستن خاک‌های از دست رفته به کشورشان بودند، پیشنهاد نمودند که به پشتون‌های مسکون در نیمقاره نیز حق انتخاب راه سومی داده شود تا مستقل یا الحاق خود را به کشور مادر (افغانستان) ابراز کنند. ولی انگلیسی‌ها به این پیشنهاد توجه نکردند و در نظر خواهی بی‌کی برای الحاق به هند و پاکستان به عمل آمد، در یک کتاب مذهبی «گنگ» برای هند و پاکستان در جای دیگر قرآن مجید برای مسلمانان گذاشته شده بود که طبعاً پشتون‌ها به استثنای خان عبدالغفار خان برای پیوستن به پاکستان رأی دادند. انتخاب بین هند و پاکستان برای مردم پشتون که همه مسلمانان سنی مذهب اند، انتخاب بین کفر و اسلام بود و طبعاً پشتون‌ها به نفع اسلام و پاکستان رأی دادند.

حکومت شاه محمودخان قبلاً در یادداشت مورخ ۱۳ جون همان سال (۱۳۲۶ = ۱۹۴۷) موضوع سرنوشت قبایل پشتون واقع در آن سوی خط دیورند را به حکومت بریتانیا از طریق سفارت آن در کابل مطرح ساخت. مگر تا این وقت قانون آزادی هند از پارلمان بریتانیا گزارش یافته و مقرر شده بود که وضعیت شمال مغرب توسط یک همه‌پرسی مبنی بر یکجا شدن‌شان به یکی از دو کشور پاکستان یا هند معین شود و قدرت سیاسی در نیمقاره در ۱۵ اگوست همان سال به دو دولت جدید انتقال یابد. بنا بر این، موضوع بررسی ادعای افغانستان برای مقامات بریتانیا بی‌اهمیت جلوه کرد. متعاقباً در ماه سپتامبر ۱۹۴۷ نماینده افغانستان در ملل متحد با شرکت و شمولیت پاکستان در آن سازمان مخالفت خودش را ابراز نمود و از آن تاریخ به بعد مناسبات دو کشور با بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به یکدیگر همراه شد.

سید قاسم رشتیا، یکی از رجال دولتی و وارد بر سوابق قضیه پشتونستان، ضمن مصاحبه بی در این مورد می‌گوید: «من در سال ۱۹۴۷ وکیل ریاست مستقل مطبوعات بودم، سالی که موضوع سرحدی میان هند بریتانیایی و افغانستان زیر بحث بود. حکومت افغانستان به سویه عالی مجالسی ترتیب داد و موضوع را زیر بحث گرفت.

بالاخره چنین فیصله شد که چون وقت زیادی گذشته، افغانستان نباید ادعای ارضی نماید، و سیاست دنیا هم اجازه نمی‌داد که تمام معاهدات سرحدی تجدید شود، زیرا در آن صورت نقشه دنیا تغییر می‌خورد.

افغانستان تصمیم گرفت، برای ساکنان آن طرف سرحد «حق خود ارادیت» (Self determination) بخواهد. چون در این وقت هند و پاکستان به حیث کشورهای مستقل به وجود می‌آمدند، به مردم سرحد گفته شد که الحاق خود را به هند و یا پاکستان اعلان نمایند. الحاق با هند غیر ممکن بود. در نتیجه مردمان سرحد جبراً به پاکستان مدغم شدند. در عین حال لازم بود به این معضله نامی داده شود، مطبوعات هند در نشرات خود قضیه را به نام قضیه افغانستان یاد می‌کردند که این نام برای ما خیلی گران تمام شد. من پیشنهاد نمودم که به جای آن ما باید آن را «پشتونستان» بنامیم. بعد از منظوری، وقتاً که نشرات افغانی هم خود و هم اخباری که از طریق آژانس باخترا به آژانس هندوستان و هندوستان تایمز مخابره می‌نمودند، نام پشتونستان را انعکاس دادند، رفته رفته این نام در مطبوعات جهان عام شد.

آغاز پخش نام پشتونستان سال ۱۹۴۷ بود که دوران صدارت شاه محمود خان بود. (ارمغان امید، ج ۲، ص ۴۰۸)

در سال ۱۹۴۸ موضوع قبایل سرحدی (پشتونستان) در جراید افغانستان با آب و تاب خاصی عنوان شد و در نتیجه شاه محمود خان صدراعظم را واداشت تا در نوروز ۱۳۲۸ (مارچ ۱۹۴۹) در محضر شهربان جلال‌آباد نطقی ایراد نماید. صدراعظم در آن نطق از حکومت پاکستان تقاضا کرد تا به حقوق پشتون‌های سرحدی گردن نهد. با الهام از سخنرانی شاه محمودخان در بعضی از ولایات کشور چون قندهار و کابل و جلال‌آباد تظاهراتی علیه پاکستان به راه افتاد و تحریکاتی در دو سوی سرحد نیز صورت گرفت. به دنبال بحرانی شدن اوضاع، طیارات پاکستانی در جون سال ۱۹۴۹ مطابق جوزای ۱۳۲۸، بر مناطق قبایل سرحدی و جنوبی کشور شدیداً بمباران کردند که تلفات بسیاری بر جای گذاشت. حکومت افغانستان در رابطه با آن به حکومت پاکستان شدیداً پروتست داد و از آن به بعد جنگ سرد تبلیغاتی بین افغانستان و پاکستان گسترش یافت.

سپس در ۲۶ جولای ۱۹۴۹ مطابق ۱۳۲۸ شورای ملی افغانستان که تعدادی از اعضای حزب ویش زلمیان در انتخابات دوره هفتم به شورای ملی راه یافته بودند، با دیگر روشنفکران شامل در شورا که برای آزادی قبایل پشتون سخت پافشاری می‌کردند، فیصله‌ی صادر کرد و معاهده خط دیورند را ملغی قلمداد نمود. متعاقباً شورا، روزی را به نام «روز پشتونستان» به تاریخ ۹ سنبله ۱۳۳۱ مطابق ۲۶ اگوست ۱۹۵۱ به تصویب رسانید و قرار بر آن شد تا هر سال از این روز تجلیل به عمل آید. (افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲)

غبار در این رابطه می‌نویسد: «جرگه بزرگ جلال‌آباد در مارچ ۱۹۴۹ تصمیم و اراده مردم افغانستان را باتفاق سرحدات آزاد افغانی برای استخلاص افغان‌های ماورای دیورند تا سند به دنیا نشان داد و شورای ملی دوره هفتم افغانستان در جون ۱۹۴۹ ابطال و الغای «خط مرده دیورند» را اعلام و جراید کابل منتشر کرد. در همین سال به غرض امداد در مبارزه آزادی خواهانه مردم «پشتونستان» دفتر اعانه در کابل باز گردید و مجالس متعددی به همین مقصد در شهرهای کشور چون گردیز و قندهار و غیره تشکیل شد، و تصاویر آمادگی برای مبارزه با پاکستان در راه استخلاص تمام افغان‌های ماورای دیورند تا سواحل سند به عمل آمد و اما در این هنگام در پشتونستان محکوم و آزاد (صوبه سرحدو سرحدات آزاد) و بلوچستان چه می‌گذشت؟

بعد از آن که دولت انگلیس در ۳ جون ۱۹۴۷ اعلامیه تخلیه هند را نشر نمود، در ۲۱ همین ماه جرگه عظیم بنو در پشتونستان محکوم تشکیل شد، و نمایندگان تمام «پشتونستان» آزاد و محکوم و بلوچستان و احزاب بزرگ از قبیل: خدائی خدمتگاران، جمعیت العلمای سرحد، و زلمی پشتون در آن شرکت و فیصله کردند که: «پشتون‌ها، نه هند می‌خواهند و نه پاکستان، بلکه می‌خواهند در این کشور یک حکومت آزاد پشتون بر اساس جمهوریت اسلامی تشکیل شود.»

به غرض استتار فیصله همین جرگه بزرگ ملی بود که پاکستان به عجله دست به یک ریفراندوم جعلی زد، و قرآن را پیش کشید و به تگدی آرا پرداخت، در حالی که خونریزی داخلی بین هندو و مسلمان در کلکته و بمبئی و بیهار و لاهور و امرتسر و جالندر دوام داشت. در همین اگوست و سپتامبر ۱۹۴۷ بیش از یکصد هزار نفر مسلمان و هندو کشته شدند و پاکستان نو احداث در حالت تزلزل و تشنج قرار داشت. در این وقت خان عبدالغفار خان مشهور رهبر خدائی خدمتگاران در پشتونستان به پیروی از مهاتما گاندی به جمعیت رضاکاران زلمی پشتون امر کرد که از عدم تشدد کار گیرند، در حالی که این جمعیت (با داشتن ۲۵ هزار مرد مسلح فیصله کرده بود که شمشیر از نیام کشند) (در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۳۴)، زیرا معتقد بودند که: آزادگی به فیضه شمشیر بسته اند. مردان همیشه تکیه به شمشیر می‌کنند. شمشیر گرفتن و شمشیر زدن و دست به خشونت زدن، جزئی از خصلت و طبیعت قبایل پشتون است و نمی‌دانم که چگونه خان مشهور این قبایل را با فلسفه عدم خشونت که رکن اساسی دین هندوایزم است، عادت داده است که از خشونت دست بردارند و گاندی وار مبارزات خود را از طریق تحمل مرارت به پیش ببرند؟

داد و فریادی که از آن پس به خاطر آزادی پشتونستان در کابل و قندهار و جلال‌آباد به راه می‌افتاد، از یکسو و تحریکات محمد داوود بر ضد عمش، سرانجام شاه را بر آن داشت تا شاه محمودخان را از کار حکومت سبکدوش و به جایش سردار محمد داوود را نصب نماید.

صدارت داوود خان و مساله پشتونستان:

در میان زمامداران متاخر محمد زایی افغانستان، داوود خان که مردی نظامی و در عین حال وطن خواهی بود، قبل از آن که به صدارت برسد، هنگامی که نایب‌الحکومه قندهار و رییس تنظیمیه در آن ولایت بود، دریافت که شاه امان‌الله خان هنوز هم از محبوبیت خاصی در میان مردم برخوردار است و باز هنگامی که رییس قول اردو و رییس تنظیمیه و والی مشرقی بود نیز درک کرد مردم از شاه‌امان‌الله با تکریم و حرمت زیاد یاد می‌کنند، لذا این فکر به او دست داد که تمام افتخارات تاریخی خانواده محمدزایی، در وجود شاه‌امان‌الله، محصل استقلال افغانستان

خلاصه و ختم شده است. بنا بر این، باید او دست به اقدامی بزند که نام او بالاتر از امان‌الله‌خان بر سر زبان‌ها بیفتد.

داوود با پیش‌کشیدن «داعیه پشتونستان» و آزادی قبایل سرحدی، به عنوان یک مساله ملی و حیاتی مردم افغانستان، می‌خواست هم اشتباهات جد اعلی خود سردارسلطان محمد را جبره کند و هم احیانا با الحاق مجدد سرزمین‌های قبایل آن سوی خط دیورند به افغانستان، گامی بلندتر از «اودر زاده‌اش» (شاه امان‌الله‌خان) بر دارد و نامی نامی‌تر از گذشتگان از خود در تاریخ بگذارد. غافل از این که نیل به چنین هدفی بدون زر و زور و پویایی خود مردم آن سامان ناممکن است، و عامل بیرونی فقط می‌تواند چرخ پروسه را سریع‌تر یا کندتر به حرکت در آورد. داوود خان به همین نیت در فضای بالنسبه مساعد تنفس و دموکراسی عهد حکومت شاه محمودخان دست به اقدامات نیمه‌سری بر ضد شاه محمودخان زد و افراد معینی را در حزب «ویش زلمیان» و همچنان «حزب آزادی خواهان پشتونستان» به حرکت انداخت تا با وارد کردن فشار بر شاه محمود خان، زمینه را برای قدرت یابی خود زودتر فراهم سازد.

شاه محمودخان که از کشمکش‌های درون هیات وزیران و همچنان شورای ملی و نیز از فعالیت‌های غیر مطلوب کلوب ملی به ستوه آمده بود، دوباره از دموکراسی روی برتافت و به قطع نشرات آزاد و زندانی ساختن روشنفکران و اصلاح طلبان پرداخت و بدین‌گونه، محبوبیتی را که در سال‌های اول حکومتش در میان مردم به دست آورده بود، به تدریج از دست داد و تشویش و ناآرامی‌هایی را نیز برای شاه فراهم کرد. معهذاً شاه محمودخان هنوز تصمیم نداشت از قدرت کنار برود و جایش را برای داوود خان خالی نماید و باری در مصاحبه‌ی گفته بود:

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک - باور مکن که دست ز دامن بدارم

ولی درست یک روز پس از نشر مصاحبه‌اش، شام روز ۶ سپتامبر ۱۹۵۳ (سنبله ۱۳۳۲) خبر استعفایش از رادیو پخش شد و زمام امور حکومت به حریف قدیمیش داوودخان سپرده شد.

داوود خان پس از تقرر، قضیه پشتونستان را در سر فصل سیاست حکومت خود قرار داد و بعد از آن، با حرارت و شدت تمام آن را دنبال نمود، طوری که سیاست داخلی و خارجی افغانستان برای حل همین مساله وقف شده بود و هرگونه ایراد یا اعتراض نسبت به آن گناه کبیره و حرکت ضد ملی محسوب می‌شد.

در دوره حکومت داوود، بر سر مساله پشتونستان کار به لشکرکشی و احضارات عسکری و قطع روابط با پاکستان و انسداد سرحدات کشید و مناسبات میان این دو کشور روز تا روز وخیم‌تر و حساس‌تر شده رفت. در همین آوان در اتحاد شوروی نیز تغییرات مهمی رونما گردید.

بدین معنا که با روی کار آمدن خروشچف در رهبری شوروی در مناسبات بین‌المللی این کشور نیز تحول چشمگیری وارد شد. خروشچف که از نگاه خصلت خود با رهبر سلفش استالین تفاوت زیاد داشت، به جای انزوا و دوری از کشورهای خارجی، در مرحله نخست با کشورهای جهان سوم از در دوستی و گسترش مناسبات پیش‌آمد و سعی کرد تا با ادعای همزیستی مسالمت‌آمیز آن‌ها را مطمئن ساخته و از طریق فراهم آوری کمک‌های اقتصادی و نظامی در بین آنان نفوذ کند.

داوود خان صدراعظم افغانستان (از ۱۳۳۲ - ۱۳۴۲ = ۱۹۵۳ - ۱۹۶۳) که حل مساله پشتونستان و انکشاف اقتصادی کشور را به شاه و مردم افغانستان وعده داده بود، ابتدا جهت به دست آوردن کمک به امریکا رجوع کرد، اما امریکا که در ماه دسامبر ۱۹۵۳ کمک نظامی خود را به پاکستان اعلام کرده بود و به دوستی پاکستان اهمیت بیشتر قایل بود، حاضر نشد به حکومت افغانستان، تا زمانی که با پاکستان بر سر مساله پشتونستان اختلاف داشته باشد، کمک نماید.

در سال ۱۹۵۴، نیکسون معاون رییس جمهور امریکا به کابل آمد و با این که از او به گرمی پذیرایی گردید و داوود خان نیازمندی‌های اقتصادی و نظامی خود را برای او شرح داد، مگر نیکسون قانع نشد و در گزارش خود خواست‌های افغانستان را تائید نکرد و صرف کمک اقتصادی امریکا به امداد تکنیکی و مالی برای پروژه وادی هلمند محدود و منحصر ماند. بر عکس، دولت جدید شوروی از آغاز کار با حکومت افغانستان گرم گرفت.

شوروی‌ها در افته بودند که هر چند داوود خان تمایل کمونیستی ندارد. اما هر کسی که او را در راه رسیدن به هدفش (کمک‌نظامی و اقتصادی) یاری رساند، حاضر است دست دوستی به او بدهد. بنا برین مسکو تصمیم گرفت تا با او بالاتر از تصورش کمک کند تا اعتماد او را به پیمانانه بیش از انتظارش به دست آورد. لذا دولت شوروی اعتباری بالغ بر سه نیممیلیون دلار جهت ساختن گدام غله و کارخانه نان‌پزی سیلو برای افغانستان منظور کرد و کار قیرریزی جاده‌های پایتخت را به عهده گرفت. این همکاری‌ها حکومت افغانستان را از همراهی اتحادشوروی با آمال خود مطمئن ساخت و روحیه آن را در مقابله با پاکستان تقویت نمود.

از جانب دیگر، حکومت پاکستان از آغاز سال ۱۳۳۴ مطابق مارچ ۱۹۵۵ تمام مناطق قبایل را جزء تشکیلات جدید اداری خود ساخت و آن را بنام «یونت غربی» اعلام نمود. محمد داوود نسبت به این طرح پاکستان عکس العمل شدید نشان داد و در یک بیانیه رادیویی که شام حمل ۱۳۳۴ ش مطابق مارچ ۱۹۵۵ ایراد نمود، شدیداً بر پاکستان اعتراض کرد و اقدام آن را غصب حقوق پشتون ها خواند. در اثر این موضع‌گیری روابط بین پاکستان و افغانستان بیش از حد تیره شد و کار به سفربری و احضارات عسکری و حمله به سفارت‌خانه‌ها و قونسلگری‌های همدیگر کشید، که همه این جریان‌ها به تیره شدن روابط دو کشور منجر گردید.

متعاقباً داوود، لویه جرگه‌یی را در کابل منعقد ساخت و مساله پشتونستان را با ضرورت خریداری اسلحه از خارج جهت تقویت اردو به آن پیشنهاد کرد. جرگه طی مباحثات خود در روزهای ۲۰ تا ۲۵ نومبر ۱۹۵۵ پیشنهادهای حکومت را درباره دنبال نمودن مساله پشتونستان و به دست آوردن سلاح و مهمات حربی از هر کشوری که میسر شود، تصویب نمود. اندکی پس از انعقاد لویه جرگه، خروشچف رهبر حزب کمونیست شوروی به اتفاق بولگانین رییس آن دولت در ۱۵ دسامبر ۱۹۵۵ مطابق ۲۳ قوس ۱۳۳۴ به کابل آمد و در پایان مذاکرات با زمامداران افغانستان از ۱۶ تا ۱۸ دسامبر همان سال کمک‌های همه‌جانبه کشورش را وعده داد. آن بخش از این کمک‌ها که ماهیت اقتصادی داشت به شکل اعتبار یکصد میلیون دلاری برای کارهای انکشافی چون: رشد زراعت، تاسیس کارخانه جنگلک، ساختمان میدان هوایی کابل و دستگاه تولید برق نغلو در همان وقت اعلام شد و همراه با آن رهبران شوروی حمایت خود را از افغانستان و هند بر سر مساله پشتونستان و کشمیر ابراز داشتند. اما کمک‌های نظامی آن دولت که در سال‌های بعدی بیش از همه بر سرنوشت افغانستان تأثیر انداخت، پس از مدتی اعلام گردید ولی حدود و مقدار آن معلوم نشد.

اما آنچه مسلم است؛ این است که از آن تاریخ به بعد افغانستان بطور کلی به جنگ افزارهای ساخت شوروی وابسته شد و همراه با آن سیل مشاوران نظامی شوروی به کشور سرازیر گردید.

علاوفاً تربیت نظامی صدها محصل افغانی در آموزشگاه‌های شوروی به منظور فراگیری تکنیک‌های حربی و کاربرد سلاح‌های شوروی و حضور مشاوران روسی در قطعات نظامی اردوی افغانستان برای بیش از بیست سال متواتر، به کلی نیروهای مسلح افغانی، اردو و قوای هوایی، را تغییر شکل داد. این تغییر شکل و نوسازی اردو که شوروی در آن نقش مرکزی داشت، در یک جامعه عقب‌مانده مانند افغانستان، می‌توانست نقش تعیین‌کننده در سرنوشت دولت داشته باشد. افزون بر آن، شوروی از همان آغاز رخنه نظامی در افغانستان، تنها به تحویل دادن جنگ افزارهای باقیمانده از جنگ جهانی دوم که هنوز متروک و غیرقابل استفاده نبود، اکتفا نکرد، بلکه به «شوروی ساختن» اذهان و افکار قشر روشنفکر و تعلیم یافته جامعه نیز پرداخت.

در سال‌هایی که داوود رژیم شاهی را سرنگون و به جای آن رژیم جمهوری را مستقر ساخت، یک بار دیگر مساله پشتونستان را مطرح ساخت، اما عکس‌العمل‌هایی که توسط پاکستان به وسیله برخی افغان‌های مخالف داوود بر ضد امنیت داخلی کشورسازماندهی شد، داوود را مجبور ساخت تا بر سیاست خارجی‌اش تجدید نظر نماید و روابطش را با همسایگان خود یعنی ایران و پاکستان بهبود ببخشد. بر اثر تماس‌های مستقیم میان زعمای کشورهای مذکور، داوود تصمیم گرفت از مساله پشتونستان صرف نظر نماید و خط دیورند را به رسمیت بشناسد. اما شوروی که مخالف نزدیکی افغانستان با پاکستان و ایران بود، با سازماندهی کودتای ۷ ثور از جانب حزب وابسته به خود یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رژیم داوود را سرنگون و رژیم دلخواه خود را در کابل مستقر ساخت.

متأسفانه داعیه پشتونستان همچنان که افغانستان را به دام روس‌ها انداخت، عاقبت سر داوود و خانواده‌اش را هم خورد، بدون آن که «پشتونستانی» تشکیل شود. زیرا برای رسیدن به چنین هدفی، تحرک و پویایی خود مردمان آن سوی خط دیورند نقش سازنده داشت و عامل خارجی فقط می‌توانست پروسه را تندتر یا کندتر به حرکت آورد.

خان عبدالولی خان- پسرخان عبدالغفارخان در سال ۱۹۶۳ به افغانستان سفر کرد، و در بازگشت خود به پاکستان طی مقاله‌یی در یکی از جراید پاکستان موضوع پشتون‌های آن طرف سرحد را طرح کرد که آیا بهتر است با افغانستان یکجا شوند و یا با پاکستان بمانند. نامبرده در مقاله مثال‌های زیادی راجع به پسمانی افغانستان و پیشرفت‌های پاکستان ارائه داشته بود. یکی از مثال‌هایش این بود که در همان سال تعداد شاگردان انانث کالج دخترانه پوهنتون پیشاور ۹۰۰۰ نفر بود، در حالی که تمام شاگردان پوهنتون [(دانشگاه)] کابل، در حدود ۲۰۰۰ نفر می‌شد. (امید، شماره ۲۵۷) **واقعیت اینست که زعمای پشتونستان هیچوقت نمی‌خواستند با افغانستان مدغم گردند.**

متأسفانه رهبران و سران قبایل پشتون مقیم پاکستان در زیر تأثیر مکتب خدعه و نیرنگ یک صدو پنجاه ساله سلطه انگلیس، سال‌ها هم حکومت افغانستان را فریب دادند و پول گرفتند و ثروت و سرمایه اندوختند و هم در

عین حال از حکومت پاکستان و هند نیز امتیاز به دست می‌آوردند و داد و فریاد اقوامی را که خود به راه انداخته بودند، خاموش کرده، پی کار خود می‌رفتند، این است که حکومت افغانستان در بدل آن همه مصارف هنگفت پولی و مالی و تبلیغات هیجان‌انگیز به خاطر ایجاد ناآرامی‌ها در حواشی مرزی و تجهیز و تسلیح مردم قبایل، در طول سی سال جنگ سرد خود با پاکستان، هیچ دست‌آوردی نداشته است، بلکه برعکس، این داعیه زمینه بهره برداری‌های سیاسی دهلی و مسکو را مساعدتر ساخت و چنان که اشاره شد، داعیه پشتونستان، ابتدا سر داوود خان و خانواده او را خورد و سپس پاکستان انتقام آن همه تبلیغات و تخریبات شفاهی و عملی را از مردم و کشور افغانستان توسط خود مردم افغانستان گرفت و چنان ضربات هلاکت‌باری در دو نیم دهه اخیر بر کشور ما وارد ساخت که آن را در سرایشی زوال و تجزیه و چند پارچگی قرار داده است و اگر ائتلاف بین المللی به رهبری امریکا جلو این تجزیه را نگیرد، رهبران تنظیمی در تحقق این نیت تلاش دارند.

داعیه پشتونستان به سُرایی می‌مانست که هر قدر بیشتر به دنبالش تلاش می‌شد، به همان اندازه بیشتر خستگی و درماندگی در پی داشت. به کلام دیگر، پشتونستان به مُردابی می‌ماند که هر چه بیشتر در آن پیش بروی، بیشتر در آن غرق خواهی شد و تلاش در جهت به چنگ آوردن آن، تلاش در جهت نابودی خود است.

واقعا موضع‌گیری داوود خان و گروه فشار بر پاکستان، در شرایط عدم توانایی نظامی و اقتصادی و در عین حال محتاجی به راه‌های ترانزیتی پاکستان و بی‌علاقه‌گی رهبران مردم قبایل به استقلال‌شان، بی‌تردید یک‌کار بیهوده و خیره سری محض پنداشته می‌شود و نتیجه آن جز تیره شدن مناسبات نیک همسایگی و هدر رفتن میلیون‌ها دالر قرضه‌های خارجی و عواید داخلی چیز دیگری نبوده است.

اگر آن همه پول هنگفت در راه عمران کشور و ساختمان بندهای آب و کانال‌های آبیاری و زراعت و تاسیس کارخانه‌های تولیدی به کار می‌رفت، یقیناً برای میلیون‌ها افغان کارطلب، کار و لب نانی تهیه می‌شد و مجبور به عرضه تقریباً رایگان نیروی بازوی خود در خارج نمی‌شدند. ثانیاً عناصر عظمت طلب باید متوجه می‌شدند که افغانستان خود کشور فقیرتر و عقب‌مانده‌تر از پاکستان است و با دست خالی و زور کم نمی‌شود چنین داعیه‌ی را تحقق بخشید.

آیا مساله پشتونستان پایان یافته است؟

با به قدرت رسیدن تنظیم‌های اسلامی در افغانستان در ۱۹۹۲ ظاهراً مساله پشتونستان یک مساله خاتمه یافته تلقی می‌شد، زیرا رهبران تنظیمی افغان در پاکستان هر یک در صدها زد و بند سیاسی گیر افتاده بودند و هر یک سرمایه‌هایی در بانک‌های پاکستان ذخیره داشتند که در صورت سرپیچی از نیات پاکستان، این دارایی‌ها مسدود می‌گردید و دست این رهبران به هیچ جایی هم نمی‌رسید.

بنا برین، رهبران تنظیمی چنان از پاکستان ترس داشتند که جرئت نداشتند نام «خط دیورند» را بر زبان بیاورند. حتا گفته می‌شد یکی از رهبران تنظیم‌ها، اسناد خط دیورند را از آرشیف وزارت امور خارجه افغانستان مخفیانه بیرون برده و شاید آن را در بدل پولی و امتیازات دیگری به پاکستان فروخته باشد.

اینک داعیه پشتونستان از صورت یک آرمان، می‌خواهد به یک حقیقت تبدیل شود. بدین معنا که در پاکستان اکنون دهل اتحاد پشتون‌ها نواخته می‌شود و سیمناز و کنفرانس دایر می‌گردد و داعیه چنان است تا از ترکیب پشتون‌های آن سوی خط دیورند و این سوی خط دیورند «پشتونستان» ساخته شود. آیا می‌توان تصور کرد که بدون استشاره امریکا، کسی جرئت طرح و اجرای چنین کاری را ندارد؟ این موضوع ما را به یاد طرح تقسیم افغانستان از سوی داکتر عنایت‌الله شهرانی به «سه ایالت» بزرگ می‌اندازد که یکی از این ایالت‌ها به نام «پشتونستان» نام‌گذاری شده بود.

رسانه آسیا تایم‌زدر ۸ عقرب (۲۹ اکتوبر) سال جاری این مساله را طرح کرد و نوشت: «گزارش‌های رسیده از ایالت سرحد شمال غربی پاکستان و ایالت بلوچستان حاکی از احیای مجدد جنبش قومی پشتون‌ها و فعالیت آن‌ها روی منطقه حساس «خط دیورند» است. منطقه مرزی بین افغانستان و پاکستان که به طور مرتب شاهد عملیات نظامی پاکستان به منظور زهر چشم نشان دادن از قبایل مخالف حکومت مرکزی است. در انتخابات اخیر در ایالت سرحد پاکستان، ائتلافی از شش حزب بنیادگرای حامی طالبان و بن لادن تحت عنوان «متحد مجلس عمل» بخشی از ائتلاف حاکم بلوچستان به قدرت رسیدند.»

این نشریه علاوه می‌کند: «... برخی مقامات افغانی صحبت از نقشه جدیدی می‌کنند که در آن شهرهای مهم پاکستان مثل پیشاور و کوئته جزو افغانستان محسوب می‌شوند. مقامات پاکستانی هم اخیراً از ملاقات‌هایی بین حامد کرزی و «خان عبدالولی خان» رهبر پشتون‌ها مطلع شده‌اند که باعث نگرانی آن‌ها شده است، به خصوص این که فهمیده‌اند این مذاکرات با ترغیب امریکایی‌ها صورت گرفته است.»

تشریح ادامه می دهد: «ملاقات اخیر ولی خان و حامدکرزی که برخلاف روند مذاکرات و سیمناهای برنامه ریزی شده در ایالات سرحدو بلوچستان انجام شد، بحث داغ «پشتونستان» را داغ تر از همیشه کرد، موضوعی که به وضوح مورد حمایت امریکاهم هست. هیات نمایندگی افغان های مقیم امریکا و اروپا نیز از پیشاور و کویت، مناطق کلیدی مرز دیورند، دیدار و از اتحاد پشتون های و احقاق حقوق آنان حمایت کردند. آن ها گفتند که مرز دیورند نه تنها بر تاریخ پشتون ها، که بر شرایط اجتماعی و اقتصادی آن ها نیز تاثیر منفی گذاشته است. به گفته مالکان شینواری، افغان مقیم آلمان، مرز دیورند نتیجه توطئه برای محدود کردن قدرت پشتون ها بوده است. این اظهار نظرها سال هاست که در منطقه شنیده نشده و به نظر می رسد دوباره موجی در حمایت از پشتون ها در حال شکل گرفتن است».

آخرین بار شوروی سابق برای به هم زدن ثبات منطقه در دهه هشتاد و در دوران اشغال افغانستان [و قبل از آن از زمان به قدرت رسیدن خروشچف] این ایده را مطرح کرده بود، اما پس از سقوط شوروی و فروپاشی کمونیسم، گروه های ملیگرای پشتون موضوع را خاتمه دادند و برای نخستین بار در تاریخ پاکستان با احزاب دست راستی پاکستان مثل حزب «نواز شریف» جمعیت مسلمانان (مسلم لیگ) پاکستان متحد شدند تا نشان دهند که مساله به وجود آمدن سرزمین پشتون ها ریشه بومی در دو کشور ندارد و همواره توطئه خارجی بوده است. اما حالا با مداخله نظامی پاکستان در آن منطقه و سکوت مطلق «متحده مجلس عمل» نیروهای ملیگرا تلاش های شان را برای به وجود آوردن یک منطقه پشتون نشین از کابل تا پیشاور و کویت دوچندان کرده اند. موضوعات حساس و تحریک آمیزی مانند پشتونستان و توسعه بلوچستان، حربه مناسبی برای شکست قدرت نظام های موجود در افغانستان و پاکستان است. احیای جنبش پشتونگرایی می تواند باعث تحرک و ایجاد جنبش بین تاجیک ها و ازبیک های شمال افغانستان و در نهایت مبارزات فراوان برای تجزیه کشور شود. حتا می تواند جنبش هایی برای کشمیر «بزرگتر» و پنجاب «بزرگتر» به راه بیندازد. البته این ها همه عواقب بلند مدت ماجراست. نتیجه فوری و مهم مطرح شدن موضوع پشتونستان بی ثباتی در پاکستان، ایران و افغانستان است، افغانستانی که در عین مواجهه با اغتشاش و بی نظمی تمام سعی خود را می کند تا به کمک امریکا نفوذش را در منطقه گسترش دهد.»

«آسیا تایمز» به این نکته نیز اشاره می کند که: «بسیاری از حکام فعلی افغانستان بر این باورند که توافق بین «امیر عبدالرحمن خان» و «سرهنری مور تیمور» انگلیسی در سال ۱۸۹۳ در خط دیورند به عنوان خط مرزی دوکشور اعتباری صد ساله داشته و در سال ۱۹۹۳ منقضی شده است. حالا افغان ها از امریکا می خواهند که مذاکرات جدیدی در باره خطوط مرزی پاکستان ترتیب دهد.» (سایت آریایی، ۳۱ اکتبر)

در مورد این که گفته می شود: قرارداد خط دیورند برای مدت یکصد اعتبار داشته و در سال ۱۹۹۳ دیگر از اعتبار ساقط شده است، باید گفت که: تا جایی که تاریخ گواهی می دهد، در موافقت نامه خط دیورند که در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ بین امیر عبدالرحمن خان و ددیورند وزیر خارجه هند بریتانیایی به امضاء رسیده است، در هیچ یک از مواد هفتگانه آن (رک: غبار، مسیر تاریخ، ص ۶۹۰، حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۳۰۰، سراج التواریخ، ج ۳، ص ۹۴۶ تا ۹۵۰) ذکر نشده که این توافقات برای مدت محدود مثلاً ده سال یا صد سال و یا تا حضور بریتانیا در نیمقاره مدار اعتبار است و غیره. این آوازه ها از طرف دستگاه استخبارات نظامی پاکستان سازماندهی و به دهن رهبران تنظیم های افغانی داده شده است.

سید قاسم رشتیا، در مصاحبه یی به جواب این پرسش که خط دیورند یک قرارداد بین حکومت هند بریتانیایی و افغانستان بود؟ چنین اظهار نظر می کند:

«موافقتنامه خط دیورند که به تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ بین امیر عبدالرحمن خان و سرتیمار دیورند وزیر خارجه (هندبریتانیایی) عقد شده بود، یک موافقتنامه موقتی نبود، بلکه شکل دائمی داشت. اصلاً موافقتنامه (Agreement) نظر به معاهده اهمیت کمتر دارد. (غبار آن را معاهده گفته است، ص ۶۹۰) موافقتنامه سرحد را تعیین نمی کرد، بلکه تنها حدود ساحه نفوذ دو طرف را در علاقه سرحد معین می ساخت که به موجب معاهده گندمک قبلاً به انگلیسی ها واگذار شده بود. انگلیسی ها می خواستند حدودی که در تصرف شان بود، به روی نقشه تثبیت شود و بعداً به روی زمین تطبیق گردد. انگلیسی ها مناطقی که از نظر استراتژیکی اهمیت داشت، مدنظر داشتند، ولی طرف افغانی با آن مخالفت می کرد. هیات های هر دو طرف به خاطر تثبیت نقشه بر روی زمین توظیف گردیدند. هیات ها در وقت وقوع مشکلات و مخالفت ها به حکومت خود جهت مشوره رجوع می نمودند، قسمت هایی از نقشه بر روی زمین تطبیق گردید، ولی یک قسمت تا اخیر کار هیات ها تعیین نشد و ناقص ماند. یعنی خط دیورند به صورت کامل علامه گذاری نشد. قسمت علامه گذاری نشده در شمال دره خیبر واقع است که به نام دوکالم یاد می شود.

با اهمیتی که خط دیورند در نزد انگلیسی ها داشت، در سال های بعد که حکومت پاکستان ایجاد شد، وزیر خارجه انگلستان انتونی ایدن، در سال ۱۹۵۰ خط دیورند را سرحد بین المللی اعلام کرد. لهذا به حواب آن هایی که می

گویند: معیاد یک صد ساله خط دیورند اتمام یافته، باید گفت که خط دیورند قرارداد موقت نبود، بلکه شکل دایمی را داشت.» (ارمغان امید، ج ۲، ص ۴۰۷).

آقای رشتیا در جواب این سوال که آیا در وقت تجزیه نیمقاره هند و ایجاد کشور پاکستان، حکومت افغانستان عکس العمل نشان داد یا خیر؟ می گوید: «بلی، یکی از این عکس العمل ها اعلام لغو معاهده دیورند بود. حکومت افغانستان ادعا داشت که چون معاهده دیورند اصلاً میان حکومت انگلیس و حکومت افغانستان عقد گردیده بود. یکطرف معاهده (انگلستان) با ایجاد پاکستان از بین رفته است، معاهده خود به خود لغو شده است. حکومت جدیدالتشکیل پاکستان این ادعا را قبول نمی کرد و خط دیورند را سرحد تلقی می نمود. منازعه و کشمکش به همین خاطر بالای موضوع پشتونستان دوام کرد.» (همانجا)

آقای رشتیا در پاسخ این پرسش که: یک نوع شمارش معکوس آغاز گردیده است. زمانی ما می خواستیم که پشتونستان ضم افغانستان شود، حالا پاکستان می خواهد و پلان دارد که افغانستان را جزو پشتونستان سازد؟ می گوید: «در این شکی نیست که پاکستان از آغاز چنین مطالبی را در نظر داشت و ادعا می کرد که پاکستان برادر کلان است، ولی افغانستان خود را کلان می داند. زعمای پشتون منطقه سرحد مانند ولی خان و دیگران چنین ادعایی دارند که علاقه های پشتون نشین افغانستان باید جزء پشتونستان باشد. افغانستان از ۲۵۰ سال باین طرف وجود داشته و سرحدات آن چندین بار تثبیت شده است، نه مردم افغانستان و نه جامعه جهانی تحمل آن را ندارند. باید افغانستان به حیث یک کل با داشتن حکومت مرکزی بدون آن که کسی در آن رخنه کند، و قسمتی از آن را جدا نماید. دوباره حدود و ثغور جغرافیایی آن تثبیت گردد. کشورهای خارجی (همسایه) در آن نفوذ نداشته و سرحدات آن را محترم بشمارد.» (همان منبع، ص ۴۱۰)

بیانید واقعبانه تر موضوع را بررسی کنیم و از مرکب احساسات پایین بیاوریم. من به صفت یک افغان منسوب به قوم پشتون که در وطن خواهی خود را از هیچ پشتون دیگر کمتر نمی شمارم، می خواهم چند نکته را به عرض هموطنان خود برسانم:

قبول نداشتن «خط دیورند» به این معنا است که سرزمین های آن سوی خط دیورند که پس از جنگ اول افغان و انگلیس یعنی بعد از ۱۸۴۲ از بیکر افغانستان جدا شده اند و به هند بریتانیایی تعلق گرفته اند، از قبیل پیشاور، کشمیر و سند، و همچنان مناطقی که بر اثر معاهده گندمک و سپس بر اثر قرارداد معروف به «خط دیورند» بین امیر عبدالرحمن خان و حکومت هند بریتانیایی در ۱۸۹۳ به امضا رسیده و شامل ایالات بلوچستان و صوبه سرحد می گردد، دوباره به افغانستان تعلق بگیرند. به کلام ساده تر یعنی پاکستان تجزیه شود و از پنج ایالت آن چهار ایالت به افغانستان تعلق بگیرد و فقط یک ایالت پنجاب برایش بماند! آیا چنین کاری ممکن است؟ و آیا چنین امری می تواند عملی باشد؟ و آیا چنین خواستی، آن هم بعد از یک صد و شصت سال و حد اقل یک صد و ده سال جدائی خواست معقولی است؟ هرگز نه.

با اسناد تاریخی نشان دادیم که بیش از یک صد و پنجاه سال است که زمامداران افغانستان به خاطر بدست آوردن پیشاور تمام امکانات خود را به کار بستند تا چنین داعیه بی را تحقق بخشند، ولی همگی سر خود را در این راه از دست دادند تا آنجایی که در دهه اخیر موجودیت افغانستان به خطر افتاد و هنوز این خطر برطرف نشده است. ما اگر مردیم و اگر واقعاً وطن پرست هستیم، باید تلاش بکنیم که آنچه باقی مانده است، آن را از خطر نابودی و تجزیه نجات بدهیم، نه این که با دست خالی و شکم گرسنه در حالی که وحدت ملی ما بیش از هر وقت دیگر خدشه دار شده و اردوی ملی ما به ملیشه های قومی تنزل کرده است و ما مجبور شده ایم تا برای حفظ امنیت در پایتخت کشور از نیروهای بین المللی، امنیت گدائی کنیم و حتا رهبری دولت نمی تواند بر این ملیشه های اعتماد داشته باشد و به ناچار برای حفاظت جان خود از خارج بادیگارد استخدام می کند، آیا چنین ادعایی بی جا و نامعقول نیست؟

من از نام پاکستان نفرت دارم، ولی باید پذیرفت که پاکستان امروز به یک قدرت اتمی در منطقه تبدیل شده است و یگانه ابر قدرت جهان امریکا برای تحقق نقشه های استراتژیکی خود به پاکستان بیش از افغانستان اهمیت قایل است. پاکستان اگر نخواهد، نه راه های ما از دست دزدان و چریک های طالبان مصوون خواهد بود و نه مال التجاره افغانی صحیح و سالم وارد افغانستان خواهد شد. نه وسایل بازسازی کشور تأمین خواهد شد و نه ما افغان ها از جنگ دست خواهیم گرفت. پاکستان دشمن قوی پنجه یی است و با این دشمن دست و پنجه نرم کردن به ضرر منافع علیای کشور است. اگر کمی دقت کنیم، افغانستان را استعمار انگلیس خنجر زده و بیچاره ساخته است نه پاکستان، و بنا برین اگر از همان اول اولیای امور افغانستان به جای تشنج آفرینی، به فکر روابط حسنه با پاکستان

می افتاد، بسیار برای ما مفید تر بود تا این که کشمکش و تنشج، اما متأسفانه که برخی از کشورهای همسایه ما نخواستند و نمی خواهند که این زخم ناسور الیتام یابد و آب خوش از گلوی مردم ما پایین برود.

هدف پاکستان از آوازه انداختن خط دیورند این است تا افغانستان را به چالش بطلبد، زیرا می داند که افغانستان دچار بحران بی ثباتی و امنیت داخلی از دست تفنگ سالاران خود خواه و نا آگاه از دسایس پشت پرده است و توانایی مقابله با پاکستان را که اینک دارای سلاح هسته‌ی است، ندارد. به همین دلیل، نیروهای پاکستانی به بهانه همکاری با نیروهای ائتلاف بین المللی به رهبری امریکا به خاطر پیگرد طالبان و القاعده و جلوگیری از نفوذ شان به داخل افغانستان تا چهل پنجاه کیلومتر در داخل افغانستان پیش آمدند و به ساختن پوسته های دیده بانی پرداختند که با عکس العمل شدید نیروهای دولتی و مردم افغانستان در منطقه روبرو شدند. به عبارت دیگر، دولت افغانستان پس از سقوط طالبان همواره مدعی بوده است که طالبان از مناطق مرزی پاکستان به افغانستان نفوذ می کنند و امنیت و ثبات را برهم می زنند و می باید پاکستان جلو نفوذ طالبان و القاعده را بگیرد. بنابراین، پاکستان با عدم جلوگیری از نفوذ چریک های طالبان می خواهد از افغان ها سند و قول بگیرد که مرز پاکستان با افغانستان در کجا قرار دارد؟ و چون دولت افغانستان رسماً خط دیورند را قبول ندارد، پس پاکستان می خواهد با همراهی نیروهای امریکایی به بهانه مبارزه با تروریسم تا آن حد به داخل افغانستان پیش بیاید که مردم و دولت افغانستان دست به عکس العمل بزنند و بگویند که مرز پاکستان با افغانستان مثلاً اینجا یا آنجاست. طبعاً نیروهای امریکایی نیز می خواهند بدانند که مرز پاکستان با افغانستان در کجاست تا بقایای طالبان و القاعده را تا مرز پاکستان دنبال کنند، براین بنیاد، افغانستان کنون با دو مشکل بزرگ در سرحدات خود با پاکستان روبرو است. یکی مشکل نفوذ افراطیون طالبان و بر هم زدن امنیت در مناطق جنوب کشور است و دیگری مساله مشخص شدن خط مرزی است که بدون پا در میانی امریکا و سازمان ملل متحد حل آن از توان افغانستان بیرون است.

عکس العمل (۷ نوامبر) وزارت خارجه افغانستان در برابر خیرگزاری سازمان ملل متحد در اسلام آباد که گفته بود: «کمیسسیون سه جانبه امنیتی افغانستان، پاکستان و امریکا بحث در باره تعیین خطوط مرزی بین دوکشور و اختلاف موجود در این زمینه را آغاز کرده اند»، از همان احساسات افغانی آب می خورد که نتیجه یی جز ادامه تنشج به دنبال ندارد و افغانستان را در امر بازسازی و تامین ثبات سیاسی لطمه می زند. به فکر ما این بهترین فرصتی است تا این کمیسسیون در رابطه به تعیین نقاط نامشخص مرزی اقدامات مقتضی از راه مسالمت آمیز یعنی مذاکره و گفتگو انجام دهند. بدون پا درمیانی سازمان ملل و امریکا در این قضیه، حل اختلافات مرزی افغانستان و پاکستان از توان خود طرفین ناممکن به نظر می رسد.

اگر آرزو داریم که ثبات و امنیت به کشور برگردد و کشورما از بحران نجات یابد، بهتر آنست تا از مرکب جهل پایین بیاییم و خط دیورند را در بدل یک دست آورد مناسب به رسمیت بشناسیم و بیش از این برای مردم خود درد سر فراهم نسازیم.

سردار محمد داوود در سال های اخیر دوره ریاست جمهوری خود با پاکستان بر سر موضوع خط دیورند به توافقی رسیده بود که اگر عملی می شد و یا عملی بشود، تا حدودی منافع افغانستان را تأمین خواهد نمود. گفته می شد که پرزدنت داوود با پاکستان به این توافق رسیده بودند که پاکستان در بندر گوادر بلوچستان برای افغانستان یک بندر تجارتی آزاد با یک راه ترانزیتی مال التجاره از آن بندرگاه تا افغانستان قبولدار شده بود و در مقابل داوود هم موافقت کرده بود تا خط مرزی دیورند را به رسمیت بشناسد. اکنون هم اگر دولت افغانستان موفق بشود تا چنین امری را بر پاکستان بقبولاند، این توافق تا حدودی می تواند بر زخم ناسور روابط افغانستان با پاکستان به خاطر از دست دادن خاک های آن سوی خط دیورند مرهم بگذارد. در غیر آن، تنش بر سر خط مرزی دیورند ادامه خواهد یافت و بر روابط دو طرف تاثیر ناهنجاری خواهد انداخت.

یک دیپلمات افغانستان در این باره معتقد است: اقدامی شجاعانه از سوی دو طرف می تواند به این بحران تاریخی روابط پایان دهد و فصل جدیدی در این مسیر ایجاد کند. این منبع می افزاید: تاریخ نشان داده است که هیچ یک از طرفین حاضر به خطر کردن (ریسک) نبوده و هر اس از واکنش توده یی آنان را محتاط و ترسو ساخته است. یکی از دولتمردان افغانستان نیز با تردید و ابهام می گوید: «خط دیورند به تاریخ پیوسته است»، اما وی حاضر به بیان رسمی این موضع نیست و می گوید: «مطمئن است که بیان کننده آن با واکنش سخت و انتقام مردم مواجه خواهد شد». وی می افزاید: قرارداد دیورند مربوط به دوران استعمار و غیر قانونی است، اما گذر زمان شاید به نوعی به آن رسمیت داده است و تا ابد هم نمی توان آن را مسکوت گذاشت. بنا بر این، دو طرف باید با قایل شدن امتیازهایی برای طرف مقابل، به حل این مشکل تاریخی کمک کنند.

دولت پاکستان در زمان حاکمیت مورد وثوق خود در عصر طالبان تلاش کرد، موضوع دیورند را نهایی کند و حد اکثر استفاده را از آن ببرد، اما حتا طالبان نیز که وابسته به اسلام آباد معرفی می شد، از قبول این خط مرزی سر

باز زد و حتا در این اواخر ادعای «پشتونستان بزرگ» را که پشتون های دو سوی مرز را شامل می شود، مطرح کرد.

بر اساس باوری در افغانستان، پاکستان همواره از بدو تولد تا کنون، ناامنی در افغانستان را بر امنیت ترجیح داده است و در نگاهی خوشبینانه اگر نگوییم همه، اما بخشی از حاکمیت در این کشور تئوری بحران را در افغانستان دنبال کرده اند.

علاوه بر این، دولت اسلام آباد اکنون با یک چالش بزرگ و عمده در مناطق قبایلی مورد اختلاف مواجه است که به سهم خود بر عادی سازی روابط دو کشور سایه افکنده است.

بر اساس بسیاری از ادعاها، پایگاه های طالبان و القاعده در این مناطق قرار دارد و دولت افغانستان همواره ادعا کرده است که این دو گروه و ضلع سوم ائتلاف مخالفان یعنی حزب اسلامی افغانستان به رهبری گلبدین حکمتیار از این مناطق تدارک نامنی و جنگ را می بینند و دولت پاکستان را حداقل به بی تفاوتی و سهل انگاری در مقابله با آنان متهم کرده است. اگر ادعای حضور طالبان و حزب اسلامی که هر دو دارای پایگاه قوی در میان پشتون ها هستند، صحت داشته باشد، ارتباط پشتون های دو سوی مرز، خود تهدیدی بالقوه برای پاکستان نیز خواهد بود. لذا

تداوم بحران روابط بین کابل - اسلام آباد در برخی ابعاد نه تنها به نفع دو کشور نیست، بل که از آسیب های سوء آن نیز سایر کشورهای منطقه و جهان نیز دچار زیان خواهند شد.

در شرایط نوین کنونی که بحث همکاری های منطقه ای به تدریج جای همکاری های دو جانبه را می گیرد، چنین بحران هایی بی شک، سدی محکم بر سر راه توسعه روابط منطقه ای در تمام ابعاد آن خواهد بود که نمونه دیگر آن را می توان در بحران روابط بین هند و پاکستان و آثار منفی آن بر گسترش روابط تجاری و نفتی ایران و هند مشاهده کرد. صرف نظر از اشتراک دینی، فرهنگی و مرزهای طولانی افغانستان و پاکستان، این کشور دارای یکی از نزدیکترین مسیرها به آب های آزاد و افغانستان نیز مسیر ایده آل پاکستان به آسیای میانه است.

نوید

ارتباط ختم جنگ با خط دیورند

از جایی که مقدمات بحران موجود در افغانستان بر مبنای عوامل بیرونی شکل گرفته است، پس منطقی است بگوییم که نقش بیرونی ها و به خصوص کشورهای بزرگ در سرنوشت و فردای کشور کلیدی و حتا تعیین کننده بوده می تواند. چون مساله افغانستان و مبارزه با تروریسم تبدیل به پدیده فرامزی و جهانی شده است که هیچگاه ظهور و زوال آن چونان مشکلات درونی در داخل افغانستان محدود بوده و مانده نمی تواند.

به همگان روشن است که در دوران جنگ سرد موقعیت جیوپولیتیکی افغانستان سبب شد تا مورد تجاوز قشون سرخ قرار گیرد و سه دهه جنگ همه ساختارهای اقتصادی، نظامی و سیاسی کشور را از هم پاشید. بحران عمیق سراپای جامعه را فرا گرفت و بالاخره پیامدهای منفی جنگ طولانی افغانستان با شوروی سابق در امتداد خود بحران بنیادگرایی فکری در منطقه به خصوص در پاکستان و کشورهای عربی را به وجود آورد. اما پالیسی میکرهای پاکستانی و عربی برای جلوگیری از خطر بنیادگرایی در حدود کشورهای خودشان در آن زمان دست به کار شدند و با پیروزی مجاهدان جنگ های داخلی را به گونه ای سازمان دادند که: نخست، افغانستان را در جهان منزوی سازند [و طوری بنمایانند] که گویا قضایای افغانستان کاملاً داخلی و مربوط خود آن هاست.

دو دیگر، با بهره گیری از خلای قدرت در افغانستان، طرح ایجاد يك دولت تندرو به نام امارت طالبان را ریختند تا بنیادگرایان تندرو اسلامی را که بیشتر عرب تبار، چیچنی و پاکستانی بودند، در افغانستان مصروف نگهداشته و ساحه عمل شان را محدود سازند [تا کشورهای نفت خیز عرب از شر شان مصوون و در امان بماند و از سویی هم برای جهان غرب و اسرائیل درد سر ساز نباشند].

یعنی خلاف تصور عمومی، سناریوی حاکمیت نامنهاد «خودجوش» طالبان کلاً پروژه غیرافغانی بود که می توان این دوره را فاجعه بار ترین مرحله تاریخ افغانستان به شمار آورد. و اما از همان آوان معلوم بود که افغان ها وکشورشان قربانی بحران منطقه گردیده اند نه این که عامل ایجاد بحران در منطقه بوده باشند. زیرا طراحان عربی، پاکستانی و مشاوران امریکایی دکنترین ایجاد دولت طالبان با تمویل و تجهیز طالبان می خواستند آن ها را در افغانستان تحت کنترل خود مصروف و محدود نگهدارند. اما بی خبر از این که این بحران صادر شده به

افغانستان، نمی توانست محدود به افغانستان بماند و این بزرگترین اشتباهی بود که نه تنها افغانستان را به سوی نابودی کامل سوق داد، بلکه امروز بهای آن را جهان و تمام بشریت می پردازد. چون بنیادگرایی آهسته آهسته ابعاد جهانی کسب نموده، ثابت ساخت که هیچ کشوری از مصیبت آن مصوون مانده نمی تواند. چنانچه فاجعه یازده سپتامبر و ده ها بم گذاری دیگر در مناطق مختلف جهان نشان داد که تروریسم بین المللی و تفکر طالبانی بزرگترین مصیب و چالش است که جهان امروز و تمدن بشری را تهدید می کند.

گرچه بعد یازده سپتامبر جامعه جهانی و به خصوص امریکا با سراسیمگی متوجه افغانستان شدند و به کمک افغان ها طالبان را از اریکه قدرت خلع کرده از افغانستان فرار دادند. بعداً به اساس فیصله جلسه بن دولت موقت تاسیس گردید و در پی آن لویه جرگه قانون اساسی برگزار گردید و سر انجام پس از انتخابات آقای کرزی به عنوان رییس جمهور منتخب مردم به قدرت رسید.

اما اتکاء صرف به بیرون راندن طالبان از افغانستان در آن هنگام اشتباه دومی بود که باز هم جامعه جهانی مرتکب شد. زیرا **طالبان پدیده افغانی نبودند که شکست آن ها در افغانستان منجر به نابودی همیشگی شان می شد** در حالی که پایگاه های نظامی و مراکز تعلیمات فکری آن ها تا به امروز در پاکستان فعال است. در آن هنگام، آن ها تنها حاکمیت خویش در کابل را از دست دادند و رهبران شان با رهبران القاعده یکجا برای بازآرایی خویش ظاهراً از افغانستان بیرون شدند و اما ضعف اداره تازه بنیاد کرزی و فریبکاری پاکستان و بی تجربگی کارشناسان اداره بوش و متحدانش سبب شد تا از تعقیب مراکز اصلی طالبان در داخل پاکستان در آن زمان جلوگیری به عمل آید و جنرال مشرف بازي دوگانه یی را با متحدان غربی اش آغاز نموده، با استفاده از بی کفایتی دولت و هم از عدم موجودیت استراتژی نظامی و سیاسی وزارت دفاع افغانستان در قبال مناطق سرحدی؛ دولت پاکستان و ISI جنگ بی نتیجه یی را هفت سال آزرگار در داخل افغانستان سازماندهی و تداوم بخشیدند و خود پنهانی جبهات طالبان را تمویل و تجهیز می نمودند که نتیجه یی جز تلفات جانی و اقتصادی برای افغان ها و نیروهای بین المللی نداشت و متأسفانه فرصت های طلایی که بعد از شکست طالبان در افغانستان به وجود آمده بود، همه و همه به هبا و هدر رفت. زیرا اگر مراکز آن ها در داخل خاک پاکستان هم در همان زمان هدف قرار می گرفت، امروز شاید پرابلم و غایبه یی به نام طالب ختم بود، اما متأسفانه امروز ما در مرحله یی قرار داریم که طالبان و تروریسم بین المللی قوی تر از هفت سال پیش در افغانستان و حتا در منطقه عمل می نمایند.

شاید سوالی به وجود آید که چرا پاکستان سیاست دو پهلو را انتخاب کرده است؟ نظامیان پاکستان و ISI که ابتکار اصلی ایجاد، تمویل و تجهیز جنگی گروه طالبان را به عهده داشتند. در اوایل می خواستند با ایجاد يك حکومت دست نشانده در افغانستان، ابتکار عمل را به دست گرفته و انتقام شعار «دا پشتونستان زموئڼ» را از دولتمردان افغانستان بگیرند. اما از جایی که حلقهات مختلف بنیادگرای پاکستانی، چینی و عرب از کشورهای مختلف در پهلو طالبان حضور داشتند، منطقاً پاکستان نمی توانست آن ها را برای همیشه زیر فرمان خود نگهدارد و طالبان آهسته آهسته با تصور این که قدرتمند شده اند، گاهی به حامیان اصلی شان هم دهن کجی می نمودند. چنانچه ملا عمر تقاضای بیرون رادن اسامه بن لادن از افغانستان را در همان زمان رد نموده، به وی پناه داد.

... و اما کنون نظامیان پاکستان درك نموده اند که سرنوشت شان با افغانستان در مساله طالبان چنان گره خورده که ایجاد نظم و ثبات در افغانستان منجر به آغاز بی امنی و بی ثباتی در داخل پاکستان گردیده و آینده این کشور را با خطر و نابودی مواجه می گرداند. اگر چه فشارها و تحولات نظامی یی که بعد از تعویض قدرت در اداره امریکا بر پاکستان از سوی اوباما و جامعه بین المللی وارد گردید تا در برابر طالبان عکس العمل جدی تر نشان دهد، اما پاکستان تا زمانی در محو و نابودی طالبان اقدام جدی نخواهد نمود که مطمئن شود دیگر به نیروی طالبان منحیت عامل فشار برای رشوه گیری از کشورهای غربی و هم عامل تضعیف در افغانستان کدام نیازی نیست و این زمانی میسر می شود که مشکل مرزی بین پاکستان و افغانستان حل گردد تا دولتمردان پاکستان بر بازي دوگانه شان پایان دهند. زیرا با مجهول بودن خط مرزی، دولت پاکستان و به خصوص نظامیان آن هرگز حاضر نیستند در نابودی طالبان مبارزه صادقانه انجام دهند.

پس ما هرگز حرف از صلح و ثبات و تامین امنیت در افغانستان به میان آورده نمی توانیم مگر این که با پاکستان روی معضله مرزی به توافق کلی و همه جانبه نرسیم. **من منحیت کسی از سالیان متمادی در مسایل سیاسی**

افغانستان مستقیم و یا غیر مستقیم حضور داشته ام به جهانیان اعلام می دارم که مبارزه علیه طالبان در خاک افغانستان هیچگاه به پیروزی نخواهد رسید. چون شمار طالبان آن طرف دیورند چندین بار بیشتر از تعداد هواخواهان شان در این طرف دیورند است.

زمانی ما می توانیم بر معضلات کنونی فایز آیم که جانب افغانستان ابتکار عمل را به دست گرفته و مشکل مرزی را که از اثر سیاست های ماجراجویانه حاکمان پشتون تبار افغانستان به میراث مانده است، با پاکستان در نشست های دیپلوماتیک حل کند. زیرا امروز موجودیت قوای بین المللی و نقش مثبت آن ها در جهت تنش زدایی بر هر دو کشور، فرصت خوبی را برای حل معضلات مرزی فراهم نموده یعنی راه حل بر مبنای معقولیت های سیاسی هر دو کشور صرف از طریق مذاکره میسر است و دیگر راهی وجود ندارد. پس اگر هر دو جانب صادقانه بر اساس شرایط و نیازهای روز در جهت تامین صلح و ثبات در منطقه یعنی به رسمیت شناختن خط مرزی بی که از عمر آن بیشتر ۱۴ سال می گذرد به مشکل خود برای همیشه پایان دهند، هر دو کشور همسایه به کمک جامعه جهانی جریان انحرافی اسلامی طالبان را که ناقض همه میثاق های بین المللی و دستاوردهای علمی و آزادی های مدنی جامعه بشری است، در همکاری های متقابل نابود سازند.

مادامی که ما خط مرزی مشخصی با پاکستان نداشته باشیم، هرگز در جنگ در برابر طالبان (بدون تشخیص هویت افغانی و یا پاکستانی آن ها در داخل افغانستان) به کدام پیروزی دست نخوایم یافت. چنانچه هفت سالی که گذشت، برای دولتمردان افغانستان و هم برای نیروهای بین المللی مستقر در داخل افغانستان ثابت شد که بمباران روستاها و دیهه های افغانستان و ادامه جنگ به شیوه کنونی آن در برابر طالبان نه تنها کدام موفقیتی ندارد، بل برعکس با آن که مردم افغانستان از حاکمیت آن ها متنفر اند، به تعداد افراد و انگیزه های جنگی آن ها افزود گردیده و از سوی دیگر سیاست های همیشه ناکام کرزی بر مبنای علایق شخصی بی که با طالبان دارد، هرگز دستاورد نداشته و مطرح نمودن طرح صلح با طالبان از ایشان جز مصرف تبلیغاتی برای انتخابات کوچکترین نفع در جهت تامین صلح دائمی نخواهد داشت و هر قدر که این حالت جنگ و گریز ادامه داشته باشد، ضربه پذیری نیروی های افغان و بین المللی در افغانستان نسبت به طالبان افزایش خواهد یافت. بدون این که کدام نتیجه موفقانه را به دنبال داشته باشد. پس تغییر استراتژی نظامی- سیاسی در مبارزه با طالبان باید در سرلوحه کاری دولت بعدی قرار گیرد.

رویان

«دیورند» به پایان «خط» نزدیک می شود!

یکی از مسایل بسیار نگران کننده، خونبار و دردناک، پرتنش شدن لگام گسیخته اوضاع در نوار مرزی و گستره بود و باش عشایر بینوا و سیه روز پشتون است که برای درک آن بایسته است از بلندای ارزش های های انسانی به مساله نگریم.

پیرامون «خط دیورند»، چند رویکرد وجود دارد:

1- رویکرد آرمانگرایانه و بلندپروازانه ماجراجویانه که معطوف به دگرگونی مرزهای کنونی شناخته شده بین المللی در منطقه به یاری یک ابر قدرت است (حال مهم نیست کدام ابر قدرت) و در بر گیرنده سه رویکرد زیر می باشد:

- رویکرد ناسیونالیست های تندرو پشتون-کنون در سیمای گردانندگان برتری خواه و ماجراجوی پشتون دولت کنونی افغانستان به رهبری حامد کرزی که در پشت پرده سر نخ های این رویکرد به دست ماجراجویان تندرو چپگرایی چون سلیمان لایق و هیوادل است و ماهرانه کارگردانی می شود- رویکرد تجزیه (در واقع نابودی) پاکستان و پیوست گستره پشتون نشین پاکستان به افغانستان و تشکیل «افغانستان بزرگ»؛

- رویکرد نظامیان و بسیاری از سیاستمداران تندرو پاکستانی از جمله تندروان مذهبی آن کشور که از پشتیبانی عربستان سعودی و دیگر اعراب و هابی برخوردار اند- ایجاد کنفدراسیون نامنهاد «امارت اسلامستان» متشکل بر

افغانستان- پاکستان (در واقع، پایان دادن به عمر سیاسی کشوری به نام افغانستان)، یا دست کم پیوستن بخش های پشتون نشین افغانستان به پاکستان (تجزیه افغانستان- باز هم در واقع پایان دادن به هستی کشور)
- رویکرد تشکیل کشور های مستقل- با باشندگان همگون تباری تاجیک، ازبیک، ترکمن، پشتون و بلوچ در منطقه یعنی در واقع دگرگونی ریشه بی جغرافیای منطقه که در واقع به معنای پایان یافتن زندگی سیاسی هر دو کشور افغانستان و پاکستان است.

2- **رویکرد خرد ورزانه و واقعینانه**- پذیرفتن وضعیت واقعی جیوپولیتیک کنونی در چهارچوب مرزهای شناخته شده بین المللی کنونی و پرهیز از بلند پروازی های تباهکن و بربادساز و ماجراجویی های خطرناک و موهوم و گسترش همگرایی منطقه یی.

به هر رو، برای حل نهایی مساله تراژیک پشتون و آوردن صلح و ثبات، آرامی، آسایش و شگوفایی پایدار در این منطقه، در گام نخست، **به دگردیی ریشه یی و بنیادی تفکر حاکم بر نخبگان فکری و روشنفکران پشتون باشند افغانستان نیاز است.** [چیزی که تنها با تعویض فرمانروایان کنونی مسلط بر سرنوشته کشور ممکن است].

نخبگان فکری و سیاستمداران پشتون به بازنگری ریشه یی و بنیادی دیدگاه های کنونی شان در قبال مساله گستره نوار مرزی و نیز بازنگری نقش پشتون ها در چهارچوب کشور و فراموش نمودن افسانه واهی «اکثریت» (و در نتیجه فرونخواهی و برتری جویی تباری و زبانی که به نوبه خود موجب برانگیخته شدن تاجیکسم، هزاره ایسم، ازبیکسم و ترکمنیسم افراطی در کشور گردیده و زمینه ساز نا به هنجاری ها، نارسایی ها و بسا نا به سامانی های دیگر می گردد) و پذیرش تز همزیستی دادگرانه مسالمت آمیز با دیگران همسرزمینان و برادران خویش و از این راه شکستن بن بست زیانبار موجود بر سر راه روند ملت سازی و دولت سازی در کشور، نیاز دارند. چه، تفکر حاکم بر نخبگان پشتون، دردمندانه هنوز هم بر شالوده همان بینش منحن و واهی سراب گونه مسلط بر جیوپولیتیک در دوره جنگ سرد و آمارهای موهوم استوار است که تا کنون بارها قدرت های بزرگ و نیز پاکستان از آن برای دستیابی به منافع آزمندانه خود به زیان ما بهره گیری ابزاری ناروا نموده اند.

ره آورد این تفکر سخیف هم برای مردم بینوای نوار مرزی و در کل همه پشتون ها و دیگر باشندگان کشور، چیزی جز تباهی، بربادی، سیه روزی و نابودی در گام نخست برای مردم آزاده پشتون نبوده است.

روشن است مادامی که تفکر سخت ابزاری غیر ریالیستیک فاجعه بار بازمانده از دوران جنگ سرد مبنی بر تجزیه پاکستان و بازپسگیری سرزمین های پشتون نشین به یاری یک ابر قدرت (حال مهم نیست کدام قدرت زیرا خود پشتون های افغانستان به تنهایی توان این کار را ندارند) و دستیابی به سرزمین های از دست رفته و ایجاد «افغانستان بزرگ؟!» (در واقع پشتونستان بزرگ) و انحصار گرایی افراطی در قدرت دولتی در درون دولت افغانستان که جلو مشارکت راستین ملی را در کشور می گیرد؛ کنار گذاشته نشده و جای آن را یک **تفکر نوین، خردورزانه، آگاهانه، واقعینانه و سازنده که تنها متوجه بهروزی و رهایی پشتون ها و سایر باشندگان این مرز و بوم از زندان ترسناکی که سیاستمداران پیرامون آن ها برافراشته اند، باشد، (در چهارچوب گستره کنونی افغانستان)**، نگیرد، دشوار خواهد بود کشور و منطقه به ویژه باشندگان خوار و زار و نگونبخت نوار مرزی بتوانند از این «دایره شیطانی مصیبت» بیرون گردند.

چه، حتا در صورت تحقق این آرمان، توازن شکننده کنونی در کشور به شدت برهم خورده و بر اساس همین فرمول، همین تفکر و همین شعار، استان های شمالی تاجیک نشین، ازبیک نشین و ترکمن نشین افغانستان به ترتیب برای ایجاد تاجیکستان، ازبیکستان و ترکمنستان بزرگ به برادران همتبار خود به تاجیکستان، ازبیکستان و ترکمنستان خواهند پیوست و تاجیکان مناطق غربی و باشندگان مناطق مرکزی هم بنا به نشانه های زبانی و آیینی به ایران و سر انجام افغانستان تجزیه خواهد گردید و فرو خواهد پاشید. روشن است که این فروپاشی به آسانی خط کشی هندسی روی صفحه کاغذ نیست و یک فروپاشی خونبار، دراماتیک و اندوهبار خواهد بود.

از این رو، بر اندیشمندان و نیروهای خرد ورز و آگاه پشتون است تا همه نیرو و توان خود را به جای تاختن به سوی سراب های فریبنده و نادرست و واهی ایجاد «پشتونستان بزرگ»، در چهارچوب گستره واقعی کنونی کشور با باشندگان آن متمرکز گردانند و با پیشگیری یک راهبرد ریالیستیک و خردمندانه در شگوفایی و بهروزی و رهایی آن از بدبختی و نا به سامانی و سیه روزی کنونی بکوشند.

تنها با شگوفایی و بالندگی گستره ها و ساختارهای نوین منطقه یی، هنگامی که مرزهای خط کشی شده استعماری اهمیت خود را از دست بدهند و رنگ ببازند، هنگامی که اقتصاد مشترک با پول واحد در منطقه ایجاد شود و منافع استراتژیک همه کشورهای منطقه مانند جامعه اروپایی و دیگر ساختارهای منطقه یی در دیگر نقاط جهان به هم گروه بخورد، با فروریختن دیوارهای ستبر بی اعتمادی برپا شده از سوی استعمار در میان کشورهای منطقه و آب شدن یخ های دشمنی های مصنوعی میان اقوان گوناگون باشند این سرزمین ها، با به بار نشستن همگرایی منطقه

بی، در اوضاع و احوال آرامش و صلح و تفاهم، حل دمکراتیک و دادگرانه مسایل پیچیده و دردناکی چون مساله پشتون ها و خط دیورند و نه تنها پشتون ها بل همه تیره های ستمدیده و رنج کشیده از هم جدا شده منطقه (اعم از تاجیک ها، ازبیک ها، ترکمن ها، بلوچ ها، کردها و...) به شیوه «تبر تقسیم جیوپولیتیک» بر شالوده ارزش های انسانی و آرمانی ممکن است.

هر گونه مطرح ساختن چنین مسایل پیچیده و سر در گم، پیش از فراهم گردیدن زمینه، نه تنها دردی را دوا نمی کند، بل تنها بر سر زخم های خونبار و چرکین منطقه نمک می پاشد.

با توجه به این که همه دولتمردان افغانستان از شاه شجاع گرفته تا امیر دوست محمدخان، امیر شیرعلی خان، امیر یعقوب خان، امیر عبدالرحمان خان، امیر حبیب الله خان، امیر امان الله خان و نادر خان و ظاهر خان (با به رسمیت شناختن پاکستان) همه فاکت از دست رفتن سرزمین های بر باد رفته را رسماً پذیرفته اند و از سوی دیگر، همه مرزهای کنونی به رسمیت شناخته بین المللی بلا استثناء استعماری اند، شعار بازیگری سرزمین های از دست رفته و تغییر مرزهای شناخته شده بین المللی، آن هم در بیچارگی و ناتوانی و سیه روزی کنونی به زور سرنیزه نیروهای خارجی، رویایی بیش نیست و سر دادن چنین شعارهای بیمارگونه، چنانی که در گذشته تنها به سود دشمنان ما بوده است، باز هم خواهد بود.

باید به یک نکته توجه داشت که افغانستان با به رسمیت شناختن پاکستان به عنوان یک کشور با حدود و ثغور و نقشه سیاسی کنونی، در واقع خط دیورند را به عنوان مرز رسمی سیاسی میان افغانستان و پاکستان به رسمیت شناخته است و این که شایع است که افغانستان این خط را و در واقع مرز را به رسمیت شناخته است و نمی شناسد، ناشی از ناآگاهی از مسایل حقوق بین الدول است. چه، **آیا می شود کشوری را به رسمیت شناخت و**

مرزهای بین المللی آن را آن هم به درازای 2640 کیلومتر به رسمیت شناخت؟

«کشور» یک تعریف مشخص علمی از دیدگاه حقوق بین المللی دارد: گستره جغرافیایی بی است که در چهارچوب مرزهای مشخص و معین شناخته شده بین المللی موقعیت دارد. حال وقتی کشوری یک کشور دیگر را به رسمیت می شناسد، آن را با همه مرزهای مشخص و معین شناخته شده بین المللی آن به رسمیت می شناسد. در غیر آن، به رسمیت شناختن آن مفهومی ندارد و رنگ می بازد. پرسشی که مطرح می گردد این است که آیا می شود کشوری را به رسمیت شناخت و مرزهای مشخص و معین بین المللی آن را نه؟

روشن است پاسخ منفی است. در واقع، مشکل افغانستان و پاکستان در به رسمیت شناختن مرز میان دو کشور نیست. (چون دولت های افغانستان از دولت شاه شجاع و امیر دوست محمد خان گرفته تا امان الله شاه و ظاهر شاه همه این مرز را بارها با بستن قرار داد ها و معاهدات به رسمیت شناخته اند)، بل بر سر این است که پارلمان افغانستان بر فاکت رسمیت مرز کنونی میان دو کشور مهر تایید مجدد⁴⁷ زده است.

کنواسیون کابل که میان شخص امیر عبدالرحمان و دولت هند بریتانیایی به امضا رسیده بود و تنها در زمان حیات وی رسمیت داشت و نادرست در کشور ما به نام «معاهده دیورند» شهرت یافته است (در هر حالی که چنین معاهده بی اصلا وجود خارجی ندارد)، یک «تفاهمنامه» متروک و باطل و فسخ شده می باشد که اصلا مطرح بحث نیست. مهم ترین موضوع این است که این مرز در دو قرار داد مهم میان دولت امیر امان الله خان و هند بریتانیایی از سوی افغانستان (و پیشتر از آن در معاهده گندمگ از سوی امیر محمد یعقوب خان و مقالات میان دولت هند بریتانیایی و امیر حبیب الله خان⁴⁸) به رسمیت شناخته شده است. در آن هنگام، بریتانیای کبیر شرط به رسمیت شناختن استقلال افغانستان را به رسمیت شناختن و پذیرفتن خط دیورند به عنوان مرز سیاسی میان افغانستان و قلمرو هند بریتانیایی گذاشته بود که افغانستان آن را دو بار رسماً پذیرفت.

این اعتراض شماری از دولتمردان پیشین افغان و تندروان پشتون مبنی بر این که همه معاهدات و قرار دادها میان دولت های دست نشانده پیشین افغانستان و دولت انگلیس استعماری و بنا بر این غیر قانونی و نامشروع بوده است، از این رو، قرار داد دیورند هم نامشروع و غیر قانونی می باشد، هم نمی تواند ره به جایی ببرد. زیرا گذشته از این که می توان با قاطعیت گفت که حد اقل دولت امان الله خان مستقل بوده است و قراردادهایی که او با انگلیسی ها بست، مشروعیت دارد؛ پاسخی در برابر این پرسش ندارد که کدام قرار داد و کدام معاهده میان کشورهای غربی به ویژه انگلیس و کشورهای شرقی استعماری نبوده است؟

⁴⁷ چنانی که در بالا در یکی از مقالات یادآوری گردیده است، پارلمان افغانستان در 1949 همه قرار دادها، معاهدات و توافقنامه هایی را که دولت های پیشین افغانستان با هند بریتانیایی در زمینه به رسمیت شناختن خط دیورند به عنوان مرز رسمی میان افغانستان و هند بریتانیایی به امضا رسیده بود؛ قرار دادهای استعماری و تحمیلی خواند و به گونه یک جانبه همه آن ها را یک سره باطل اعلام نمود.

⁴⁸ حال می گذریم از قرار دادهای استعماری که انگلیسی ها با شاه شجاع و امیر دوست محمد خان در زمینه به امضا رسانیده بودند.

پای این استدلال که این قرار دادها زیر فشارهای سنگین استعماری بسته شده اند، هم چوبین است. زیرا بی درنگ با این پرسش متقابل رو به رو می شود که کدام قرار داد استعماری زیر فشار و اجبار امضاء نشده است؟

حال، اگر به این موضوع را تنها برای نکوهش سیاست های مزورانه و ناروای جهانخواران مطرح نماییم، کاری است درست و به جا. مگر اگر آن را برای بازنگری این قرار دادها و معاهدات (که کاریست ناممکن)، دگرگونسازی تاریخ و سرنوشت منطقه و تغییر نقشه سیاسی جهان و تجزیه چندین کشور و برپایی چند کشور جدید بنا به نشانه های تباری، زبانی و ... پیش بیندازیم، در اوضاع و احوال پیچیده کنونی چیزی جز کوبیدن خون (به جای آب) در هاون نخواهد بود.

این که شماری از تندروان، منتقدان طرح بازپسگیری سرزمین های از دست رفته و نامشروع اعلام کردن «معاهده دیورند» را به باد نکوهش و سرزنش می گیرند و آنان را متهم به خیانت گذاشتن مهر تایید زیر معاهدات استعماری می نمایند، هم فاقد هرگونه منطق است. چه، امروزه ما در برابر عمل انجام شده تاریخی یک و نیم- دو سده بی قرار داریم و بحث اصلا بر سر تایید یا رد کدامین معاهده یا قرار داد نیست. چون سودی در بر ندارد، بل بحث اساسا بر سر این است که چگونه پیامدهای زیانبار این معاهدات و قرار دادهای ننگین و ناروا را به حد اقل برسانیم و راه های واقعبینانه و خردورانه و به دور از احساسات برای گشایش گره های فروبسته و کور ناشی از این قرار داد ها بیابیم.

با توجه به این که همه مرزهای کنونی کشورهای منطقه ما مرزهای استعماری بوده و همه کشورهای شرق به ویژه کشورهای مسلمان در چهارچوب واحدهای سیاسی استعماری بسر می برند و با توجه به این که اقوام باشنده این سرزمین ها (مانند پشتون ها، بلوچ ها، تاجیک ها، ازبیک ها، ترکمن ها، آذری ها، ارمنی ها، کرد ها و ...) همه در میان چند کشور تقسیم شده اند، دلیلی برای این که تنها یک قوم استثناء قرار داده شود، وجود ندارد. حل مشکل تنها در مجموع (نه به گونه تجزیدی و جز به جز)، با ریختن یک طرح نو، با تفکر نو در چهارچوب همگرایی منطقه بی امکان پذیر است.

اعتراض دیگر تندروان پشتون افغانستان مبنی بر این که چرا در رفراندوم کذایی تعیین سرنوشت پشتون های باشنده پاکستان، حق پیوستن پشتون ها به افغانستان به آنان داده نشده بود؟ هم خینه بعد از عید و بیجا است. چون، دولت های وقت افغانستان در آن هنگام، نخست این مساله را با تاخیر توجیه ناپذیر مطرح کردند و سپس جدی پیگیری نکردند. چون تاریخ الترناتیف ندارد و دیگر این کار «کاریست که گذشته است و سبویی است که شکسته است»، طرح آن کنون بی مورد و مداخله آشکار در امور یک کشور مستقل است که از دیدگاه حقوق بین المللی معنایی ندارد. سرزنش و نکوهش دولتمردان وقت افغانستان به خاطر سهل انگاری شان در زمینه در آن هنگام هم شاید در حد یک داور تاریخی، آن هم هرگاه بر پایه معیارهای علمی و انجام پژوهش های سامانمند تاریخی با توجه به مجموع اوضاع و شرایط و عوامل تاثیر گذار بر آن برهه معین، صورت گیرد، به جا باشد. مگر امروز چه دردی را در قرینه سرزمین های از دست رفته دوا می کند؟

موضوع خونشربکی و پیوندهای تباری، زبانی، فرهنگی و نیز از دیدگاه حقوق بین المللی نیز نمی تواند برهان قاطعی در حل مسایل پیچیده حقوقی در تراز بین المللی و مناسبات میان کشورها گردد. تازه این هم تنها مختص به افغانستان و پاکستان نمی باشد. هرگاه قرار باشد چنین مسایلی در تراز جهانی مطرح گردد، صلح در سراسر جهان برهم خواهد خورد و کشورهای بسیاری درگیر جنگ های بی پایان و خونین خواهند گردید. همچنان مساله تعیین سرنوشت یک اقلیت تباری که در یک کشور همسایه بود و باش دارد، از سوی دولت بر سر اقتدار همسایه دیگر نیز (آن هم از سوی کشوری چون افغانستان که در آن ده ها اقلیت تباری بود و باش دارند) منطق استواری ندارد و در آیین حقوقی بین المللی مداخله آشکار در امور داخلی کشور دیگری ارزیابی می شود. روشن است حق تعیین سرنوشت، حقی است انسانی، طبیعی و دادگرانه که بسیاری از اقوام و تیره ها و اقلیت ها در جهان (از جمله پشتون ها و بلوچ های باشنده پاکستان) بنا به جبر جیوپولیتیک از آن محروم هستند. شاید در یک فضای دیگر، در جهان آینده رهیده از رویارویی ها و قطب بندی های زیانبار کنونی با توجه به ارزش های والای انسانی روزی رهیافت خردورانه بی برای این مشکل که در سراسر جهان با آن رو به رو هستیم، پیدا شود. ناگفته پیداست که مبارزه در این راه هم آرمانی است آزادیخواهانه و عادلانه. هرگاه این مبارزه خردورانه و صلحجویانه باشد، نه سخت ابزاری و ماجراجویانه و با تکیه دستاویز زور. باز هم این مساله یک مساله سراسری است و چرا برای یک منطقه مشخص و یک تبار مشخص و یک کشور مشخص، آن هم از سوی یک کشور دیگر مطرح می شود؟

نکته شگفتی آور این است که در حالی که بیش از یک قرن می شود که «معاهده دیورند» و «پشتونستان» محور اصلی سیاست خارجی افغانستان را تشکیل می دهد، نه دولت افغانستان و نه مردم می دانند که موضوع بر سر چیست؟ آیا دولت افغانستان رسما بر پاکستان ادعای ارضی دارد؟ روشن است پاسخ این پرسش منفی می باشد. چون چنین ادعایی در تراز جهانی فاقد هرگونه پایه حقوقی است و در هیچ مرجع و دادگاهی بین المللی کسی به آن

گوش فرا نخواهد داد. از همین رو هم تا کنون هیچ یک از دولت های افغانستان [(اگر سر دادن شعار کودکانه و ماجراجویانه رنگین دادفر سپنتا- وزیر خارجه احساساتی و آماتور افغانستان را که آن هم بی درنگ از سوی خود او پس گرفته شد، به عنوان یک شوخی سیاسی استثناء قرار دهیم)] بر پاکستان ادعای ارضی ننموده است. پس ما چه می خواهیم؟

فرمول بندی مبهم «احقاق حقوق حقه برداران پشتون و بلوچ» که دولت های گذشته افغانستان از آن بره برداری ابزاری می نمودند، هم چیزی بیش از یک شعار دوران جنگ سرد بر اساس سناریوی نوشته شده در مسکو و دهلی نو نبوده است که امروزه دیگر به دلیل موهوم بودن و بی معنا بودن به دست فراموشی سپرده شده است. شگفتی آور از آن این که حتا تا کنون کدام ترجمه دقیق از کنواتسیون کابل («معاهده دیورند») به زبان دری در دست نیست. ترجمه هایی که در کتاب های روانشاد غبار و روانشاد فرهنگ بازتاب یافته است، از دقت چندانی برخوردار نیستند. چگونه می توان توضیح داد که مساله یی به این اهمیت باشد که چندین دهه محور اصلی سیاست خارجی دولتی را تشکیل دهد و تا کنون ترجمه دقیقی از آن به دسترس مردم چه که خود دولت آن کشور نباشد؟

پس دعوای ما بر سر چه است؟ این رازی است که تا کنون کسی مهر آن را بر نگشوده است. فشرده سخن این که در دوره جنگ سرد، هند و شوروی پیشین با بهره گیری از ناآگاهی سیاستمداران افغانستان از تاریخ دیپلماسی، با برانگیختن احساسات و با به جوش و خروش در آوردن جوانان خونگرم و تمویل برخی از احزاب و گروه های تندرو، از افغانستان در برابر پاکستان بهره برداری ابزاری نمودند که از این بازی چیزی جز بدبختی و تباهی نصیب کشور افغانستان نشد که هنوز هم پایان این درامه خونین را پیدایی نیست.

هر چه هست، دیگر امروز که تراز آگاهی هم میهنان ما بالا رفته است، چنین بر می آید که افسانه «سرزمین های از دست رفته» و «دیورند» به پایان خط نزدیک می شود و با گذشت هر روز به شمار کسانی افزوده می شود که خواستار پایان بخشیدن به ماجراجویی های بیبوده و زیانبار و گشودن خردورزانه کورگرهی که به دست خود آن را بسته ایم و آبپاشی بر روی خاکستری که در زیر آن آتش خانمانسوز نهفته است، می باشند.